

مَسْمُوعَاتِ مِيرْ عَبْدِ الْأَوَّلِ النَّيْشَابُورِي

در سال ۹۰۶ هجری وفات یافت

أَزْ حَضْرَتِ عُبَيْدُ اللَّهِ أَحْرَارْ

در سال ۸۹۵ هجری در سمرقند وفات یافت

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول-تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمري

۲۰۱۵

۱۳۹۴

۱۴۳۷

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها إلى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل ومنا
الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وعلى آله وسلّم (خيركم من تعلّم القرآن وعلمه)
وقال ايضا (خذوا العلم من افواه الرجال)

ومن لم تتيسّر له صحبة الصالحين وجب له ان يذكر كتباً من تأليفات عالم صالح
وصاحب إخلاص مثل الإمام الرباني المجدد للألف الثاني الحنفي والسيد عبد الحكيم
الارواصي الشافعي واحمد التيجاني المالكي ويتعلم الدين من هذه الكتب ويسعى نشر
كتب أهل السنة بين الناس ومن لم يكن صاحب العلم أو العمل أو الإخلاص ويدعي
أنه من العلماء الحق وهو من الكاذبين من علماء السوء واعلم ان علماء أهل السنة هم
المحافظون الدين الإسلامي وأما علماء السوء هم جنود الشياطين^(١)

(١) لآخر في تعلّم علم ما لم يكن بقصد العمل به مع الإخلاص (الحديقة الندية ج: ١. ص: ٣٦٦، ٣٦٧،
والمكتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩. من المجلد الأول من المكتوبات للإمام الرباني المجدد للألف الثاني قدس سره).

تنبيه: إنّ كلاً من دعاة المسيحية يسعون إلى نشر المسيحية والصهاينة اليهود
يسعون إلى نشر الادعاءات الباطلة لخاصاماتها وكهنتها ودار النشر - الحقيقة - في
استانبول يسعى إلى نشر الدين الاسلامي وإعلائه اما الماسونيون ففي سعي لإمحاء وازالة
الاديان جميعاً فالليب المتصف المتصف بالعلم والادراك يعي ويفهم الحقيقة ويسعى
لتحقيق ما هو حق من بين هذه الحقائق ويكون سبباً في إنالة الناس كافة السعادة
الابدية وما من خدمة أجلّ من هذه الخدمة اسديت إلى البشرية.

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.

Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

مسموعات میر عبد الأول النیشابوری

از حضرت عبید الله أحرار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لولیه والصلوة علی نبیه.

حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز میفرمودند: از احادیث نوادر الاصولست^[۱] که (جَدِّدُوا اِيْمَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ) حضرت خواجه محمد بن علي حکیم ترمذی قدس الله روحه فرموده اند امر نبوی مشعرست بآنکه گویا حقیقت ایمان کهنگی و نقصان می پذیرد و می باید در تجدید و بها و طراوة آن کوشید و آن بها و نصارت عبارتست از وله و کمال شغف بحضرة حق سبحانه که به سبب تکرار این کلمه حاصل میشود سعی و اهتمام می باید نمود تا کسی صاحب وله شود.

میفرمودند: سهل بن عبد الله تستری در سنّ چهار سالگی بود خال او مربّی او بود خواست که او مؤدب شود و ملکهٔ قوّة صیانت حاصل کند او را تعلیم کرد که همیشه بملاحظهٔ این معانی باش الله معی الله ناظر الی الله شاهی کمال استعداد او در مرتبهٔ بود که در آن سنّ سرّ معیت خود بر او آشکارا کردند در آیه کریمه (اِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ * فاطر: ۲۸) میفرمودند بعضی کلمهٔ الله را مرفوع خوانده اند و درین صورت خشیت مراد نیست مراد لازم خشیتست که آن احترام و تعظیم است یعنی حضرت حق سبحانه عالمانرا بذات و صفات خود بحقایق احکام شرعیّه احترام میکند و معظم میدارد.

میفرمودند: حقایق شرعیّه منکشف بر اهل تقوی است و بر جمعی که ایشانرا بکثرة صلوات ارتباط سرّی بحضرة نبوی علیه الصلوة والسلام حاصل است

(۱) مؤلف (نوادر الاصول) محمد بن علي حکیم ترمذی استشهد سنة ۲۵۵ هـ. [۸۶۹ م.]

اهل فسوق وعصیان از دقایق احکام شرعیّه محرومند.

میفرمودند: مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند (الفقیر یحتاج الی کلّ شیء) معنی آنست که فقیر کسی را گویند که بایستهای او دور شده باشد و جز وجه باقی او را مطلوبی نباشد چونکه جمیع کائنات مظاهر وجه باقی اند و بضرورت و کمال شغف محتاج و محبت همه باشد و از همه موجودات مقصود خود بیند و در بعضی اوقات در شرح این کلمه این نوع تعبیر میفرمودند فقیر کسی را میگویند که بایست غیر حق سبحانه از دل او دور شده و او را غیر آن حضرت عز و علا هیچ مقصودی و مطلوبی نمانده بسبب کمال انجذاب و احراق باطن از کلّ موجودات رشحات جمال آنحضرت می بیند لا جرم پیش همه کائنات متذلّل و خاضع است و در معنی (الفقیر لا یحتاج إلّا الی الله) میفرمودند چون بسبب کمال فقر غنی از جمیع ماسوی شده حتی که از خود و اوصاف خود لا جرم این وصف خاص که احتیاج است مفقود و منتفی خواهد بود در آیه کریمه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * الانفال: ۳۳) فرمودند: ابن عباس رضی الله عنهما فرموده اند وجود شریعت بمثابه وجود نبوی است صلی الله علیه وعلی آله و سلم همچنانکه بوجود آنحضرت عذاب مرفوع بود بوجود شریعت نیز مرفوع است و بوجود استغفار نیز عذاب نازل نیست استغفار آن نیست که با وجود مخالفت فرمان استغفر الله استغفر الله گویند معنی آنست که امثال اوامر و اجتناب از مناهی نمایند و علی الدوام مشغول باسباب رحمت و مغفرت باشند و از ارتکاب ظلم و معاصی منع کنند معنی استغفار ستر است جمعی که وجود شریف ایشان بر نهجی است که مردم از ایشان اندیشه ارتکاب ظلم و معاصی نمی توانند کرد و بسبب ایشان ظلم و معاصی مستور است مستغفرانند.

میفرمودند: فرموده سلطان بایزید^[۱] قدس الله روحه (لوائی ارفع من لواء

(۱) بایزید بسطامی طیفور توفی سنة ۲۳۱ هـ. [۸۴۶ م.] او ۲۶۱ هـ. [۸۷۵ م.] فی بسطام

محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلّم) اکابر در تأویل این سخن فرموده اند مقصود سلطان از لوائی مرتبه ولایتست و مقصود از لواء محمد مرتبه نبوت و بحسب مآل همان معنی است که (الولاية افضل من النبوة) در سخن حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که (کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه) دو معنی میفرمودند یکی آنکه کمال اخلاص آنست که بی ملاحظه صفات او صفت رحمانی ورحیمی ومهیمنی او را پرستی باعث عبادت وتوجّه ووصول بآثار صفات حسنی نباشد بلکه ذات من حیث هی باعث باشد معنی دیگر آنکه استیلا وانهاک در شهود ذاتی بدرجۀ باشد که از صفات وآثار آن بالکلیه ذاهل وفانی گردد وتعبیر ازین حال بنفی الصفات عنه واقع شده. فرمودند اگر چه ظاهر این کلام موید مذهب معتزله می نماید لیکن اهل تحقیق این را دو معنی گفته اند بتقریب آیه کریمه (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)* المؤمنون: ۱۴) فرمودند حضرت شیخ سعد الدین حموی^[۱] قدساروحه فرموده اند حق سبحانه بکمال قدرت ورحمت بعضی آدمیان را قدرت خلق کردن داد وبا خود جمع کرد وخودرا بهترین همه داشت وگفته (فتبارک الله احسن الخالقین) وشیخ محی الدین عربی^[۲] قدس الله روحه گفته عارف را بعنایت حق سبحانه قدرت وقوت هست که هر چه خواهد خلق کند وفرق میان مخلوق حق ومخلوق عبد آنست که مخلوق عبد باقیست مادامکه او را در حضرتی از حضرات اثبات کند وباقی دارد بی این صورت باقی نمی ماند بخلاف مخلوق (حق) عزّ وعلا میخواستند که این سخن را شرحی وبیانی فرمایند سبب نویست مانعی فرصت نشد.

میفرمودند: امام فخر الدین رازی^[۳] قدس سرّه بعد از سی سال معلومات از یکی مقرر خود بر گشته وازین واقعه بسیار متألم شده وگریسته که اگر همه

(۱) سعد الدین محمد حموی در سال ۶۵۰ هـ. [۱۲۵۲ م.] وفات یافت

(۲) محمد محی الدین عربی توفی سنة ۶۳۸ هـ. [۱۲۴۰ م.] فی الشام

(۳) محمد فخر الدین رازی توفی سنة ۶۰۶ هـ. [۱۲۰۹ م.] فی هرات

معلومات برین وجه بوده باشد چون کنم یکی از شاگردان ایشان این صورت پیش شیخ محی الدین عربی قدس سرّه گفته ایشان بامام نوشته اند که اگر میخواهی که ترا از معلومات خود رجوع نباید کرد و اشیا کما هی معلوم شود می باید که تصفیه وجه خاص کنی (وهو وجه الله فی کلّ موجود وبه تحققت الموجودات).

میفرمودند: حضرت شیخ محی الدین قدس الله روحه فرموده اند جمال بحقیقت حضرت حق راست سبحانه انسان متجمل بیش نیست می باید که بنده علی الدوام در مقام اکتساب جمال باشد و حضرت شیخ باین عبارت فرموده اند: (فتارة یئعته سبحانه من صفح وعفو وتجاوز وکرم وبکلّ ما یلیق بالربوبیة وتارة یئعنتک من ذلّ ومسکنة وافتقار واستکانة وخضوع وبکلّ ما یلیق بالعبودیة) فرمودند اوصاف حقیقی بنده ذلّ وافتقار است بوصف اصلی خود ظاهر بودند سبب فیضان جمال است چون جمال وکمال بحسب حقیقت حضرت اوراست سبحانه هر جا رشحه وشمه ظاهر باشد باید دانست که ازان او نیست تا بآن متکبر و مفتخر نگردد که تکبر بآن مثل تکبر بجامه وزینت عاریتی است.

میفرمودند: حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سرّه فرموده اند که همگی همت و اوقات باید که مصروف اذکار و طاعات باشد و خود را مغلوب و محکوم احکام مشاهدات نگرداند زیرا که مقتضی و حکم این موطن و ظایف اعمال و بندگی است مشاهدات و احکام آن از قبیل نتایج است موطن نتایج آخرتست اگر بعضی اوقات مشغول و مغلوب مشاهدات باشد بمقدار اشتغال تعطیل در اعمال که مقتضای این موطن است واقع گردد تعطیل و وظایف اعمال متضمن تنقیص نتایج شود پس باید که سعی و اهتمام نماید که در هر موطن بحکم آن عمل نماید.

منقولست که: امام علی زین العابدین^[۱] هر شب هزار رکعت نماز میگزاردند در دیوان اعمال امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما نظر کردند عمل خود را بنسبت

(۱) امام علی زین العابدین توفی مسموما سنة ۹۴ هـ. [۷۱۳ م.]

اعمال ایشان بسیار کم یافتند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند چون دانسته اند که سعادت آخرت منوط باعمال است بتمامی همت سعی نموده اند در معنی حدیث (لَا أَحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ) میفرمودند بر طبق آیه (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ * الْإِنْفَال: ۱۷) یعنی در مقام بقا بالله هیچ چیز مستند بایشان نیست اگر چه ظاهر از ایشان صادرست در معنی حدیث (إِنَّهُ لِيَغَانِ عَلَى قَلْبِي ...) الی آخر الحدیث میفرمودند استغفار که درین حدیث واقع شده است معانی بسیار گفته اند لیکن چنین می نماید که بعد از تحقق بمقام نبوت واتصاف ببقاء بعد الفناء که اتم واکمل احوال است آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم دانستند که صدور اعمال سابقه درین مرتبه نیست از برای جبر نقصان وتدارك آن استغفار کردند.

میفرمودند: اراده وجه باقی مسخر است کریمه (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ * الْكَهْف: ۲۸) مشعرست باین معنی درین سخن که از بعضی اکابر منقولست (اذا صفت المودة سقط التكالیف) میفرمودند مراد سقوط کلفتست نه سقوط فرضیه اعمال و رفع تکلیف و نیز فرمودند که وقتی که یقین و محبت بکمال میرسد بنده مسند افعال نمی ماند آنچه ازو صادرست مستند باو نیست چنانچه از کریمه (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ) مفهوم می شود بتقریب ارسال رسل و بعثت انبیا صلوات الرحمن علیهم بعضی سخنان که در تفاسیر مذکورست بیان فرمودند و فرمودند که بعضی بر سبیل اشارت چنین گفته اند که بعثت انبیا و رسل برای ظهور کمال و جمال حق است سبحانه زیرا که مقصود اصلی ظهور اوصاف اوست سبحانه و انبیا صلوات الرحمن علیهم مظهر و مرآتند وجود بشریت ایشان عاریت است چنانکه کریمه (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ * النساء: ۸۰)، (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ * الفتح: ۱۰) مؤید این اشارتست تا آن جماعت که ازلاً بکمال استعداد شرف اهتدا مقرر شده اند از ان مظهر و مرآت کمال و جمال حقیقی ببینند و بسبب صفای استعداد منجذب و بهره مند شوند و همچنین اند اکابر اولیاء

قدس الله ارواحهم یعنی مظهر و مرآتند و بهمین تقریب خواندند بیت:

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی * چندین سخن خوب که گفتی که شنیدی
گر باد نبودی که سر زلف ربودی * رخساره معشوق بعاشق که نمودی

میفرمودند: محققان صوفیه گفته اند حقیقت را اعتباری هست که بآن اعتبار
هیچ چیز ملحوظ نمیباشد و تعبیر ازان بهویت مطلقه و غیب الغیب کرده اند و کریمه
(إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيَّ عَنْ الْعَالَمِينَ * العنكبوت: ۶) اشارت بآن هویت است و حقیقت دران مرتبه
مشهود و مرئی نیست و فرمودند شاید که قدمای معتزله بهمین ملاحظه نفی رؤیت
کرده باشند و متأخرین ایشان از اصل مذهب ذاهل شده چنین گویند که حالا مشهورست
میفرمودند: یعنی نوشته اند که شیطانرا نیز عرشی است و بر عرش خود
مستوی است و بسبب استوا بر عرش هیچکس از حیطه تصرف و هواجس او خالی
نیست و احاطه او نیز بنسبت مجموع ثابت در هیچ مرتبه از مراتب از تأثیر او نجات
میسر نیست مگر آن جماعت را که بتشریف اضافت مشرف اند یعنی بندگان
خاص که محاط اسم الله اند و بتجلی و شهود ذاتی مشرف شده اند چون همه عالم
ایشانرا مرآت شهود ذاتست درین حال اگر شیطان بسبب استیلا احاطه که دارد
ظاهر شود او نیز مرآت و مظهر آن شهود خواهد بود فرمودند که معنی سخن
قدسیه که وجود و ساوس و هواجس نسبت با کسی که ببقای بعد الفنا نرسیده
است شرك خفیهست یعنی حجابست و نسبت با کسی که ببقای بعد الفنا رسیده
است شرك نیست ازین سخن معلوم میگردد یعنی ایشانرا از کمال مشاهده مانع
نمی آید قدس سرهم.

میفرمودند: ادای اوامر برای ترتب جزای موعود عبادتست و ادا برای
اتصاف بشرف امتثال عبودیت و ادا بملاحظه بندگی نه از برای ترتب اجر موعود
و نه از برای اتصاف بشرف امتثال عبودت.

و فرمودند: که بعضی گفته اند که عبادت ادای وظایف بندگیست

و عبودیت آگاهی در عبادت و عبودت دوام آگاهی.

میفرمودند: مقصود از ذکر و سائر طاعات ظهور عطش است آنرا که این شرف بنقد حاصل نشد اجر او تمام مؤجل است.

میفرمودند: حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کمیل را فرمودند (سائل العلماء وخالط الحكماء وجالس الكبراء) اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم در معنی این سخن فرموده اند مخالطت و مجالست ارباب ذوق و جمعیت با کسانی که احکام علمیّه بر ایشان غالبست پسندیده و مستحسن نیست همنشینی با ایشان سدّ ابواب مواهب میکند ملاقات با ایشان بقدر ضرورت می باید چنانچه سائل العلماء مبین است و مقصود از حکما طائفه اند که احوال قلوب و اوصاف آن پیش ایشان معلوم شده و بر موجب آن عمل می نمایند ملاقات و تردّد با ایشان بیشتر از فرقه سابق باید چنانچه خالط الحكماء مشعر است و مجالست و همنشینی با کبرا باید یعنی کسانی که سرّ ایشانرا تترّه کلیّ از التفات بماسوی حاصل شده و حقیقت ایشان بمقصود حقیقی آرامیده چنانچه مدلول جالس الکبراست.

میفرمودند: درین حدیث قدسی که (ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه) شیخ ابوبکر قفال شاشی^[۱] قدس الله سرّه چند وجه بیان فرموده اند یکی آنکه خیریه ملاء بسبب آنست که ذاکر حق است سبحانه وجه دیگر ملاء خیر عبارتست از دلهای مؤمنان و آن خیر است از اشباح یعنی هر که حق سبحانه را ذکر میکند در ملاء حق سبحانه ملهم میگردد دلهارا بذکر و ثنای جمیل آن شخص که مشرف شده است بذکر.

میفرمودند: در بعضی کتابها فرق میان عبادت و عبودت چنین گفته اند عبادت ادای وظایف بندگیست. بموجب شریعت و عبودت حضور و آگاهی دل است بر نعت تعظیم **میفرمودند:** مقصود از خلقت انسان تعبّد است و خلاصه وزبده تعبّد

(۱) ابوبکر عبد الله القفال المروزی الشافعی توفی سنة ۴۱۷ هـ. [۱۰۲۶ م.]

آگاهیست بحق سبحانه در همه احوال بنعت تضرع و خشوع.

میفرمودند: زمان انقطاع خاطر از غیر درجات دارد بعضی ارفع از بعضی سیر فی الله هرگز منتهی نیست خلاصه وزبده همه عبادات حصول این نسبت است اصحاب را فرمودند شما در حفظ و نگاه داشت نسبت هیچ اهتمام ندارید احتراز از اجنبی و از کسانی که اتحاد نسبتی ندارند ببالغ وجوه مهم است اگر چه داخل طریقه باشند بلکه همصحبان می باید که در طریق متحد باشند که اگر دو کس مصاحب شوند که یکی بطریق نفی و اثبات مشغول باشد و یکی را بسبب کمال آگاهی باطن از نفی و اثبات ایستاده باشد صحبت ایشان مشوش وقت یکدیگرست.

فرمودند که: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره العزیز در مجلس شریف خود دانشمندی را بحضور و آگاهی مشرف گردانیده بوده اند بطریقه که هیچ زبان و قول در میان نبوده و مهتد بنگاه داشت نسبت و طریقه ساخته بوده اند ایشانرا فرموده اند که در وقتی که باصحاب می نشینید بهمان طریق که اصحاب مشغول می باشند و خاطر جمع می سازند شما نیز مشغول باشید باید که اصحاب غیر طریقه و نسبت خود از شما نه فهمند.

فرمودند: همه اکابر طریقت از همنشینی غیر جنس و مصاحبت کسانی که اتحاد نسبتی ندارند منع فرموده اند حضرت شیخ محی الدین نیز برین اند درین باب مبالغها نوشته اند فرمودند صولت و غیرت در حفظ نسبت بمرتبه باید که مردم که از نسبت بیگانه اند پیش او نتوانند در آمد و نتوانند نشست.

فرمودند: از عبارت اکابر خانواده خواجگان است که میگویند فلان باری آورد یا فلان مرا در بار ساخت وقتی که کسی ملاقات کند که اتحاد نسبتی نداشته باشد اگر چه بطریقی از طرق سلوک مشغول باشد و اکابر این خانواده از طریقه هر کس به نسبت تعبیر میفرمایند مثلا میگویند فلان با فلان در نسبت متحد است وقتی که طریقه هر دو مراقبه یا جذبه باشد.

و فرمودند که صحبت مردم اجنبی مانع ظهور جمعیت است و مشوش وقت.
و فرمودند سر و حکمت آنکه ارباب سلوک و اهل الله جامه های پشمین
و خرقة های مرقع اختیار کرده اند و تجرید از لباس اهل عرف و عادت لازم می
شمرده اند آنست که اهل عرف و عادت از همنشینی ایشان استنکاف نمایند و محترز
شوند تا بسبب مصاحبت نسبت جمعیت مفقود نگردد.

و فرمودند که: روزی سلطان العارفين قدس الله روحه باصحاب نشسته
بودند جمعیتی که هر روز بود یافت نشد تفحص نمودند در میان اصحاب عصای
بیگانه بغلط مانده بوده آنها بیرون آوردند جمعیت و حضور خود یافتند و خواجه
احمد یسوی^[۱] قدس الله سرّه با اصحاب خود نشسته بودند حضور و جمعیت هر
روزه نمی یافتند و در میان اصحاب هیچکس بیگانه نبود بعد از تفحص معلوم شد
که کفش اجنبی مانده بوده است چون آنها بیرون بردند نسبت جمعیت یافتند.

میفرمودند: نقلست که دو درویش عزیمت ملازمت شیخ ابو بکر واسطی^[۲]
نمودند چون بر در شهری رسیدند که حضرت شیخ آنجا میبود گریه با گریه
گفت که شیخ ابوبکر واسطی مُرد آن درویشان بسبب صفای احوال و حیات دل
در مرتبه بودند که از اصوات حیوانات مقصود معلوم میکردند ازین صورت بسیار
متألم می شدند بایکدیگر گفتند بمر حال درین شهر در آیم منازل و خانقاه شیخ
را زیارت کنیم چون بمترل شیخ رسیدند حضرت شیخ را در حالت حیات و صحت
یافتند صورت حال بعرض رسانیدند که ما از راه دور قصد ملازمت شما کرده بودیم
چون بر در شهر رسیدیم گریه با گریه چنین گفت ما بسیار متألم شدیم
و بایکدیگر گفتیم بمر حال باید که منازل و آستانه ایشان زیارت کنیم چون آمدیم
در حال صحت یافتیم حضرت شیخ چون این قصه شنیدند بسیار گریستند

(۱) خواجه احمد یسوی توفی سنة ۵۹۰ هـ. [۱۱۹۴ م.]

(۲) محمد ابو بکر واسطی توفی سنة ۳۲۰ هـ. [۹۳۲ م.]

و فرمودند وقتی که نسبت و حضور و آگاهی بحق سبحانه مفقود و منقطع می‌گردد ابو بکر می‌تی است که ممات او معلوم همه حیوانات است.

فرمودند: بتجربه معلوم شد و همه اکابر نیز تصریح فرموده اند که مجالست و همنشینی با کسانی که اتحاد نسبی ندارند سبب فقدان نسبت است و فقدان نسبت ممات است.

می‌فرمودند: روز بیعت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بر منبر بر آمدند و زمان مدید خاموش نشستند بعد ازان گفتند شمارا احتیاج بامام فعال بیش از انست که بامام قوال.

فرمودند: حضرت مولانا^[۱] در مثنوی فرموده اند که خود را فعال گفت با وجود آنکه از ایشان بحسب ظاهر هیچ فعل صادر نشده بود بسبب آنکه مراد از فعل تأثیر است و ایشان در زمان سکوت و توجه همه مردم را بر وجه اتم از نسبت جمعیت و آگاهی متأثر گردانیده بودند و باطنهای همه منور شده بود برای تنبیه برین امر خود را فعال گفتند باین تقریب اصحاب را فرمودند که چنان بیخیر بودن که آثار و نتایج صحبت و سکوت پیش شما ظاهر نشود سهل می باشد قدر اعمال مردم نمی دانید و در محافظت و صیانت نتایج صحبت هیچ سعی و اهتمام ندارید بسبب بی اهتمامی شما ترك سخنان خوب و ترك صحبت و این مصرع خواندند.

دانه گوه‌ر چه ریزی مرغ ارزن خواره را

می‌فرمودند: سنت برین طریق جاریست که توجه و انتظار دائمی سبب حصول مقاصد است و حصول مرادات از توجه و انتظار دائمی مختلف نیست کفار و بیگانگان از دین باین طریق بمراد می‌رسند و مهتدی بمصالح خود می شوند.

می‌فرمودند: برخورداری از طریقه انبیا و اولیا ارباب محبت راست بی محبت و بی رعایت آداب ظاهری و باطنی به برخورداری نمی توان رسید.

(۱) محمد جلال الدین رومی توفی سنة ۶۷۲ هـ. [۱۲۷۳ م.] فی قونیه

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین^[۱] می گفتند که از طریقه^۱ که خانواده خواجگان مقرر داشته اند آنست که هر که پیش ایشان می آید می بیند که بعد از آمدن چه چیز بخاطر میرسد آنچه در خاطر خود لایح شده آن وصف و نعت اوست چون بسبب کمال صفا دل ایشان از ماسوی مصفاست آنچه ظاهر میشود منسوب با ایشان نیست اگر چه آن ظاهر شده تعلق بایمان و مسلمانی دارد از نماز و روزه و تحصیل علوم دینی تعبیر باین طریق میفرمایند که نسبت مسلمانی و دیانت ظاهر شد و نسبت علمی ظاهر شد و اگر محبت و عشق ظاهر میگردد میگویند که نسبت جذبه ظاهر شد و کسی که از دیدن و نشستن با او نسبت جذبه ظاهر شود بسیار بسیار عزیز است اعزّ من الکبریت الاحمر.

میفرمودند: اکابر خلاف کرده اند که جبلّت سلاطین بر نهجیست که مقتضی وجود رعیت است با استعداد و جبلّت رعیت بر نهجیست که مستدعی وجود پادشاه است تحقق آنست که استعداد و جبلّت رعایا مقتضی وجود پادشاه است و بی پادشاه نمیتواند بود قلیلی از پادشاهان برین سر مطلع شدند و چون دانستند که بحقیقت سبب وصول بسعادت سلطنت و حکومت رعایا اند ایشانرا مولی النعم دانسته رعایت حقوق ایشان باحسن وجوه لازم داشتند در آیه کریمه (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ * الْحَجَر: ۹۴).

فرمودند: بعضی فرق کرده اند میان تبلیغ و صدع و چنین گفته اند که تبلیغ مجرد رسانیدن است و ترتب امتثال شرط نیست (مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ * النور: ۵۴) بخلاف صدع که در وی تأثیر مأمورین و امتثال ایشان شرط است و بمجرد تبلیغ آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله و سلم از عهده امتثال بیرون نمی آیند در معنی آیه (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ * النور: ۲۷).

میفرمودند: اهل تفسیر دو معنی گفته اند یکی آنکه این آیه در شان

(۱) مولانا نظام الدین خاموش از خلفای علاء الدین عطار توفی سنة ۸۳۰ هـ. [۱۴۲۷ م.]

اصحاب صفّه نازلست یعنی برای صحبت پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله و سلم و دوام ذکر و توجه، هیچ امر از تجارت و بیع اشتغال نمودند. معنی دوم آنکه چون ارتکاب شرا و بیع به نیت کفایت مؤنت اهل و اولاد و برای قطع طمع از عباد میکردند ثواب ذکر و طاعات یافتند و این اعمال ایشان از جمله اذکار و طاعات معدود شد و معنی وی پیش صوفیه آنست که مراد از تجارت خریدن آخرتست بدینا و مراد از بیع فروختن نفس است بیهشت یعنی بواسطه استغراق و استهلاك در شهود ذاتی از ملاحظه آخرت و بهشت تمام فارغ اند حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند طریقه رابطه و محبت برای آنست که دل از سایر خواطر و تعلقات پاک و آزاد گردد زیرا که چون محبت بکمال رسید محب را یکتایی بمحبوب حاصل گردد آنچه مراد محبوبست مطلوب و مراد محب شود محب مظهر تجلی احدیت گردد یا گویم بسبب اتحاد و یکتایی دل از سایر مرادات او را استعدادی حاصل شود که بآن استعداد ادراک معنی احدیت تواند کرد.

میفرمودند: از خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی^[۱] پرسیدم بر سبیل استبعاد که شنیده شد که حضرت خواجه قدس سرّه بعضی مردم را ترغیب بتقید بجمال میفرموده اند ظاهراً غیر واقع بوده باشد فرمودند که واقع بود باز استبعاد نمودم ایشان بیشتر مبالغه فرمودند و گفتند که واقع بود.

میفرمودند: مقصود من از استبعاد آن بود که بیقین و بشرح دانسته شود خدمت خواجه علاء الدین فرمودند که استعداد بعضی مردم در مرتبه نیست که ایشان در اوایل قطع علایق کرده خاطر خود را توانند بمعانی مشغول گردانید بنابر آنکه باستیلائی محبت از علایق و عوایق خلاص شوند متوجه جمال میگردانیدند و ترغیب میفرمودند. بعد از آنکه خاطر از سایر علاقات پاک شد باندک التفاتی از ان قید میگذرانیدند و بمقصود اصلی مشغول می ساختند حضرت ایشان قدس الله

(۱) خواجه علاء الدین غجدوانی از خلفای شاه نقشبند بخاری بود

روحه العزیز باین تقریب فرمودند (المجاز قنطرة الحقيقة) رباعی:

غازی بدست پور خود شمشیر چوبین میدهد* تا او بدان استا شود شمشیر گیرد در غزا
عشقی که برایشان بود شمشیر چوبین آن بود* چون عشق با رحمن فتد شمشیر گردد زابتدا
میفرمودند: (رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ) انبیاء و اولیاء صلوات
الرحمن علیهم ورضی الله عنهم چون دانستند که انانیت تعیین خاص ایشان منشأ
ظلمت و حجابست استغفار لازم دانستند و (رب اغفر لی) گفتند روزی پیش
اصحاب تشریف آوردند بعضی مردم بیگانه در آن مجلس بودند. فرمودند که شما را
علی الدوام همنشینی و مصاحبت با مردمیست که از جنس شما نیستند از مصاحبت
اجنبی محترز میباید بود همنشینی با طوایف مردم یکی از دو طایفه را مبارکست
یکی جمعی را که در بحر شهود استغراق و انهماك عظیم داشته باشند اگر بمصاحبت
و محالست ستر احوال خود نمی کنند انهماك ایشان ظاهر می شود و پیش از وقت
مرجع می شوند زیرا که قرب مسخرست و طائفه دیگر جماعتی اند که مأمور
و مأذون اند بمحالست و بتکمیل خلائق تا بسبب همنشینی ایشان باطنهای مردم
بانوار تفرید منور گردد بی این دو ملاحظه همنشینی شاید مگر دانشمندی را که
مقصود او افاده بود و خواهد که بر که او جمعی از علم شرایع بهره مند شود.

میفرمودند: حقیقت ذکر اقبال و توجه کلی است در جمیع احوال.

میفرمودند: که مذاق طریقه صوفیه دولت عظیم است در میان مردم اندکی
یافت میشوند که ایشانرا ادراك این طریقه باشد هر که باین شرف مشرف است
بدل بسیار مغتنم است حضرت شیخ جنید قدس الله روحه^[۱] فرموده اند (الایمان
بطریقنا هذا ولایة) و از سلطان العارفین قدس سره^[۲] نیز منقولست که ایشان
خواهر زاده خود را وصیت فرموده اند هر که را بینی که ایمان دارد بطریق ما ازو

(۱) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۱ م.] فی بغداد

(۲) سلطان العارفین بایزید بسطامی توفی سنة ۲۶۳ هـ. [۸۷۷ م.]

التماس دعا کن که او مستجاب الدعوه است یعنی ولی است.

میفرمودند: مقصود از سایر کتب سماوی و شرایع انبیا ظهور نسبت حبی و انجذابست بآنحضرت سبحانه اگر کسی انواع ریاضات کشد و این معنی به نسبت او منکشف نشود اجیری بیش نیست بنابر اتباع مأجورست لیکن از حقیقت مقصود دورست.

میفرمودند: یکی از ملازمانرا مدتی شد که شمارا بفلانکس مصاحبت است مؤثر شمایید یا او یا در بعضی اوقات شما و در بعضی اوقات او در باب الجمع صوفیه نوشته اند اکابر طریقت قدس الله ارواحهم کسی را که کاری میفرمایند کار آن مبتدی حفظ نسبت میباشد تمامی همت او مصروف حفظ نسبت خود است بهیچ وجه خاطر مشغول نمیگردد اند که کسی را از نسبت خود متأثر سازد یا از نسبت مردم متأثر شود.

میفرمودند: که در حدیث آورده شد که (ما من نبی الا وله نظیر فی امته)

علما نظیر را بر دو وجه تفسیر کرده اند. بمعنی شبیه گفته اند و بمعنی ضد و مقابل نیز چنانچه «لکلّ موسی فرعون». یکی از اصحاب را دیدند که بمطالعه و مقابله مشغول است فرمودند که حال شما ازین صورتهما خالی نیست یا اینست که ذکر صفت ذاتی شما شده است و خاطر آرامیده که بهیچ وجه حضور و شهود زائل نمی شود مثل قوّت سامعه و باصره درین وقت اشتغال مبارکست و متضمن سعادت کلّی یا آنست که ذکر صفت ذاتی نشده و انجذاب و اضطراب هست لیکن باین مشغولیت این صورت مستحسن نیست باید که فرصت غنیمت دانسته بجد و اهتمام هر اوقات مصروف آن نمایند که ذکر صفات ذاتی گردد که بهیچ وجه نتوانند که از خود دور کنند با وجود انجذاب و اضطراب چون توان باین اعمال مشغول بود و اشتغال درین حال نامبارکست و اگر اشتغال بعد از آنست که انجذاب و اضطراب نیست و معلوم شده اینست که در حقیقت و فطرت روح نیز محبت و انجذاب نیست درین حال اشتغال بعلم و صرف اوقات بانواع طاعات و معاملات

ضروریست درین صورت معذورید وقتی که قسم اخیر نیست سعی واهتمام باید کرد و حیات و انفاس عزیز و مغتنم شمرد و چنان کند که ذکر صفت ذاتی گردد که این موهبت اعظم سعادات دنیا و عقبی است و بتقریب این نوع سخنان این بیت بزبان مبارک ایشان بسیار میگذشت بیت:

گیرم که جان من برد شحنه^{*} اجل * نقش خیال دلبرم از جان که می برد
میفرمودند: که بعضی اکابر فرموده اند (من قال الله من غیر مشاهده فهو مفتقر) مشاهده عبارت از حضور و آگاهی است بحق سبحانه و آن آگاهی را شهود و وصول و وجود و وقوف قلبی گفته اند و در طریق خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم در ذکر این آگاهی را شرط داشته اند تا کسی را این حضور و آگاهی بر سبیل دوام نشود او را از اهل مشاهده نمیگویند از سخنان شیخ جنید است قدس الله روحه در بعضی اوقات چنین میفرمودند (من قال الله من غیر مشاهده فهو شاهد زور) زبان معبر بیش نیست ذکر بحقیقت حضور و آگاهی است آنچه برین وجه نیست از درجه اعتبار ساقط است.

میفرمودند: که در کتاب تعرف^[۱] مسطور است سبیل المکاسب عند الجنید رحمه الله بالشروط المذكورة فیما سبق سبیل الاعمال المقربة الى الله عزّ وجلّ شرط که بیشتر یاد کرد آنست که وقتی که نیت و غرض از کسب توسیع نفقه بود بر اهل و اولاد و تعطف و ترحم بر همسایه و اعانت مضطر و رفق بفریاد فقراء مسلمین و قطع طمع از مخلوق حکم این کسب و اثر و نتیجه او حکم ذکر و توجه و مراقبه است آنچه بر اعمال و اذکار مقربه مترتب میشود برین کسب نیز مترتب است.

میفرمودند: مقصود از سائر اذکار و عبادات انجذاب و ظهور محبت است هر چیز که بر وجه اتم و اکمل بسبب حصول این دولت است خود را بتعمّد و تکلف بران داشتن واجب است تا غایتی که منجر بمجذبه شود و مجذبه عبارتست از کمال محبت

(۱) مؤلف کتاب تعرف ابو اسحاق گلابادی محمد بخاری توفی سنة ۳۸۰ هـ. [۹۹۰ م.]

و میل چنانچه اگر خواهد که بتکلف خود را به چیز دیگر مشغول گرداند و میل دهد نتواند و این حالت در طریق خواجگان بشرف التفات ایشان زود میسر است و آنکه حضرت خواجه بهاء الدین^[۱] قدس الله روحه العزیز فرموده اند که ما انتهارا در ابتدا درج میکنم باین معنیست چونکه مقصود و غرض از جمیع اذکار و عبادات ظهور محبت ذاتیه است و قطع علایق کونیه چنانچه دل را بهیچ چیز از مخلوقات علاقه حبی نماند اگر این معنی در بدایت حاصل گردد هر آینه نهایت در بدایت مندرج خواهد بود.

میفرمودند: بعضی را در خانه حضور و آگاهی هست و در بازار بی و بعضی را عکس این کمال آنست که وصف حضور دائمی شود هیچ چیز از کثرت و خلوت حضور او را زایل نگرداند.

فرمودند: من یک کس را دیدم باین وصف پیری بود بافنده درویش حاجی نام در مرو می باشند از خلفای شیخ محمد حلاج بود برادر طریقت شیخ اختیارگاهی که ببازار رفتی برای ریسمان و مصالح کار خود غیر از کاری که برای آن میرفت نمیداشت بنسبت خود آگاه بود و از جمیع چیزها ذاهل هرگز بیمین و شمال ملتفت نمی شد نظر بر قدم داشت.

میفرمودند: که منقولست که ابن عمر رضی الله عنهما روزی در طواف بودند شخصی ایشانرا سلام کرد جواب سلام نگفتند او پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شکایت کرد ایشان از پسر خود پرسیدند که چرا جواب نگفتی گفتند (نری الله فی ذلك المكان) یعنی بسبب غلبه شهود نتوانستم که بجواب مشغول شوم بنابراین ایشانرا ارباب طریقت مقدم و مقتدای اصحاب مشاهده گفته اند.

فرمودند: مرا در بدایت عقیده چنان بود که حصول مقصود باز بسته بالتفات عزیزی و کاملت بیک نظر والتفات کاملی مقصود میسر خواهد شد چون ببخارا رسیدم خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی گفتند که آنچه معلوم کرده اید میباید

(۱) محمد بهاء الدین نقشبند توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] فی بخاری

بآن مشغول بود سعی واهتمام دخل عظیم دارد هرچه بی سعی واهتمام حاصل میشود بقا و دوام ندارد شخصی که از جمله ملازمان بود نقل کرد که حضرت ایشان از خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی نقل کردند که ایشان فرمودند صحبت و اختلاط درویشان برای نفع بالنقد می باید سعی واهتمام نمود که آنچه از صحبت حاصل شده از قطع علایق مخلوقات و نسبت حضور و آگاهی بحق سبحانه غایب نشود و فتور بآن راه نیابد و خدمت خواجه علاء الدین فرمودند رحمه الله بر سبیل تمثیل که مثلاً از بخارا بعزیمت غجدوان روان شدیم رعایت میکنم و متفحصیم تا فلان مکان آن نسبت که از صحبت حاصل شده کم نشود و از آن مکان نیز تفحص واهتمام می نمایم تا فلان موضع که بر سر راه است و از آنجا نیز همین نوع سعی واهتمام می نمایم تا رسیدن غجدوان و اگر مثلاً بصحبت اصدقاء و استماع اقوال ایشان در نسبت فتور میشود باید که آنچه در صحبت سبب این جمعیت شده بود آنرا پیش خاطر آرد ملاحظه و آگاهی بآن سبب سبب قویست در حصول نسبت.

فرمودند: وقتی که نسبت حبّی منتفی و معدوم میشود حس مشترك وقوت محیّله این معنی را تصویر میکنند بموت متعلّق حب و محبوب را میّت می بیند و فرمودند اگر حس مشترك ضعیف نبودی بایستی که در هر نفس این معنی را درین صورت دیدی.

میفرمودند: هر که بالنقد از صحبت و همنشینی ما نفعی دارد او را مبارك باد و اگر منتظر است که از ما چیزی بدو خواهد رسید بیهوده اوقات میگذراند ما مردم دهقانیم غیر دهقانی هیچ نداریم ماحریف نسیه نیستیم حاصل آنکه مردمی را که استعداد بر فحجی بود که از آثار و انوار صحبت واقف نمی شدند و منتظر تلقین و تعیین طریق می بودند معتقد نبودند و آن طور را مستحسن نمی شمردند و آنرا علامت عدم تنبیه و قلت استعداد می داشتند.

میفرمودند: انعقاد مجالس برای یکی از دو چیز می باید برای حصول نسبت

حضور و آگاهی یا برای آنکه مجهولی معلوم گردد و بعضی مجالس بسبب عدم مناسبت افراد قابل آن نیست که معنی اوّل متوقع باشد پس باید کتاب طلبید تا مجهولی معلوم کرد و کتاب می طلبیدند.

میفرمودند: انجذاب بی جمال و انقیاد بی الوهیت نمی باشد جایی که انقیادی باشد که سبب آن انجذاب بجمال نباشد آنجا رشحۀ از انوار الوهیت خواهد بود بتقریب کراحت نماز در وقت استوا فرمودند اشارتست بآنکه در وقت استوای شمس حقیقی نماز مرفوع است.

میفرمودند: که اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند اعمال باطنی بنسبت اعمال ظاهری مثل جبال روایی بلند است بنسبت اطلال بهمین تقریب میفرمودند پیش بعضی کبرا زلت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مفسرست بشغل فاضل وترك افضل یعنی اشتغال باذکار و اعمال باطنی اولی و اهم است از نوافل عبادت.

میفرمودند: پیش از وصول بمقام تمکین بی ضرورت سخن نمی باید گفت که همچنانکه خنده بسیار دلرا میمیراند سخن گفتن نیز سبب موت دلست و مقام تمکین عبارت از آنست که حضور و آگاهی وصف ذاتی دل شده باشد که هیچ وجه زایل نشود چنانچه قوت نور بصر و سمع وصف ذاتی باصره و سامعه است وقتی که حضور و آگاهی درین مرتبه باشد سخن گفتن رواست والا متضمن غفلتست و غفلت موت دل. حیات دل بحضور و آگاهی است به نسبت کسی که در طریق سعی و اهتمام بسیار داشته باشد و حفظ اوقات و نسبت جمعیت دائمی بود میفرمودند بیت:

آن دارد آن نگار که آنست هر چه هست * آنرا طلب کنند حریفان که آن کجاست
میفرمودند اکابر طریقت قدس الله ارواحهم کسی را خدمت میفرمایند که

خواهند عالمی بوجود او معمور و منور شود و این بیت خواندند:

همت ترا بکنکره کبریا کشد * آن سقفگاه را بجز این نردبان نخواه

فرمودند: که پیش من آنست که چنین می باید خواند.

خدمت ترا بکنکره کبریا کشد

فرمودند: که بعضی گمان می بردند که اشتغال بنوافل عبادات از خدمت اولی است ثمره خدمت محبت و تمکّن در دلهاست جبلّت القلوب علی حب من احسن الیها مبین این هرگز ثمرات نوافل باثر و ثمره نتیجه خدمت که محبت مؤمنین است برابر نخواهد بود.

میفرمودند: اکابر فرموده اند هر دل که درو غم نیست میباید برید و پیش سگ انداخت که آن دل گوشت پاره است مثل دل حیوانات بیت بساطی خوش است: جرعه نوشان بلارا شادگامی در غم است * ای خوشا آن دل که در وی سکه غم میزنند **میفرمودند:** که حضرت خواجه عبد الخالق^[۱] قدس الله روحه فرموده اند طریقه ما خلوت در انجمن است خواجه اولیاء^[۲] که یکی از خلفای خانواده است میفرمودند خلوت در انجمن آنست که اشتغال واستغراق در ذکر بمرتبه باشد که اگر در بازار در آید هیچ سخن و آواز نشنود بسبب استیلاى ذکر بر حقیقت دل. **فرمودند:** که بسبب اشتغال بذكر بجد و اهتمام در مدت پنج شش روز کسی باین مرتبه میرسد که همه آوازا و حکایات ذکر نماید و سخنی که خود گوید ذکر شنود بی سعی و اهتمام نمیشود.

میفرمودند: امر معروف و نهی منکر بر طریقه می باید که امثال وانتهای مترتب شود (کَلِمَ النَّاسِ عَلٰی قَدَرِ عَقُولِهِمْ) واقع است در عهد شیخ عمر باغستانی^[۳] قدس الله سرّه خانی از خانان مغول بولایت شاش آمد و حضرت شیخ خواسته اند که او را از خوردن گوشت خوک منع کند بتفرس معلوم کرده اند که

(۱) عبد الخالق غجدوانی توفی سنة ۵۷۵ هـ. [۱۱۷۹ م.] فی بخاری

(۲) خواجه اولیاء کبیر بخاری از خلفای عبد الخالق غجدوانی است

(۳) شیخ عمر بایزیدی از خلفای علاء الدین عطار است

اگر او را فرمایند که این گوشت در شریعت محرم است و نمی باید خورد بواسطه رسوخ در کفر و ممارست عادات کفره قبول نخواهد کرد حضرت شیخ چنین فرموده اند که خوردن این گوشت بحسب خاصیت بسیار بد و نامبارکست زیرا که ذکور انواع حیوانات از تعرض باناث نوع خود مانع می آیند غیر ذکور این نوع خوردن گوشت او سلب غیرت و حمیت میکند و فضیله غیرت بیان کرده اند آن پادشاه کافر را بسیار معقول نموده و متأثر شده جماعت و لشکر خود را از ارتکاب و خوردن آن منع فرموده و خود امتناع نموده.

میفرمودند: در ذکر و توجه بجد کمال اهتمام می باید نمود در اوایل که بذکر مشغول بودم ذکر چنان مستولی شده بود که در بازارها همه آوازاها و حکایات ذکر می شنودم تا غایتی که باد و آواز درختان ذکر شنوده می شد اگر در اوایل درین مرتبه اهتمام نکند در آخر چون شود بعضی را نصیحت فرمودند و گفتند کارها را بجد گیرید و اهتمام نمایید که ملکه حاصل کنید و آنچه طالب آنید از جمعیت آنرا ملکه سازید طریقه^۱ این خانواده اشرف طرق است وقتی که شما را درین طریقه کمالی نباشد مردم را گمانی شود که تردد و مصاحبت شما بما برای مصالح دنیوی بوده است حیف باشد که خود را متهم سازید فرصت و وقت غنیمت است پیش از هجوم مشاغل باید که فرصت جمعیت مغتنم باشد.

میفرمودند: حضرت سید قاسم در وقت شنیدن بانك نماز بسیار متأثر می شدند و آثار تغیر از ایشان ظاهر می شد و قطرات اشك از چشم ایشان میریخت.

میفرمودند: ایثار را مراتب است مرتبه ادنی آنستکه ما یحتاج دنیوی و جاه دنیا بذل و ایثار کند و مرتبه^۲ اعلی آنست که ایثار درجات اخروی کند با وجود آنکه ایثار از مراتب علیّه است پیش اکابر طریقت اینچنین کس معلول است زیرا که او خود را صاحب ملك دانسته و مستحق درجات داشته و کمال آنست که او هیچ چیز را منسوب بخود ندارد و خود را مستحق هیچ ندارد بلکه خود را نه بیند.

میفرمودند: بیکی از انبیا علیهم الصلاة والسلام وحی آمد که امشب از میان امت خود بیرون رو که بسبب نا فرمانی بر ایشان عذاب نازل است آن پیغامبر بیرون رفت در آن شب هیچ عذاب نازل نشد مناجات کرد خطاب رسید که بت تراشی بیدار بود و بت می تراشید برکه بیداری او عذاب نازل نشد.

میفرمودند: صاحب کشف المحجوب^[۱] آورده است که بفرغانه بدیهی که آنرا سلامکن گویند پیری بود از اوتاد الارض که او را باب عمر گفتند و درویشان آن دیار مشایخ بزرگ را باب خوانند و مر او را عجوزه^۲ بود فاطمه نام قصد زیارت وی کردم از اوزکند چون نزدیک او اندر آمدم گفت بچه آمدی گفتم تا شیخ را به بینم بصورت ووی بمن نظری کند بشفقت گفت ای پسر من خود را از فلان روز که ترا می بینم و تا این زمان غایب نگرداندمی خواهمت دید چون روز و سال شمار کردم آن روز ابتدای توبه من بود گفت ای پسر سپردن مسافت کار کودکان است تو ازین پسر زیارت بهمت کن که شخص کرای آن نکند که آنرا زیارت کنند که در حضور اشباح هیچ چیز نیستند گفت ای فاطمه آنچه داری بیار تا این درویش بخورد طبق انگور تازه بیاورد و وقت آن نبود و بران رطبی چند و بفرغانه رطب ممکن نبود.

میفرمودند: که بر خورداری از طریقه خواجهگان کسی راست که از ایذا و خواری نرمد و مضطرب نشود صبر و تحمل را شعار خود سازد آنها که ایشانرا مذاق این طریق است در هنگام فتور نسبت مقدار دوسه فرسخ کما بیش رفته باشند که شاید که کسی ایشانرا خواری کند و ایذا رساند تا بسبب آن الم و غم نسبت خود یابند عادت برین جاریست که در حین حرارت غضب فتور میرود جمعیت خود می یابند.

(۱) صاحب کشف المحجوب ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی المجویری الغزنوی اللاهوری المشهور به داتا گنج بخش رحمه الله تعالی توفی سنة ۴۶۵ هـ. [۱۰۷۳ م.]

میفرمودند: پیش خدمت مولانا نظام الدین نشسته بودم در نزدیک منزل ایشان حوضی بود آب آن حوض متغیر شده وبوی ناخوش میآمد در خاطر گذشت که بیرون آمیم ایشان فرمودند نسبتی خواستنی است در بیرون آمدن کاری هست که بهتر است ازین صحبت بیرون آمدن خیر و مبارکست و اگر کاری بهتر نیست باری درین صحبت صورت عصمتی هست چشم از نظر بنا محرم و کوش از شنیدن بیهوده فارغ است فرمودند که بعد از گفتن ایشان داعیه بیرون آمدن نماند.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی رحمه الله برای تنفیر از غیبت این نوع نصیحت فرمودند و گفتند اگر غیبت میکنید باری لطیفی صاحب جمالی را غیبت کنید چون ذکر شی متضمن احضار آن چیزست چه میکنی بشخصی بد صورتی حاضر شدن و دیگر آنرا حاضر گردانیدن این ضرر دنیوی را بخود و باخوان میسند و چون بحسب شریعت نیز مقرر شده که ثواب حسنات منتقل میشود بدیوان عمل غیبت کرده شده و مغتاب له حسنات خود را منتقل کردن بصاحب جمالی لطیفی. ترا حیف نیاید که ثمرات و نتایج اعمال بدنی و مالی منتقل بکثیف شود و تو محروم مانی.

میفرمودند: بر خورداری از طریقه صحبت کسی راست که از مرادات خود هکی شده و بمراد پیر متحد شده چنانکه از سایر افعال و اوصاف خود نمی رمد از اوصاف و افعال پیر نیز نرمد و هیچ نوع اعتراض بر خاطر او خطور نکند و اگر برین مثابه نباشد آنچه از صحبت حاصل است بسبب اعتراض نمی ماند در معنی این بیت که بیت:

معاشران گره از زلف یار باز کنید * شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید
چنین میفرمودند که زلف یار عبارت از اوصاف است و گره عبارت از شهود آن یعنی جمعی که شمارا استعداد آن هست که از اهل عشرت باشید و کل عالم شمارا حامل و مرآت جمال مقصود گردد و سعی و اهتمام نمایند که باستغراق در شهود اوصاف فانی گردد یعنی بانجلا و فنای شهود ذاتی و وصول حقیقی میسر است همچنانکه

شب مانع وساتر اشیاست شهود اوصاف نیز مانع شهود ذاتیست واورا مانند کرده بشب وازان حیثیت که موجب حضور والتذاذ است گفت شبی خوشست.

میفرمودند: اولیای معاشرند واولیای عزلت اولیای معاشر آنها اند که ایشانرا از ادواق طور نبوت بهره تمام است چون کل عالم ایشانرا حامل ومرآت جمال مقصود است بر وجه خاص ایشانرا از معاشرت واختلاط خلایق هیچ زحمت نیست بلکه حضور وعشترتست وچون در هر جزوی از جزئیات عالم جمال مقصود وبه تعیین خاص مشهود ایشانست از معاشرت هیچ ثقلی وگران ندارند **بیت:**

راه بوحدت نبرد هر که نشد در طلب * جمله ذرات را از دل واز جان میرو
میفرمودند: شیخ یوسف همدانی^[۱] قدس الله روحه ذکر علانیه میگفته اند ودر طریقه^۲ مشایخ ایشان ذکر علانیه بوده است چون حضرت خواجه عبد الخالق قدس سرّه از حضرت خواجه خضر علیه السلام تلقین ذکر سرّی یافته بوده اند وبا این کیفیت مأمور شده شیخ یوسف تغیر نفرموده اند وفرموده اند که بر وجهی که ازیشان مأمور شده اید مشغول باشید.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند که هرکه سلسله^۳ مشایخ خود ونسبت خرّقه^۴ مشایخ خود نداند مقتدائی را نشاید.

میفرمودند: شیخ یوسف همدانی قدس الله تعالی روحه فرموده اند ذکر خاص الخاص (لا هو الا هو) است حضرت ایشان در معنی این کلمه فرمودند چون غیر در نظر خاص الخاص نیآید وجمیع اشیا بوحدت حقیقی معلوم ومشهود ایشانست بر اسم وعنوان که ظاهر میشود حاکم اند که آن حقیقت است وغیر نیست حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز در تحقیق ذکر ودرجات آن چنین نوشته اند که اینجا بدرقه ترقی کند که هستی موهوم ذاکر در هستی حقیقی مذکور نیست شود واینجا بود که ذاکر عین مذکور گردد معنی این سخن پرسیده شد بر سبیل

(۱) یوسف همدانی توفی سنة ۵۳۵ هـ. [۱۱۴۱ م.] فی هرات

تمثیل فرمودند شخصی را فی الحقیقه احمد نام است لیکن او توهم کرده که نام او عبد الاول است و احمد دیگرست و بعد از سعی و بذل جهد او را معلوم میشود که او احمد است و هستی او اشتهار او با اسم عبد الاول و هم بوده است و احمد غیر او نبوده است اینجا هستی او باین اسم خاص که هستی موهوم است در هستی حقیقی بگونه احمد نیست و مرتفع میگردد و این معرفت هرگز بجهل متبدل نیست. **فرمودند:** زوال هستی موهوم را فنا گویند و وجود فنا هرگز بوجود عدم و وجود بشریت عود نکند و معرفت بجهل متبدل نشود.

میفرمودند: که وجود عدم بوجود بشریت و وجود فنا عود بکند اما وجود فنا هرگز بوجود بشریت و وجود عدم عود نکند و وجود عدم عبارت از انقطاعی است که گاهی بعد از توجه و مراقبه حاصل است آنرا بقا نمی باشد بعد از ساعتی می رود اما وجود فنا که آن حالت معروفست هرگز بجهل متبدل نشود.

میفرمودند: حضرت حق تعالی در وصف پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله و سلم فرموده (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * النجم: ۱۷) تا امت اقتدا و متابعت کنند.

فرمودند: بدانی که فرصت غنیمت است حیف باشد که انفاس و اوقات عزیز و سیله سعادتی سرمدی نشود درویشی و فقر همین ذکر گفتن نیست درویشی متخلّق شدنست باخلاق نبوی صلی الله علیه وعلی آله و سلم از حلم و کرم و سخا و تواضع و ایثار و سائر اوصاف کمال خصوصا دران کوشیدن که دل را بهیچ چیز از مکونات التفات نماند مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند می باید دل از ماسوی صیانت گیرد از بهر آن فرموده اند که دل بمثابه آئینه است هر چیزی که محاذی آئینه شد آئینه ب همان صورت متّصف میشود وقتی که صور و نقوش کائنات از دل محو شد در دل غیر يك حقیقت هیچ نیست و فرمودند که حضرت شیخ خاوند طهور^[۱] فرموده اند رو دل از دشمن بر دار دوست را طلبیدن چه حاجتست.

(۱) خاوند طهور فرزند عمر باغستانی و جدّ مادر عبید الله احرار است

میفرمودند: وقتی که امری بر حقیقت مستولی میشود چنانچه غیر را گنجایی نماند زبانا بموجب آن اجرا میکند و گویا میگرداند چنانچه از شیخ حسین منصور رحمه الله واقع شده [۱].

میفرمودند: در مجالست با خانواده^۱ خواجگان و وصول بطریقه^۲ ایشان جمعیت و اطمینان خاطر بسیار زود میشود آنکه حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه میفرموده اند که ما انتهارا در ابتدا درج میکنم باین معنی است که انجذاب و حبّ ذاتی که نهایت همه عبادات و مقاماتست در ابتدا درین طریق حاصل است مقصود از همه عبادات و اذکار ظهور حبّ ذاتیست و کمال نسبت انجذاب همه توجّهات و عبادات برای ظهور این نسبت است اگر در نوافل عبادات این نسبت ظاهر نباشد باید ترك کرد اقتصار بر نماز فرض و سنن و رواتب مهم است و اشتغال با سبب ظهور آن نسبت فرض تا آن زمانکه قوّت بمرتبه^۳ رسد که در سایر افعال جمعیت خاطر فوت نشود اجتناب از اسباب غیبت و فتور آن نسبت از اهمّ مهمات تا غایتی که انتها و اجتناب از مجالست کسانی که احکام علمیه بر ایشان غالبست باتمّ وجوه باید کرد زیرا که همنشینی و مجالست ایشان سد و منع طرق مواجهیدست و امام حجة الاسلام [۲] قدس سره فرموده اند جماعتی که در مقام تصفیه باطن و تحصیل جمعیت خاطرنند می باید که از مجالست کسانی که احکام علمیه ایشانرا غالبست حذر کند که بحسب خاصیت سبب تفرقه خاطر و مانع ظهور مواهبست اصحاب را باین نوع روش ترغیب فرمودند و باین تقریب گفتند حضرت سیّد قاسم با وجود تحقیقات بسیار و توحیدات مشغوف بود که هر لحظه خاطر خود را جمع سازد و فهم می شد که بسیار اهتمام دارد که جمعیت و اطمینان خاطر فوت نشود.

(۱) حلاج منصور حسین توفی سنة ۳۰۶ هـ. [۹۱۸ م.] فی بغداد

(۲) حجة الاسلام محمد غزالی توفی سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۱ م.] در طوس [مشهد]

میفرمودند: موفق بحسن ادا و تقریر کسی است که حقیقت او مرآت غیب باشد و زبان مرآت حقیقت.

میفرمودند: بهترین جایها مکانیست که آنجا تصفیه حقیقت و وجه استعداد میسر گردد مکاره محن اگر چه بسیار تلخ است چون سبب صفای حقیقت است مبارک و متضمن حسن عاقبت است هر چه سبب وصول بدولتهای اخرویست آنرا سعد اکبر میگویند دولتهای عاجله صوری وقتی مبارکست که وسیله راحت مسلمانان و سبب سعادت ابدی شود یکی از اعزّه بیمار بود به سبب بیماری او بسیار اظهار الم کردند و فرمودند که مردم نیک بسیار مغتنم اند انسان بسر و دستار انسان نیست بیت:

گر بصورت آدمی انسان بدی * احمد و بوجهل هم یکسان بدی

هر که از ضعف و الم مردم عزیز متألم نباشد سگی باشد.

میفرمودند: شیخ شاه خال شیخ بهاء الدین عمر^[۱] با جمعی نشسته بوده اند یکی از موالی هری پیش ایشان می آمده است شیخ شاه که از دور دیده اند باضطراب تمام گفته اند دوید او را بر گردانید یکی از حاضران گفته فلان دانشمندست شیخ شاه گفته اند هرگز او نیست بعد از آنکه مبالغه کرده اند فرموده اند در چشم من زن سیاه برهنه سینه ها دراز بانواع قبایح مینماید بر گردانیده اند و مطلقاً راه ندادند حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند اهل استقامت این صور ظاهر نمی سازند و بقدر امکان ستر می کنند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند که دانشمندی بمجلس خواجه علاء الدین عطار آمده در آن مجلس حضرت خواجه محمد پارسا^[۲] و خدمت مولانا یعقوب^[۳] و مولانا صلاح الدین و اصحاب خواجه رحمهم الله حاضر بوده اند

(۱) بهاء الدین عمر باغستانی فاروقی از خلفای حسن بلغاری است توفی سنة ۶۹۸ هـ. [۱۲۹۹ م.] در تبریز

(۲) محمد پارسا توفی سنة ۸۲۲ هـ. [۱۴۱۹ م.] در مدینه منوره

(۳) یعقوب چرخى توفی سنة ۸۵۱ هـ. [۱۴۴۷ م.]

وچنانچه وظیفه و طریقه^۱ ایشانست بصفت سکوت مشغول بوده اند بعد از بیرون آمدن کسی پرسیده که از طریقه^۲ ایشان چه معلوم کردید آن دانشمند گفته که ظلمتیسست خفی یا چنین گفته که بطلان خفیسست درین دو عبارت حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز تردّد میفرمودند. و فرمودند که خدمت مولانا نظام الدین این قصّه را نقل میفرمودند و می گریستند و استحسان میکردند که بسیار خوب گفته بسبب فنا و نیستی که آنجماعت را بود تقریر و تعبیر او مناسب است در آیه کریمه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * الاحزاب: ۳۳).

میفرمودند: بعضی چنین گفته اند حد و تعزیر سادات برای تطهیر نیست برای احترام شریعت است چون ایشان بموجب قرآن مطهّر اند.

میفرمودند: هر يك از انبیای سابق صلوات الرحمن علیهم دقیقه^۳ بود بحضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله و سلم بتوسط آن مستفیض و متمّم بودند مرتبه^۴ را از مراتب کلیه.

میفرمودند: در (فصل الخطاب) مذکورست که حضرت زکریای نبی را علیه الصلوة والسلام هر وقت مهمّی بودی توسل بآل عبا نمودی و ایشانرا شفیع گردانیدی آن مهم کفایت شدی هر وقت امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن را یاد کردی او را فرح و نشاط شدی وقتی که امیر المؤمنین حسین را رضی الله عنهم یاد کردی او را حزن و اندوه شدی بحضرت حق تعالی مناجات کرد و حکمت و سرّ این حالت پرسید جبرئیل علیه السلام آمد و گفت سبب حزن و اندوهی است که در واقعه کربلا خواهد بود حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند چون یوما من الایام آن است موصوف بحزن و غم خواهد شد در حین تذکّر آن ذات استعداد قبول حزن و اتّصاف بآن وصف مدرک و مشاهد ایشان می شد ازان حال متأثر میشدند حزن ایشان باین سبب بود^[۱].

(۱) مؤلف کتاب فصل الخطاب محمد پارسا از خلفای شاه نقشبند توفی سنة ۸۲۲ هـ. [۱۴۱۹ م.] فی المدينة المنورة

میفرمودند: بعضی برین اند که اهل تمکین را تغیر نیست چون تغیر از صفات نفس است وایشانرا از مقتضیات نفس خلاصی میسرست هیچ حال را در ایشان تصرف نیست بلکه ایشان در احوال متصرف اند و بعضی فرموده اند که بموجب (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ * الرحمن: ۲۹) ایشانرا هر لحظه و هر ساعت تغیر هست بسبب کمال صفا مظهر آثار جلال و جمالند دل مقدس ایشان تابع فیوضات و وارداتست و موصوفست بمر چه موجب و حکم واردست.

میفرمودند: عزت و نفاست نگینه آن اقتضا کند که محل را تابع او گردانند هرگز نگینه را تابع محل نسازند.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله ارواحهم مریدان و مبتدیانرا بتهذیب و تحسین اخلاق نمیفرمایند بامری میفرمایند که بوساطت آن دل محل سلطان جذبه شود چون دل محل این موهبت شد سایر سعادات برکة و تبعیت آن بر وجه احسن و ایسر حاصل است **میفرمودند:** اشتغال بمطالعه و تحصیل بملاحظه آن که سبب حصول مقصود حقیقی گردد هیچ مانع نیست و سبب نورانیت و جمعیت باطن است در همه اعمال و احوال باید که سر مرتبط بمقصود حقیقی باشد.

میفرمودند: خردان که بتحصیل مشغولند و اوقات ایشان مصروف قواعد صرف و نحو است تدبیر چون کنند که فطرت اصلی متغیر نشود و حجاب کلی حاصل نشود حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند و چنین گفته اند استاد باید که از تعلیم و تفهیم سبق از سخنان و طریقه این طائفه گوید و ترغیب و تشویق نماید اگر درین باب اهمال واقع نشود صفای فطری باقی ماند فرمودند اگر روحانیت غالب باشد باشتغال بعلوم ظاهری صفای فطرت زایل نمیشود.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمة فرمودند که کرتی حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله روحه مرا امامت فرمودند در وقت قراءت واردی مرا در یافت حضرت خواجه بر یمین من ایستاده بودند بنابر موجب طریقه و رعایت

ادب در نماز بجانب ایشان مایل شدم و باطنا تواضع نمودم زیرا که ادب و احترام اکابر چنان اقتضا کند که مرید مطلقا خود را در میان نه بیند و خود را در هیچ محل باستقلال قابل فیض و وارد نشناسد و همه را بوساطت متابعت و از برکات خدمت بیند و باین تقریب مثنوی را نقل فرمودند که به نسبت بعضی از کاتبان وحی پرتو وحی ظاهر شد و پیش از امر بکتابت بعضی آیات نوشت چنان گمان برد که مگر او نیز پیغامبر شده است فرمودند که حضرت ملائی روم بتقریب این قصه فرموده که آنچه من میگویم و می نویسم سخن من نیست فیضی است که فائض بر قطب وقتست بسبب امری و مناسبتی و برای حکمتی بر زبان قلم من جاریست.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین فرمودند که روزی پیش حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله روحه ضعیفه در آمد یکی از امرای ترك که حاضر بود حضرت خواجه باطنا التفاتی فرمودند آن ضعیفه فی الحال افتاد و بیهوش شد و مرا بخاطر آمد که افتادن ضعیفه بسیار سهل مینماید و حضرت خواجه چرا خاطر چنین مشغول سازند فی الحال ازین خاطر پشیمان شدم و استغفار کردم و گفتم مرا باین چکار هر چه میکند عین مصلحت است و چنان می باید حضرت ایشان فی الحال فرمودند مولانا نظام الدین خود را زود خلاص ساختی حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند ازین سخنان توان دانست که دقائق ادب چگونه رعایت باید کرد حتی که در نماز نباید ذاهل شد. از فتوحات میفرمودند که عاطس باید که بعد از عطسه (الحمد لله رب العالمین) گوید چونکه حق سبحانه در قرآن خود را چنین حمد گفته است فرمودند کسی که بعد از عطسه پیش یکی از بزرگان (الحمد لله) گفت او را گفتند (اتم كما اتم ربك).

میفرمودند: در کتب اولیاء نوشته اند بعضی اماکن که از انوار عبادت ارباب جمعیت متأثر شده ادای عبادت قلیل دران موضع در درجه و شرف مقدار عبادت کثیرست در مکان دیگر و اهل وصول را بآن منازل شریف به مقدار

استعداد و حظ و نصیب است حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند در طریقه اکابر اولیا و ارباب طریقت مقررست که وقتی که مبتدی را خلوتی و منزلی مقرر می سازند اول خود می در آیند و بمقدار حوصله آنکس خود را جمع می سازند بعد ازان مبتدی می نشیند.

میفرمودند: اگر مسلمانی را به بیند که کاسه شراب بظالمی می دهد می باید که بی تحقیق انکار و طعن برو نکنند و حسن ظن مرتفع ندارند شاید که باین طریق او را از زنا مانع آمده باشد چون ممکن است که هیچ وجه دیگر نتوانسته باشد که ضعیفه مسلمانی را از ظلم خلاص سازد.

میفرمودند: درویشی خلوت نشستن و بر آسمان بر آمدن و در کوه و غار بودن نیست درویشی دل خود را از ماسوا جدا ساختن است.

میفرمودند: شخصی را صد تازیانه زدند در نود و نه آه نکرد و ننالید در يك تازیانه ناله های بسیار کرد ازو پرسیدند که دران نود و نه چرا متأثر نشدی و ناله و فریاد نکردی گفت در آن مجموع محبوب مشهود من بود بسبب آن از ظاهر جامه من تأثیر او نگذشت و يك تازیانه که در غیبت او بود بظاهر بشره واقع شد فرمودند که در چنین مشاهده محبوب الم و درك او محسوس نمیشود کمال التذاذ بمشاهده سائر الم است.

میفرمودند: اکابر صوفیه فرموده اند اگر کسی را بطریقه نفس و خشونت پیش آید و ترك قواعد ادب کند طریقه آنست که دل در مقابله او دارند و باوصاف دل پیش آیند نورانیت دل ماحی ظلمت نفس است و رافع آن.

میفرمودند: ارسطاطاليس يا افلاطون باسکندر نوشت که ملوک چهارند ملوک هند و ملوک یونان و ملوک فارس و ملوک ترك ملوک هند دانستند که اشتغال به نعم و لذایذ این عالم منقّص لذات و کمال آن عالم است و این متناهی و آن غیر متناهی خود را و رعایای خود را از لذایذ این عالم صیانت کردند و ملوک یونان بهمین ملاحظه

امساك نفس خود کردند و بلذات این عالم التفات نفرمودند و ملوك فارس ازین ادراك محروم ماندند و خود و رعایا عمر عزیز خود صرف لذات عالم فانی گردانیدند و ملوك ترك نیز در لذات این عالم منهك شدند و از سعادات اخروی محروم ماندند.

میفرمودند: که جوانی و فرصت غنیمت است حیف باشد که انفس و اوقات عزیز و سیله^۱ سعادت سرمدی نشود این بیت شیخ سنایی^[۱] خواندند و بسیار بر زبان مبارك ایشان میگذشت **بیت:**

بهر چه از دوست و امانی * چه كفر آن حرف چه ایما
بهر چه از دوست دورافتی * چه زشت آن نقش چه زیبا
و این بیت نیز بسیار میخواندند.

فراق دوست اگر اندكست اندك نیست * درون دیده اگر نیم دوست بسیار است
میفرمودند: کسی را که كسوت وجود پوشانیدند باید که علی الدوام ناظر و ملاحظه آن باشد که وجود او سبب راحت خلق شود سلاطین و امرا از مصاحبت و ملاقات او در مقام نفع رسانیدن بمسلمین شوند چیزی نفهمیند که سبب تشویش و ایدای مسلمین گردد و رعایت این بسیار مشكلست زندگانی بدین وجه بكمال فطانت و رعایت لطف و ادب و دانستن دقائق علوم میسر گردد.

اصحاب را نصیحت فرمودند که در باب تعهد و ابقای نسبت هیچ اهتمام ندارید هر دوسه که جمع شدید بغیر مزاح و مطایبه هیچ کار ندارید مزاح و مطایبه را شرایط است بر نهجی باید که لطف طریق را نبرد نشستن شما بطریقه^۱ باید که کسی مناسبت بشما داشته باشد از نسبت شما متأثر شود آنکس که مناسبت نداشته باشد و مشوش وقت شما باشد آرام نتواند گرفت و بهمت او را دور سازید مسخره^۲ هر کس شدن سهل می باشد رفتن بطرف مردم وقتی مستحسن است که بتدریج از طور خود بیرون آید و روز بروز مناسبت او بشما بیشتر شود و آثار

(۱) مؤلف (حدیقه) حکیم سنائی توفی سنة ۵۷۶ هـ. [۱۱۸۰ م.] فی غزنه

اهتدا ازو ظاهر شود وبا او مظنه قبول نسبت توان کرد.

میفرمودند: از مرادات و هوای خود دور بودن و در تحت فرمان دیگری بودن نردبانست که بنده بوسیله آن بحق سبحانه میرسد.

میفرمودند: مدت پنج سال در هری بودیم مارا تنها می شد که کاشکی ظالمی مارا در شب حبس کند و در روز غل اندازد و کار فرماید تا بهوای خود نباشیم و بمراد خود بخانه شیخ بهاء الدین عمر نرویم یکی از فرزندانرا نصیحت فرمودند و گفتند اگر ترا می بینم که میخندی مرا بسیار الم میشود که عمر عزیز به بیحاصلی گذرد کسی چگونه خندد و غم و اندوه مطلوب باید که این کس را مضطرب و بی آرام دارد با وجود حرمان از کمالات و صرف اوقات بمرادات و مستلذات فانیه عاقل چگونه خندد یقین دانکه اگر در روزی دو نوبت آب سرد بهوای خود می آشامی آن حجابی است که از سعادت اخروی مانع می آید منع دنیا از شما بجهت بخل و خست نیست بملاحظه آنست که شما بمرادات عاجله از سعادت آن عالم محروم نمائید حیف باشد که عمر عزیز شما مصروف مرادات دنیوی شود و از لذات اخروی و مقصود حقیقی محروم مانید فرزند جزء پدرست هرگز پدر نقصان جزء خود را راضی نیست زیرا که در نقصان جزء نقصان کل است وقت و فرصت غنیمت است باید اندیشید که بعد از من امثال این سخنان بشما که خواهد گفت و که تواند گفت حالا که همه اسباب معیشت مهیاست دل خود بمرچیز پریشان و مشغول مدارید و آنچه اهم است مشغول باشید و الا پشیمان شوید و پشیمانی سود ندارد بیکی از احفاد بر سیل نصیحت فرمودند در باب نیاز و تواضع باید که بمرتبه باشی که خود را از همه کم بینی همه را از خود بهتر دانی و اگر بنیاز و اعتقاد بسنگ سیاه توجه کنی البته معنی فایض شود و بهره مند شوی و اگر چنانچه ساهای دراز بی وصف اعتقاد و نیاز به پیغامبری مصاحب باشی هیچ معنی فایض نشود و هرگز منتفع نشوی می باید که بمرتبه فقیر باشی که اگر ترا

صد بار تو گویند هیچ نوع تغیر نشود و آنکس را تغیر شما هیچ نگوی و اگر عیب شما را گویند می باید که آنرا نعمتی دانید از حق سبحانه که زبانی را گویا کردانیده تا شما را پاک و مطهر گردانید یا شما را دیده باید که همه افعال و اقوال را بحقیقت فعل حق تعالی بیند و همه او افعال محبوب را محبوب و مستحسن بیند پس باید که بهیچ وجه امثال اینها سبب بیحضوری و تغیر نشود.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا قدس سرّه در فصل الخطاب یا در تفسیر خود نوشته اند (من ادّعی المعرفة ولم یتذللّ للاغنیاء فهو مدّع کذاب) یعنی هر که دعوی معرفت کند و پیش اغنیاء متذللّ نباشد او در دعوی کاذبست فرمودند (الغنی) اسم آنحضرتست عزّ و علا و در آیه بطریق حصر مذکور است که (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * فاطر: ۵۱) اهل معرفت در مظاهر نظر دارند و معامله ایشان بموجب آن واقع است هر آینه در وقت مشاهده اوصاف کمال متذللّ باشند فرمودند حدیث (من تواضع غنیاً ذهب ثلثا دینه) منافی این سخن نیست بجهت آنکه ضمیر غنیاً صفت او نیست و محصور است بران حضرت عزّ و جلّ چون او مستند بغیر میدارد نقصان دین باین سبب است. بتقریب مزارات نیشاپور فرمودند که از شیخ ابو حفص^[۱] حدّاد قدس الله سرّه در مرض اخیر پرسیدند که مرتبه و مقام شما بکه منتقل می شود گفتند گبری هست باو خواهد رسید بعد از فوت ایشان آن نوع سخنان که ایشان میگفتند او نیز میگفت.

میفرمودند: که حضرت بهاء الدین عمر قدس سرّه میگفتند آداب صوفیه را ملازمان ملوک و امرا دارند و حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند منقولست که شاه کرمان بدیدن شیخ ابو حفص حدّاد نیشاپوری آمد ملازمان شیخ ابو حفص قدس الله سرّه برسم ملازمان پادشاهان در ملازمت شیخ ایستاده بودند شاه کرمان برسم تعریض گفت (ادّبت اصحابك بآداب الملوك) شیخ ابو

(۱) ابو حفص عمر حدّاد توفی سنة ۲۶۴ هـ. [۸۷۷ م.] فی نیشاپور

حفص در جواب فرمودند که (الظاهر عنوان الباطن).

میفرمودند: که حضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله وسلّم امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه وصیت فرمودند گفتند (یا علی وقتی که مردم بانواع برّ واحسان تقرب جویند بحق سبحانه بر تو باد که تقرب جویی بآنحضرت بصحبت عاقل). حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند که عاقل آن نیست که بمصالح يك هفته ویکماهه مهتدی باشد عاقل کسی را گویند که همه اعمال او بر موجب امر وملاحظه معاد باشد وسبب حصول کمال وجمال اخروی گردد وعاقلترا این آنکه همگی همّت او مصروف باشد که علاقه غیر حق سبحانه از دل خود دور گرداند تا آنچه مقصود از کتب سماوی عباراتست بالنقد حاصل گردد وآن ظهور نسبت حبّی وانجذاب است بآنحضرت جلّ ذکره.

میفرمودند: که حضرت سید قاسم فرمودند که در خانه مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی^[۱] بودم درویشی بملازمت ایشان آمد خدمت مولانا زین الدین ابو بکر پرسیدند که شیخ خود را دوستتر میداری یا امام اعظم را آن درویش گفت شیخ خود را دوستتر میدارم خدمت مولانا زین الدین ابو بکر در غضب شدند وآن درویش را گفتند ای سگ وبخانه در آمدند آن درویش بر خاست و بیرون رفت من همانجا نشستم وبسیار در فکر شدم که سخن وغضب ایشان بنابر اصلی وروایتی است والبته چنین می باید که کسی شیخ خود را دوستتر ندارد وبعد از ساعتی خدمت مولانا زین الدین ابو بکر بیرون آمدند من پرسیدم که خدمت شما بواسطه آن سخن درویش را غضب کردید او مستحق این مقدار غضب بود خدمت ایشان فرمودند که از غضب وگفتن آن سخن پشیمانم وآن عزیز را عذر خواهی کنیم با خدمت ایشان میرفتیم آن درویش در راه پیش آمد گفت مخدوم پیش شما میرفتم شما بسبب آن سخن مرا غضب کردید وهیچ نپرسیدید که تو چرا شیخ

(۱) زین الدین ابو بکر تایبادی توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۸ م.]

خود را دوستتر میداری ایشان فرمودند که جهة بیشتر دوست داشتن چیست درویش گفت سبب آنست که من مدت در مذهب امام اعظم بودم و خود را تابع ایشان میداشتم با وجود مرا اعمال ناشایست بود و اموری که پسندیده شریعت نیست از من بسیار صادر می شد از وقتی که اختیار طریقه ایشان کرده ام و در مقام متابعت شده ام مرا ازان اعمال ناپسندیده هیچ نمانده و ببرک ملازمت و متابعت ایشان از شرف امثال احکام شرعیه و سنن و اتباع محروم نیستم اگر چنانچه باین سبب شیخ خود را دوستتر دارم چه عجب باشد خدمت مولانا زین الدین ابو بکر فرمودند می شاید و عذر خواهی کردند و مراجعت نمودند حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند این زیادتی محبت است تفضیل نیست که خلاف طریقه سلف باشد و نشاید لیکن حضرت شیخ خاوند طهور قدس الله روحه در رساله خود نوشته اند اگر کسی گوید من شیخ خود را از امام اعظم دوستتر میدارم آنکس مبتدعست بتقریب عارضه و بیماری خود فرموده اند اصحاب ما را می پرسند لیکن خاطری ازین جهت در بار نمی بینم پرسشها علی الرّسم است.

میفرمودند: خدمت مولانا عصام الدین را فرزندی بیمار شده بوده است پیش خدمت مولانا نظام الدین به نیازمندی فرستاده اند و فرموده اند که متوقع آنست که فاتحه بخوانند خاطر شریف بر وجهی که مصروف فرمایند که او را صحیح نشود.

میفرمودند: که در حین نشستن با سلاطین و ارباب اقتدار اشتغال به نسبت معنوی مهم است آن نسبت را تصرف و تسلط عظیم است ترتب تأثیر و امثال ازین متخلف نیست فقیر را برای مهمی پیش پادشاه میفرستادند برسم نصیحت او را فرمودند در مجلس سلطان بطریقه خواجگان مشغول باش بعد ازان هر چه حق سبحانه بر دل و زبان تو جاری گرداند بگویی.

میفرمودند: خانواده خواجگان ما متصرف اند هر چه خاطر شریف ایشان میخواهد آن میشود تابع نمی شوند.

میفرمودند: تناول مباحات اطعمه مرد مجرّد را آن مقدار مجوّز است که قوام صلب باشد تا ادای فرایض بر وجه اتم واقع شود اگر ادای سنن بر هیئات قیام میسر نشود باک نیست اولی واهم احتراز از اسباب طغیان شهوتست مذهب اکابر طریقت قدس الله ارواحهم آنست که اگر بسبب قلت طعام جمعیت خاطر میسر نگردد و در کثرت طعام میسر گردد لیکن متضمّن طغیان شهوت باشد اگر مقصود از همه اعمال و عبادات جمعیت خاطرست درین صورت اختیار تفرقه خاطر واجتناب از اسباب طغیان شهوت اهم واولی است.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی مردی بی پروا بود و در لقمه احتیاطی نداشت لیکن حضرت حق سبحانه بر زبان او بسیار سخنان خوب میگذرانید خدمت شیخ زین الدین قریب بیک هفته وده روز در مسجد حاضر می داشتند و او را میفرمودند که وعظ میگفت و در ترویج او بسیار اهتمام می نمودند و مردم را میفرمودند که پیش او بیعت کنید بعد از چند گاه از درویش احمد رنجیدند و او را تکفیر کردند و مردم را از وعظ او منع فرمودند چنانچه در مجلس او ده یازده کس بیش نماند و سبب رنجش شیخ آن بود که درویش احمد در آخر وعظ ابیات میخواند و اکثر اوقات اشعار سید قاسم میخوانده اند حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز میفرمودند که مرا بسیار خاطر مائل بود بوعظ درویش احمد بسبب آنکه بسیار سخنان خوب میگفت در مجلس وعظ او شیخ ابو حفص حدّاد نیشاپوری و شیخ ابو عثمان خیری میبایست و بعضی اوقات میفرمودند که بایستی که در آن مجلس شیخ ابو القاسم و شیخ جنید قدس الله روحهما حاضر بودند و میفرمودند این رنجش و غضب شیخ بعد ازان بوده است که من از هری از راه بلخ بجانب حصار وهلفتو رفته بودم و در آن سفر سه ماه ماندم چون بهری رسیدم صورت حال درویش احمد و کیفیت وعظ برین نهج شده بود حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند خاطر من بسیار مشغول شد و در آن وقت مرا بدرویش احمد چنان آشنائی نبود او بر روی پل دروازه ملک

مرا پیش آمد گفت بحجرهٔ شما میرویم با او همراه شدم در خاطر میگذشت که مولانا سعد الدین در خانه باشند یا نی و کلید یافت شود یا نی القصه بخانه آمدم درویش بسیار اظهار ملالت و شکایت کرد گفت مرا چنین چنین ایذا رسانیدند و در وعظ من هیچکس نماند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند که من گفتم شما در فلان مسجد حاضر شوید و وعظ گوئید مارا خاطر بر آنست که البته مجلس شما را رونق شود بیشتر از بیشتر درویش احمد دران مسجد وعظ گفتن آغاز کرد بعد از چند روز بمرتبه غلبه شدند که از آنجا بمسجد کشاده تر بایست رفت بسه چار مسجد بهمین نوع بایست رفت حضرت ایشان فرمودند که اکثر مریدان شیخ دانسته بودند که من درویش احمد را مدد کردم وقتی که مرا میدیدند بایکدیگر میگفتند که ایشان درویش احمد را مدد کردند و مجلس او را رواج دادند.

میفرمودند: که درویش احمد دستار مرا طلبید و گفت دستار شما از موجبات تعظیم و احتشام منست و الحاح نمود من دستار خود با او دادم بتقریب آنکه توجه خاطر و همت را تأثیر عظیم است این سخنان میفرمودند.

میفرمودند: بعضی اکابر فرموده اند همت خلاق است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خلاق متأخر نیست ترتب آثار از همت متخلف نیست و بعضی فرموده اند که چنانکه قرآن معجز است و تحدی با او ممکن نیست و چنانکه (يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا * البقرة: ۲۶) وصف قرآن آمده و صفت همت نیز آمده است.

میفرمودند: همت تسلط و جمع خاطرست بر امر واحد بزرگان گفته اند هر کرا کاری پیش آید میباید که مناسب مهم و ابتلای خود توجه بحضرت اسمایی نماید مثلاً اگر بیمار باشد یا بیماری دارد همگی همت مصروف حضرت یا شافی نماید و اگر اضطراب فقر دارد باید که همت او مصروف یا غنی باشد کمال توجه بحضرت اسما سبب فوز و نجاتست چون همت را تأثیر عظیم است و ترتب آثار متحقق اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف حصول درجات و سعادات سرمدی گرداند

یهدی به وصف او و اگر بجزوظ و مستلذات فانیه صرف گرداند یضَلّ به نعت او.
میفرمودند: اکابر مقرر داشته اند که همچنانکه تحدی و معارضه با قرآن ممکن نیست معارضه با همت ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته مغلوب گردد.
میفرمودند: اگر کافری علی الدوام خاطر خود مرتبه امری دارد بنابر تأثیر همت مطلوب او میسر است ایمان و عمل صالح در تأثیر همت شرط نداشته اند (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ * النمل: ۶۲) عمومی دارد.

میفرمودند: انبیا علیهم الصلوة والسلام با وجود استغراق در بحر توحید همت مصروف قمع و قهر اعدا میگردانیدند و کمال سعی و اهتمام در محاربات و غزوات می نمودند صرف خواطر در رفع موانع و اعدای دین عیب نمی باشد اصحاب تجرید باید که گاه گاه امتحان همت کند و معلوم فرمایند که ایشانرا مناسبت بحضرات صفات بچه مرتبه است و همت ایشان را چگونه تأثیر است شیخ محی الدین عربی قدس الله سرّه نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بکمال همت رفع تأثیر آتش کرد یعنی چون همت ایشان قوله تعالی (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * الانبیاء: ۶۹) مترتب شد.

در وقت مخالفت امر مزید نزاع و محاربه سلاطین میفرمودند: در میان مردم شهر و این جمع عظیم اینچنین ظلم و تعدی از پیش نخواهد رفت کسی با همت چون تحمل کند و سهل باشد که بر موجب همت ظاهر نشود اگر کسی همت نداشته باشد درین اضطرار که مسلمین را واقع است باید که بهمت شود چون عالم را چاره نیست از بعضی بلندان و سرفرازان شفقت و مرحمت پادشاه و ارکان دولت آنست که نصیحت کنند که مخالفت فرمان خدا و رسول نکند و مسلمین را زحمت نرسانند اگر نه زود باشد که پست شوند در مخالفت فرمان غیر پستی هیچ نیست ایشانرا دران مرتبه بلند نمی باید داشت که فرمان خدای و رسول با ایشان نتوان رسانید اگر قبول کنند بقا و تعظیم دولت خود کرده باشند والا بمعاونت اصحاب سر

معلوم خواهد شد که حال ایشان بکجا رسد بهمین تقریب فرمودند هر که نظر بعجز و فقیری خود داشته باشد قدرت و رحمت الهی اورا دست و پای دهد و هر که قوّت و قدرت خود بیند اورا زور و قهر الهی بی دست و پای گرداند **نظم:**

این طرفه که در حریم قربش * آن پای نهد که سر ندارد

وین طرفه که در هوای وصلش * آن مرغ پرد که پر ندارد

میفرمودند: در وقتی که یاری یا عزیزی بیمارست اورا بهمت مدد کردن بسیار خوبست مدد بر دو نوع می باشد يك نوع آنکه همت بتمامی مصروف باشد که مرض مرتفع شود نوع دیگر آنکه در وقت مرض تفرقه خاطر بسیار می باشد و بآسانی خاطر جمع نمیشود بهمت مدد فرمایند که خواطر متفرقه مرتفع شود تا آنچه مقصود اصلی است نصیب عین باشد.

میفرمودند: در وقتی که مدرسه مولانا قطب الدین صدر میبودم دوسه بیماری که ایشانرا عارضه حصبه بود تعهد و بیمارداری میکردم به سبب شدت مرض بی شعور بودند جامه ها و بستر ایشان شستن می شد. من آنها را می شستم و رفع و دفع اذاء ازیشان میکردم و این واقعه زود زود می شد و مرا بسبب بویهای ناخوش و بیماری و لوازم آن عارضه حصبه شد در شبی که تب داشتم دوسه کوزه آب آوردم جامها و بستر بیمارانرا شستم و در عارضه خود خاطر جمع نمی توانستم داشت و ازین سبب بسیار ملول بودم مولانا مسافر بعیادت من آمد و بسیار سخنان گفت و جمع داشتن خاطر را در مرض بسیار آسان داشت مرا بسیار دشوار آمد منتظر می بودم که زود برخیزد تا من از ملالت تفرقه خاطر گردیم بعد از رفتن بسیار گریستم حافظی بود که آوازم داشت در مزار مولانا قطب الدین قرآن میخواند استماع نمودم بعد از فارغ شدن کسی فرستادم اورا طلبیدم پیش من قرآن خواند آن تفرقها کمتر شد و خاطر فی الجمله جمع شد.

میفرمودند: مردمی که ایشانرا درین طریق سخنان بلند بود در حین رفتن از

دنیا بسیار در مانده می بودند و ایشانرا در تشویش میدیدم امری که حصول آن موقوف بر تعمّل و تکلف است در وقت بیماری میسر نمی شود و چون بعارضه بیماری و لوازم آن قوت تکلف و تأمل و تعمّل مرفوع است جان می باید کند تا ملکه اقتدار حاصل گردد که هیچ چیز مرفوع نشود خدمت مولانا رکن الدین خوafi را در حین رفتن بسیار سعی و اهتمام بود در جمع ساختن خاطر و بتشویش بسیار خود را بر معتقد خود می داشتند و نصب عین ساخته بودند.

میفرمودند: سهل بن عبد الله تستری^[۱] رحمه الله شاگرد شیخ ذو النون^[۲] مصری رحمه الله بود مادام که شیخ ذو النون در حیات بود هرگز سخن نگفت و پای خود را دراز نکرد پرسیدند که شما سخن این طائفه نمی گفتید و پای دراز نمی کردید امروز چون واقع شد فرمودند که مادام که ذو النون قدس الله روحه بر روی زمین بود مرا سخن گفتن نمی شایست و پای دراز کردن امروز ذو النون از دنیا رفت این صورت از من ترك ادب نیست میفرمودند ازین سخن معلوم میشود که ایشان نایب مناب ذو النون بودند.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه نوشته در زمان عبد الله تستری هیچکس بر روی زمین از وی اعلم بالله نبود فرمودند شاید که حضرت شیخ قدس الله روحه باین ملاحظه که زمان در ترقیست و تواند بود که بعد از ایشان اعلم از ایشان یافت شود تخصیص کرده باشند و گفته که در زمان ایشان اعلم بالله از ایشان نبود.

میفرمودند: شیخ حسین منصور ابراهیم خواص را^[۳] در بادیه دید از حال او پرسید گفت (اروّض نفسی فی التّوکل منذ ثلاثین سنة) ایشان گفتند (إذا افیت عمرک فی تّذیب نفسک فاین انت من الفناء فی الله).

(۱) سهل بن عبد الله تستری توفی سنة ۲۸۳ هـ. [۸۹۶ م.] فی بصره

(۲) ذو النون مصری ثوبان توفی سنة ۲۴۵ هـ. [۸۵۹ م.] فی مصر

(۳) ابراهیم خواص توفی سنة ۲۹۱ هـ. [۹۰۴ م.] فی ری

میفرمودند: چون ابراهیم خواص از دنیا رفت شیخ جنید^[۱] قدس الله روحه فرمودند توکل بروی زمین نماند بتقریب خرقه پوشانیدن مشایخ قدس الله ارواحهم میفرمودند لباس خرقه از مستحسّنات صوفیه است آنرا اصلی است در میان اکابر صوفیه بسیار بوده چه عجب باشد که جامه را افشانند و کسی را پوشانند درین پوشانیدن حالی با او همراه سازند که زایل نشود و آثار برکات بسیار ماند.

میفرمودند: صحبت با کسی میباید داشت که با او ارتباط کلی باشد تا سبب وجدان مقصود گردد و آن انجذاب و نسبت حی است و اگر نه چنین باشد نسبت اصلی که اجنبیه و تفرّق است مترتب میشود و سخن امام حجة الاسلام قدس الله روحه که سابقا مذکور شده نقل فرمودند ارباب مواجید و احوال با کسانی که احکام علمیّه ایشان غالب است نه نشیند که همنشین ایشان سدّ طریق مواهب میکند.

میفرمودند: مردم صالح و زاهد و اهل علم بسیار مغتنم اند و ما ایشانرا معتقدیم لیکن مناسب طریقه و نسبت ما نیستند در مجالس خاص از آمدن آن مردم بسیار متوحش می شدند و سخنان ارباب عرفان نمیگفتند.

میفرمودند: حضرت پیغامبر صلی الله علیه و علی آله و سلّم فرموده اند (حمّروا آئیتکم) اکابر صوفیه قدس الله ارواحهم بر سیل اشارت فرموده اند بموجب امر نبوی تخمیر و ستر اوانی استعداد در وقت مجالست اضداد و عدم مناسبت افراد واجب و مهم است.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه نوشته اند که پادشاهان و حکّام که مظهر کبریا و جبروت اند مادام که از مقام خود متزلّ نمی شوند بخانه فقری نمیتوانند آمد و اختلاط نمیتوانند کرد بعد از آمدن بر فقیر آنست که از کبریا و عظمت ایشان ذاهل نشود و بتواضع و انکسار ایشانرا در مرتبه ایشان نصب و ثبت فرمایند یعنی چندان تواضع و انکسار پیش آرند که جبروت و عظمت ایشان ظاهر و لایح گردد.

(۱) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۰ م.] فی بغداد

میفرمودند: خدمت مولانا حسام الدین بخاری رحمه الله بسیار طریقه و جمعیت خود را ستر میکردند بآسانی ازیشان ظاهر نمی شد روزی بمن گفتند معنی مراقبه انتظار است ظاهرا مقصود ایشان تنبیه بود.

میفرمودند: در وقت نشستن با سلاطین و ارباب اقتدار اشتغال به نسبت معنوی مهم است آن نسبترا تصرف و تسلط عظیم است آثار تأثر و امتثال برین مترتب است.

میفرمودند: خدمت مولانا محمد اسد رحمه الله فرمودند خدمت شیخ زین الدین خوافی قدس الله سرّه دیهی داشتند نزدیک زیارتگاه میخواستند که درویشان خود را خلوت نشانند و عطی فرمودند ازدحام و کثرت عظیم بود در آخر و عطی فرمودند التماس و در خواست از عزیزان آنست که هرکرا طریقه ما مستحسن نمود و داخل طریقه ما شد اینجا باشد و جمعی که داخل طریقه نشدند کرم فرمایند بروند تا وحشت بیگانگی و اجنبیت ایشان سبب تفرقه درویشان نشود خدمت مولانا محمد اسد فرمودند که مرا این سخن شیخ بسیار بسیار خوب نمود چون من داخل طریق ایشان نبودم فی الحال روان شدم حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند وصیتی است از اکابر طریقت قدس الله ارواحهم مرید باید که از صحبت اجنبی محترز باشد و مشایخ باید که مریدان خود را از همنشینی مردم بیگانه منع فرمایند که نشستن با ایشان مفرق نسبت جمعیت است.

میفرمودند: بعضی اکابر طریقت قدس الله ارواحهم در وقت ذکر و توجه حبس نفس شرط داشته اند این سخن پیش خدمت شیخ بهاء الدین عمر مذکور می شد ایشان فرمودند که حبس نفس طریقه جوکیه هندیه است درین طریق ما حصر نفس شرط است نه حبس نفس خدمت خواجه یوسف پسر خدمت خواجه حسن عطار شنیده اند که خدمت شیخ بهاء الدین عمر حبس نفس را نفی کرده است بخدمت شیخ نوشته اند که طریقه حبس نفس نفی کرده اند فرموده که هیچکس از مشایخ طریقت باین نفرموده و حال آنکه محقق و مقرر است که

حضرت خواجه بهاء الدین عمر و خلفای ایشان قدس الله ارواحهم باین حبس نفس میفرموده اند حضرت ایشان میفرمودند که خدمت شیخ بهاء الدین عمر جواب چنین فرموده اند که مقصود ما ازان سخن نفی طور ایشان نبود ودر جواب ابهام واجمال کرده اند.

میفرمودند: عزیزی یکی از مشایخ را دید که مریدان واصحاب همه اغنیا بودند مریدی از مریدان ایشانرا پرسید که خدمت شیخ شمارا از اسما کدام تعلیم وتلقین کرد وبعیرا کدامست آن مرید گفت مواظبت ومداومت ما وبعیرا اسم الوهاب است بتقریب یکی از اصحاب که آثار ترفه وغنا از خانه ومترل او ظاهر بود این سخن نقل فرمودند وگفتند گویا اصحاب ما همه الوهاب گفته اند.

میفرمودند: حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سرّه در فتوحات نوشته که ضعیفه بود از عارفان نود ساله شده واولیا برای استفاضه واستعاذه ملازمت او میکردند من نیز ملازمت او میکردم در طراوت وجمال بمرتبه بود که کائنها بنت تسع او مرا چنین تعریف میکرد که این جوان هر وقت که پیش من می آید از وی هیچ چیز بیرون نیست وهر وقت که میرود از وی اینجا باقی نیست حضرت قدس الله روحه العزیز فرمودند درین سخن واین تعریف اورا اشارتست بکمال توجه وکمال تتریه شیخ قدس الله روحه العزیز میفرمودند خلاصه وزیده ایمان ابجذاب الهی است.

میفرمودند خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمة در روز جمعه که عزیمت مسجد جمعه کرده اند بیکی از مریدان گفته اند که هیچکس را مگذارید که در راه ودر مسجد بمن در مقام مصافحه واختلاط شود ودر آن روز ایشانرا حالتی مستولی بوده در راه مسجد شیخی که اورا شیخ حمزه کتانی میگفتد پیش آمده ودر مقام اختلاط ودر یافتن شده وهمراه ایشان بمسجد رفته آن مرید بسبب تعین شیخ حمزه نتوانسته که منع کند چون خدمت مولانا نظام الدین در مسجد نشسته فرموده

اند شیخ اگر مرید خود را خواهد که در لحظه^۱ بمقصود واصل شود چون میکنند شیخ حمزه ندانست که چه گوید و ساکت شده خدمت مولانا نظام الدین فرموده اند از حق تعالی ترسید و ازین طریقهها توبه کنید و خلق خدا را تشویش مدهید.

میفرمودند: درویشی پیش حضرت خواجه پارسا قدس الله سرّه آمده و بسیار اظهار کشف و واقعه و خواب کرده حضرت خواجه فرموده اند پیش درویشان اسرار و حقایق معلوم می باشد این سخنان که فرمودید راست خواهد بود لیکن این سخن را که بیت:

ای مشکل حل حل مشکل * زان سوی ازل به هشت منزل

معنی فرماید. چون آن درویش از بیان و کشف این نوع سخنان عاری بوده ساکت شده حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند چنین شنیده شد لیکن از طور حضرت خواجه دور مینماید شاید که درویش در طور خود مبالغه کرده باشد و کمال همان دانسته که او دارد درین صورت تأدیب و تنبیه فرموده باشند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند میتواند که معنی آن باشد که ازل عبارت از بدایت خلقت عالم باشد و هشت منزل عبارت از صفات ثمانیه ثابته و خطاب کرده باشد مشکل حل حل مشکل را بآنکه ورای این عالم و ورای عالم صفاتی.

میفرمودند: این سخن موافق مینماید بسخنی که از شیخ ابوعلی فارمدی^[۱] قدس الله روحه منقولست که فرموده اند که سالک میتواند که متّصف بود باوصاف الهی فهو بعد غیر واصل یعنی تا از عالم صفات عبور واقع نمیشود وصول بمقصد میسر نیست.

میفرمودند: شنیده شد که میان شیخ سعد الدین حموی^[۲] و شیخ علی لالا نقاری واقع شده بوده شیخ ایشان حضرت شیخ نجم الدین کبری^[۳] قدس الله تعالی

(۱) ابو علی فضل فارمدی توفی سنة ۴۷۷ هـ. [۱۰۸۵ م.] فی طوس

(۲) سعد الدین محمد حموی توفی سنة ۶۵۰ هـ. [۱۲۵۲ م.]

(۳) نجم الدین کبری احمد استشهد سنة ۶۱۸ هـ. [۱۲۲۲ م.] فی خوارزم

ارواحهم این صورت معلوم کرده اند بھر يك مکتوب نوشته اند ونصیحت فرموده به شیخ علي لالا نوشته اند که از کثرت علوم ومعارف شیخ سعد الدین وبشیخ سعد الدین نوشته اند که از احوال ومواجید شیخ علي لالا نمی اندیشی که با او در مقام نثار وتفاوت خاطر می باشی وحضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند ازین سخن معلوم میشود که احوال شیخ علي لالا بسیار بوده وعلوم شیخ سعد الدین ودر بعضی اوقات این رباعی حضرت شیخ سعد الدین میخواندند رباعی:

آنم که جهان چو حقّه درمشت منست * وین قوت حق ز قوت پشت منست
کونین ومکان وهر چه در عالم هست * در قبضه قدرت دو انگشت منست

میفرمودند: یکی از اکابر نوشته که چهار صد از مصنفات حسین منصور قدس الله روحه مطالعه کردم هیچ چیز نیافتم که دلالت بر عدم استقامت او کند ومنافی عقیده اهل حق باشد.

میفرمودند: که حضرت شیخ سعد الدین حموی قدس الله روحه فرموده که انبیا علیهم الصلوٰة والسلام واصفان صور الهیّه اند واولیا کاشفان آن صور یعنی هر يك از اعمال شرعیّه از صلوٰة وصوم وحج وزکوة معنی آنست که فی الحقیقه تعبّد عبارت از تحصیل آن معنی واتّصاف بآنست وتحصیل آن معانی این صور ممکن نیست بنابر مناسبت وسرّی که میان آن معانی وصور بود ومدرك عقول انبیا علیهم الصلوٰة والسلام این صور را برای آن معانی تعیین ووضع فرمودند وآن جمله مکشوفات اولیاست.

میفرمودند: شیخ سراج برمسی را دیده بودم بسیار پیر شده بود در اوّل مرید حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه بوده حضرت خواجه را مادر کلان در حیات بوده وبسیار معمر شده بود وشیخ سراج خرد سال بوده اورا خادم ایشان ساخته بوده اند حضرت خواجه را باغی بوده در وقت زردالو شیخ سراج بآن باغ رفته خواسته که زردالو گیرد باغبان مانع آمده شیخ سراج گفته باغبان بسیار بی تحمّلی حضرت خواجه خدا را از ما دریغ نمیدارد تو زردالو از ما

دریغ میداری چون این سخن بحضرت خواجه رسید بسیار استحسان فرموده اند والتفات و نظر عنایت ایشان بشیخ سراج بیشتر شده حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند در آخر عجب صورتی واقع شده که شیخ سراج از حضرت خواجه اجازت طلبیده و بحج رفته پیش اصحاب مستحسن ننموده در اول به نصیحت ممتنع نشده و بعد از آمدن حج پیش شیخ محمد حلاج رفته و مرید شده فرمودند خلفای شیخ محمد حلاج هفت بودند اول شیخ اختیار و هفتم شیخ سعدی.

میفرمودند: شیخ اسحاق گلابادی قدس الله روحه فرموده اند مشایخ و اکابر ما تقدّم مریدان را از سه سفر منع فرموده اند از سفر خراسان و سفر یمن و از حج عن الغیر از سفر خراسان بسبب آنکه اوقاف و رباطی مناسب فقرا معین و مبین نبوده اگر آنجا روند محتاج بکسب شوند یا بأخذ اموال سلاطین و این مناسب فقر بی و از سفر یمن بسبب آنکه آنجا حسن و جمال بسیار می بوده شاید که حفظ نظر نتوانند و جمعیت بتفرقه مبدل گردد و ضرر دینی لاحق شود و از حج عن الغیر بجهت آن ممنوع است که ملاحظه و اعمال این طائفه باید که لله باشد نه از برای دنیا ارتکاب میکند اکابر مستحسن نشمرده اند والا در مشروعیه هیچ تردد نیست و معاونت و امداد از مکارم اخلاق و مستحسانات دین است.

میفرمودند: حقیقت ذکر اقبال و توجه کلی است در جمیع احوال.

میفرمودند: خدمت سید قاسم میگفتند دو طائفه بسیار محروم اند و از حقیقت دور یکی علما که معلومات را حصر کرده اند در آنچه ایشان میدانند دوم سادات که بنسبت صوری قانع و مغرور شده اند و از کمالات و نسبت معنوی محروم اند و این دو چیز حجاب کلی ایشانست.

میفرمودند: حضرت شیخ جنید قدس الله روحه فرموده اند موافقت باخوان در طعام افضل است از اتمام صوم نافله.

میفرمودند: حقیقت استفاده (استعاذه) حسن رجوع است بحق سبحانه

والتجا باو در جميع احوال.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین رحمہ اللہ فرمودند کہ شریعت و طریقت و حقیقت یک معنی است و چنین تمثیل فرمودند کہ دروغ گفتن یکی از نامشروعاست زبان نگاه داشتن از دروغ شریعت است و دغدغه دروغ بتعمل از دل دور کردن طریقت و برین وجه شدن کہ هیچ نوع دروغ گفتن در دل نیاید حقیقت و مقصود از شریعت و طریقت حصول این ملکہ است.

میفرمودند: در حین ذکر ارتباط و آگاهی بمذکور شرط است و این آگاهی را شهود و وصول و وجود و وقوف قلبی میگویند و تا این آگاهی بر سبیل دوام نشود او را از اهل شهود و وجود نگویند.

میفرمودند: لوازم و مقتضیات بدن حجاب معلومات بعضی ارواح نمیشود و آنچه روح را دران عالم مشهود و معلوم بوده فراموش نشده و در مرصاد العباد^[۱] مذکور است کہ شیخ علی مؤذن میگفت یاد دارم کہ جمیع ملائکہ روح مرا ازان عالم می آوردند کہ او را تعلق دهند ببدن جمعی از ملائکہ کہ ساکنان عالم بالا اند تأسف خوردند و گفتند دریغ کہ او را از جوار قدس بعالم سفلی کہ محل چندین هزار معاصی و مناهی است می برند از حضرت حق سبحانہ و تعالی و تقدس خطاب آمد کہ سوگند بعزت و کبریای من کہ اگر صد هزار سال در جوار قدس باشد او را آن شرف و آن قدر نباشد کہ کوزه آبی از چاهی کشد و بہ پیرہ زنی رساند.

میفرمودند: از شیخ رکن الدین علاء الدولہ^[۲] قدس سرہ منقولست کہ در آخر حیات واقعہ دیدہ اند کہ روز قیامتست ہمہ اعمال و اذکار و توجہات و مراقبات ایشانرا سنجیدہ اند و چنین معلوم شدہ کہ اعانت مظلوم در ایام وزارت کہ پیش پادشاه واقع شدہ بر ہمہ مرجح است حضرت ایشان قدس اللہ روحہ العزیز فرمودند

(۱) مؤلف (مرصاد العباد) فارسی نجم الدین ابو بکر رازی توفی سنہ ۶۵۴ هـ. [۱۲۵۶ م.]

(۲) علاء الدولہ رکن الدین احمد سمنانی توفی سنہ ۷۳۶ هـ. [۱۳۳۶ م.]

چنین مینماید که هیچ کدام از اعمال وخیرات مرتبه^۱ امداد واعانت مضطر نداشته باشد تخلص روحی که در مانده ومضطر ومتألم باشد کجا واعمال دیگر کجا.

میفرمودند: که پنج سال در هری بودیم بعضی هفته دوسه بار بخانه شیخ بهاء الدین عمر میرفتیم درین مدت دو نوبت طعام پیش ما آوردند روزی برادر امیر فیروز شاه محمود شاه نام آنجا آمده بود ظاهراً گوسفندی آش ساخته بودند ما ومولانا سعد الدین^[۱] بیرون نشسته بودیم پیش ما طعام آوردند يك نوبت دیگر خدمت شیخ بسیب افطار کردند دندانهای ایشان سالم بود سبب بسیار تناول کردند در آن ایام دندانهای این فقیر درد میکرد من اندك سیی برسم موافقت خوردم.

میفرمودند: همه اهل تحقیق متفق اند که مرشد را آن مقدار دنیایی که مؤنت مرید کفایت کند مهم است واز شرایط ارشاد وتکمیل شمرده اند زیرا که اگر این مقدار دنیا نداشته باشد بضرورت مرید را اشتغال دنیا باید کرد وموجب طریقت اشتغال بامر نیست که بسبب آن تمام از دنیا بیگانه شود وبعضی اهل تحقیق فرموده اند شیخ ومرشد باید که صاحب جاه باشد واین را نیز شرط تکمیل داشته اند زیرا که انقیاد وخضوع مرید درین صورت بیشتر است ورکن اعظم در طریق ارادت تسلیم وانقیاد است بر وجه اکمل.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه فرموده ارباب فقر وسلوک اگر چه از اشراف قوم باشد مثل ملا باید که طریقه ونسبت خود را بمطالعه وگفت وگوی علوم دینیّه ستر کند اگر استعداد وصلاحیت این اشتغال داشته باشند والا بامری از امور دنیوی از بیع وشری ونوعی از انواع مکاسب مشغول باشند وحفظ وستر نسبت خود کنند وخود را بتجرّد وعدم اشتغال ممتاز نگردانند در معنی این کلمه که (اصحبوا مع الله فإن لم تطبقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله) فرمودند مراد از مصاحبت نزدیک بودن جسمی بجسمی نیست بلکه مقصود

(۱) سعد الدین کاشغری مرشد ملا جامی توفی سنة ۸۶۰ هـ. [۱۴۵۶ م.]

حضور و آگاهی است که در وقت مصاحبت می باشد یعنی آگاه باشید بحق سبحانه و اگر طاقت و استطاعت این معنی نباشد که علی الدوام دل خود را بحق سبحانه حاضر دارید پس حاضر و آگاه باشید بکسانی که ایشان بحق سبحانه علی الدوام حاضر و آگاهند.

میفرمودند: بعد از نماز پیشین از هری بعزیمت به شیخ بهاء الدین عمر می رفتیم قریب نماز دیگر میرسیدم شب آنجا می بودیم اکثر شبها در خدمت شیخ بودم و یک شخص دیگر و من شیخ را گاهی خادمی میکردم شیخ میفرمودند که رسم ولایت شما چنین است که باین طریق خادمی میکنند گفتم آری شیخ فرمودند بسیار رسم خوبست چرا ما بآن ولایت نمی رویم فرمودند که از اطوار مشایخ خراسان مرا بسیار طور شیخ مستحسن نمود روز همه وقت نشسته بودند مردمی که می آمدند بمر کس مناسب او اختلاط میکردند و خود را بنوعی ممتاز نکرده بودند احیانا بچله می نشستند.

میفرمودند: شیخ ابو اسحق گلابادی^[۱] قدس الله روحه در میان استادان وی شیخ ابو القاسم جنید را قدس الله سرّه در علوم ظاهری تعداد کرده اند بعد از آن فرموده اند مقصود من ازین بیان فضایل و مناقب جنید نیست فضایل و مناقب او در غایت وضوح و مستغنی از بیانست مقصود من تنبیه جهّال است تا دانند که استحکام طریقت بعلوم شریعت مهم است.

میفرمودند: که اولیا موزون می باشند معنی آنست که جمیع اعمال و اقوال ایشان دلپذیرست بعضی گمان برده اند که شعر کمال و دیگری موزون خوانند.

میفرمودند: اشتغال صوری بانقطاع معنوی منافات ندارد میتواند که همه دنیا بتصرف کسی باشد و او را هیچ میل و محبت دنیا نباشد لیکن انقطاع و تجرید صوری مستلزم انقطاع معنوی نیست میتواند بود که فقری را هیچ چیز نباشد

(۱) مؤلف (تعرف) محمد بن ابراهیم ابو اسحاق گلابادی توفی سنة ۳۸۰ هـ. [۹۹۰ م.]

بجامه وموزه چندان میل ومحبت باشد که مرا بتمامی دنیای خود نباشد.

میفرمودند: که اعتراض شامت عظیم دارد اقل مرتبه حرمان وی نصیبی است از کمالات ومعارض دلیل است بر ذنات استعداد واخبارست از عدم قابلیت خود.

میفرمودند: هر چند کسی را کمال نراحت وپاکی باشد باید که خود را از دیگری بهتر نه بیند داند که اوصافی که اهل خرابات بآن موصوفند او را نیز هست تا متکبر ومعجب نشود چون منشأ همه نفس است.

میفرمودند: پیش ارباب فقر کار و هنر آنست که از اخوان واصحاب تقصیری وعیبی صادر شود بخود نسبت کند وتزیه برادران کند ازان عیب حالا اصحاب بتمامی همت عیب از خود دور میکنند وباخوان منسوب میدارند.

میفرمودند: اکابر اولیا قدس الله ارواحهم مناسب استعداد هر کس کاری میفرمایند چون مقصود اصلی از ذکر وتوجه ومراقبه ورابطه تخلیه دلست وچون بنسبت بعضی اشخاص وبعضی استعداد نسبت رابطه در حصول تخلیه ادخل دیده اند بدوام ارتباط فرمودند.

میفرمودند: خدمت سید قاسم مولانا عبد الرزاق را گفته اند همان نسبت وطریقه شما خوبست یعنی نسبت رابطه. بعضی اصحاب الطاف نموده فرمودند شما باعمال صوری التفات اکتفا نکرده اید از طور شما معلوم میشود که شما را انعقاد معنوی بجیزی هست خود را دایم بأمری مرتبط میدارید. بما گوید تا دانیم.

میفرمودند: بعضی نوشته اند چون ادریس نبی را صلوات الرحمن علیه باسماها بردند ایشانرا شاگردی بود که با ایشان انس ومحبت تمام داشت در فراق بی طاقت شد صورت ایشانرا تصویر کرد وبدیدن خود را تسلی وتسکین میداد چون از دنیا رفت ابلیس آن قوم را گفت چیزی که ادریس وشاگرد او می پرستیدند این صورتست وابتدای بت پرستیدن ازان وقتست.

میفرمودند: در آخر حیات انسب آنست که آشنایی ومصاحبت هیچکس نباشد

ابراهیم خواص^[۱] قدس الله سرّه از برای تحقیق مقام توکل در بادیه میرفت خضر علیه السلام پیدا شد و از وی صحبت خواست التفات نمود با وجود شرف علم لدنی و چندین هزار فضایل زیرا نخواست که او را انس و علاقه خاطر بما سوی شود. **میفرمودند:** شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه فرموده اند شنیدن قرآن بآواز خوش وقتی رواست که بمقتضای طبع نباشد.

میفرمودند: امام احمد حنبل^[۲] یکی از شاگردان خود را درس نگفت پرسید که از من چه بی ادبی واقع شده فرمودند دیروز از پیش منزل تو میگذشتم دیدم دیوار خانه خود را از طرف شارع کاه گل کرده و ملاحظه نکرده بمقدار گل از هوای شارع که حق عام است کم میشود معلوم میشود که مقصود تو از علم آخرت نبوده است وقتی که بعلم عمل نمیکنی و وسیله آخرت نمیسازی تعلیم تو روا نیست. **میفرمودند:** همنشین و صحبت با کسانی که انقطاع بیاطن از ماسوی دارند بسیار مؤثر است اگر چه فی الحال نسبت ایشان ظاهر نیست ولیکن بتدریج سبب انقطاع باطن میشود فرمودند باین نوع تمثیل کرده اند فرزندی که متولد شد او روز بروز بلکه ساعت بساعت در نمو و ازدیادست اگر چه مرئی و محسوس نیست بعد از مدتی معلوم میشود همچنین است تأثیر صحبت به نسبت همنشینان بتدریج آثار و برکات آن ظاهر میشود.

میفرمودند: خدمت سید عاشق میگفت از بعضی اکابر منقولست که فرموده اند اگر همه دنیا در تصرف من بودی من او را صرف میکردم بتحصیل جاهی که بآن توانستمی از منکری نمی کردی حضرت ایشان فرمودند من نیز در بعضی جا دیده ام.

میفرمودند: از سلطان بایزید قدس الله روحه پرسیدند سال شما چندست

(۱) ابراهیم خواص توفی سنة ۲۹۱ هـ. [۹۰۴ م.] فی مسجد ری

(۲) امام احمد بن حنبل توفی سنة ۲۴۱ هـ. [۸۵۶ م.] فی بغداد

گفت چهار سال گفتند این چون تواند بود گفت هفتاد سال در غیبت و حجاب بودم چهار سال است اورا می بینم و ایام حجاب را از عمر نتوانم شمرد.

میفرمودند: جمال خدا بسبب قرب عهد مسخرست علاقه^۱ خاطر موجب به تمثیست وصحبت اجنبی مفرق نسبت جمعیت است هر يك ازین سخنان بتقریب میفرمودند و میفرمودند که دیدن و ملاحظه^۲ چیزی بنظر استحسان موجب علاقه^۳ خاطر ست.

میفرمودند: اکابر فرموده اند در وقت طعام خوردن در حین تناول هر لقمه باید که (القیوم) گویند تا بنورانیت وبرکت این اسم تعین و محقق شود که مقوم علی الحقیقه حضرت حق است سبحانه همچنانکه بطعام حفظ و ابقای بنده میکند باسباب و طرق دیگر نیز مقوم است ابقا و حفظ میکند عزیزی بیمار بود و هیچ طعام نمیخورد این سخنان باین تقریب فرمودند.

میفرمودند: خدمت مولانا یعقوب^[۱] فرمودند حضرت خواجه شاه نقشبند فرموده بودند که بخدمت خواجه علاء الدین عطار^[۲] مصاحب باشید بعد از چند گاه از نقل حضرت خواجه من بیدخشان افتادم و خدمت خواجه علاء الدین در چغانیان می بودند خدمت ایشان باین فقیر نوشتند وصیت خواجه چنین بود که با هم باشیم حالا مصلحت چیست چون مکتوب شریف ایشان رسید من بچغانیان آمدم و در ملازمت ایشان باشیم تا آزمان که خدمت خواجه علاء الدین نقل کردند بعد از سه روز سفر کردم فکر تھیای اسباب آن عالم مهم است احتراز از تضییع اوقات فرض وقت است.

میفرمودند: معاملات اولیا بخلاق بسیار مشکل است طریقه^۴ معامله^۵ ایشان آنست که هر چند کسی بایشان بموجب عداوت ایذا و زحمت رسانیده باشد بر

(۱) یعقوب چرخى توفى سنة ۸۵۱ هـ. [۱۴۴۷ م.]

(۲) علاء الدین عطار بخارى توفى سنة ۸۰۲ هـ. [۱۳۹۹ م.]

وجهی زندگانی میکنند که آنکس را مظنه میشود که گویا از ایذا و دشمنی او وقوف ندارند.

میفرمودند: بعضی اکابر فرموده اند سیر مستطیل است و سیر مستدیر سیر مستطیل همه بعد در بعد است و سیر مستدیر همه قرب در قرب سیر مستطیل طلب است مر حق سبحانه را از خارج خود و سیر مستدیر طلب حق است از خود.

میفرمودند: که خدمت سید قاسم میگفتند بابو میدانی که چرا درین زمان حقایق و معارف مثل آیام سابق ظهور ندارد سبب آنکه تصفیه مثل آیام سابق نیست بنای تصفیه بر لقمهء حلالست و این شرط مرعی نمیدارند و از حال خود خبر میکردند تا وقتی که مرا عارضهء بر فلج نبود طاقیه بخیه کشیده میدوختم و از آن کسب صرف معیشت خود میکردم بعد از عارضه فلج چند کتابی میراثی داشتم که از آبا و اجداد بمن میراث رسیده بود آنرا فروخته ام و بهای آن بتجارتی مشغول گردانیده و حالا نیز معیشت من از آنست بدل از آن وجه است.

میفرمودند: خدمت سید قاسم میگفتند ما چند کس بودیم در سر چشمه دو اربعین نشستیم قوت ما درین مدت ماهی بود که از آن چشمه حاصل می شد همهء ما در یکروز و یک ساعت حضرت نبی را صلی الله علیه و علی آله و سلم در واقعه دیدیم در یک صورت دو رنگ لباس و سید میگفتند باین عبارت هر که حضرت نبی دید نه حضرت نبی دید حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند مرا چنین بخاطر می آید گویا مقصود سید آنست که واقعه صدق و راست آنست که آنحضرت را صلی الله علیه و علی آله و سلم در صورتی بیند که از اوّل تا آخر حیات در بعضی اوقات در آن صورت و هیأت بوده باشند و فرمودند که چنین گفته اند که اگر چنانچه در غیر این صورتها دیده شوند آن صورت شریعت است و کیفیت عمل او بموجب شریعت.

میفرمودند: که مولانا فصیح اعلی که یکی از دانشمندان هری بود در

خواب دیده که پیغامبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم در دهلیز خانه او بیمارند خواب خود را بدرویش احمد سمرقندی گفته درویش احمد در جواب گفته بد متزلی و جایی که شریعت و دین در دهلیز و پایگاه آنجا مقیم و بیمار باشد.

میفرمودند: دیهی است در راه علی آتا که شیخ مودود آنجا می باشید و شخصی خواب دیده که پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم آنجا فوت شده اند خواب خود را بعزیزی گفته ایشان فرموده اند بدبخت جایی که هیچ سنت پیغامبر آنجا نباشد حضرت ایشان فرمودند که پیش اهل تحقیق آنست که دین و شریعت بمثابه بدن و بنیه حضرت نویست صلی الله علیه وعلی آله وسلم هر کیفیت و صورت که آنحضرت دیده میشوند آن صورت عمل اوست بشریعت.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی در وعظ بسیار سخنان خوب میگفت روزی سخن گفت گمان برد که بعضی میگویند که چرا چنین سخنان باید گفت که کسی نفهمد فی الحال آغاز کرد گفت ازین که تو پست باشی و سخنان خوب فهم نکنی از کجا معلوم که همه همچنین اند شاید که درین مجلس کسانی باشند که فهم کنند همه را مثل خود بی فهم و پست نباید دید. اصحاب را فرمودند اشتغال شما چنانست باید که هیچ اجنبی نتواند که در صحبت شما نشیند باید که سخن رسمی و عرفی یاران شما نتوانند گفت سعه حوصله درین مرتبه که هر کس آنچه داشته باشد اینجای شما ماند معنی ندارد در ولایت ما دو دانشمند بودند که از سخن گفتن خالی نمی بودند اینجای مائی آمدند دیدیم که اوقات با ایشان بسیار ضایع می شود بر وجهی می نشستیم که بهیچ وجه سخن نمی توانستند گفتن قابلیت و استعداد متفاوتست خود را متزل ساختن بمرتبه که هر کس بی فایده کلی تضییع وقتست.

میفرمودند: مرید را باید که افعال و اطوار شیخ را محبوب دارد هیچ چیز از افعال و اقوال شیخ را غیر محبوب نباشد چنانچه همه افعال محبوب محبوبست و غیر

محبوب نمی نماید و اگر چنانچه امر غیر محبوب نماید و پسندیده^۱ او نباشد فی الحال ازاله^۲ آن کند و اندیشد که شاید که درین امر سرّی باشد که من آنرا ندانم و حکمتی و مرا باین چکارست و باین اندیشها آنرا ازاله کند تا سدّی بجاری فیض نشود و ازین ازاله تعبیر باستغفار کرده اند بهمین تقریب فرمودند مرید را رعایت ادب به نسبت مقتدا از اهمّ مهمّاتست.

میفرمودند: روزی خواجه عبد الله انصاری^[۱] قدس الله روحه بطریق سهو پای بر مصلاّی شیخ خود شیخ ابو الحسن خرقانی^[۲] قدس سرّه مانده بود و ازان استغفار نکرده در ایّامی که در هری بود پیش پادشاه عصر که در بلخ می بود نمودند که او بد مذهب است و ملحد و مستحق عذاب و عقوبت حکم شد که ایشانرا بیارند و سنگسار کنند بموجب آن ایشانرا بند کردند و بجانب بلخ می آوردند مردمی که از بلخ بجانب هری میرفتند در راه پیش آمدند گفتند همه اهل بلخ سنگها مهیا کرده و منتظرند میگویند زندیقی را می آرند او را میخواستیم تقرّبا سنگسار کنیم حضرت خواجه عبد الله ازین واقعه متحیّر شدند و تفکّر و تفحص نمودند که کدام جریمه سبب این واقعه و مؤاخذه شده بعد از تفکر و تأمل بسیار بخاطر ایشان رسید که روزی بسهو پای بر مصلاّی حضرت شیخ خود شیخ ابو الحسن مانده بودند و ازان صورت اعتذار و استغفار واقع نشده فی الحال در مقام انابت و رجوع شدند و استغفار نمودند در همین شب پادشاه حضرت شیخ ابوالحسن را در خواب دید که ایشان فرمودند عبد الله از جریمه خود استغفار کرد و من ازو عفو کردم او را هیچ زحمت و تشویش مرسانید و او را عزیز و محترم دارید چون از خواب بیدار شد ازین واقعه متأثر شده اشارت و فرمان شیخ را امتثال نموده با همه اعیان و اشراف فرموده که حضرت خواجه عبد الله را استقبال نمودند و در خدمت

(۱) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ۴۸۱ هـ. [۱۰۸۸ م.] فی هرات

(۲) ابو الحسن خرقانی علی توفی سنة ۴۲۵ هـ. [۱۰۳۴ م.] فی خرقان

وملازمت ایشان قواعد تعظیم و تبجیل مرعی داشتند و بعد از چند روز ایشانرا باعزاز و اکرام بسیار اجازت مراجعت فرمودند.

میفرمودند: مراد و مقصود از خلقت انسان تعبد است و خلاصه و مقصود از تعبد آگاهی است بحق سبحانه در همه احوال بنعت خضوع و خشوع.
میفرمودند: در بیان اوصاف و معاملات صوفیه نوشته اند (ویژن القلیل ای العظام اللطیف علی الکثیر الکثیف).

میفرمودند: احتیاط در طعام و رعایت حل و حرمت اینجای شیخ بهاء الدین عمر بیشتر بود از آنجای شیخ زین الدین مثلاً اگر تمغاجی چیزی می آورد میفرمودند تا یکی از فقرا قبول میکرد و رد بخادم میکرد اکثر چنان بود که آن چیز از زمینهای اولاد شیخ میشد اندکی صرف به بلغور خانقاه شدی.

میفرمودند: که خدمت مولانا رکن الدین خوافی پیش از آنکه شیخ زین الدین از درویش احمد سمرقندی اظهار ملالت کند میگفتند درویش احمد ولد صالح شیخ زین الدین است.

میفرمودند: نماز تَهَجُّد ببعضی روایتها هشت رکعت است و پیش خواجگان غیر تحیت وضو دوازده رکعت بشش سلام.

میفرمودند: حاصل طریقهٔ خواجگان دوام اقبالست بحق سبحانه بر وجهی که هیچ کلفت نباشد.

میفرمودند: قبول دلها دلیل تام است در حصول دولت.

میفرمودند: خادم هر چند شرایط خدمت بیشتر مرعی دارد ادب و خضوع و انکسار او زیادت شود و انواع خدمت او را سبب جرأت نگردد روز بروز حجاب بیشتر شود.

میفرمودند: شیخ بهاء الدین عمر میگفتند در سرای شخصی بعاریت نشسته بودیم شبی در آن سرای را بجرأت و تعجیل کوفت تفحص نمودیم معلوم شد که

غلام صاحب آن سرايست على الصّباح از منزل او بیرون رفتیم حضرت قدس الله روحه فرمودند لطافت و غیرت شیخ تحمّل این جواب نکرده است لیکن بایستی که باری و محنتی کشیدندی و بیرون نرفتندی.

میفرمودند: اوّل باری که بهری رفتیم به چهل دختران رسیدیم بازرگان بسیار بی جمال بر در رباط نشسته بود چنین فهم کردم که بطریقه ذکر خواجگان مشغول است پرسیدم که این طریقه از کدام عزیز بشما رسیده است چنانچه طریقه مردم بازار و بحار می باشد فی الحال ظاهر کرد و گفت عزیزی هست در هلغتو در ملازمت حضرت خواجه بهاء الدین بود و ایشانرا مولانا یعقوب میگویند و بیان مناقب و فضایل ایشان کرد فرمودند چون نزدیک رسیده بودم نتوانستم مراجعت نمود در هری مدّت چهار سال توقف شد خدمت شیخ بهاء الدین عمر در نگاه داشت اهتمام داشتند بعد از چهار سال بجانب هلغتو روان شدم چون بولایت چغانیان رسیده شد بعضی مردم در نواحی چغانیان غیبت خدمت مولانا یعقوب بسیار گفتند و مدّت بیست روز مرا تب سرما شد و نتوانستم که از آنجا زود بیرون آیم و درین مدّت بیماری بسبب شنودن غیبت فتوری عظیم در داعیه ملاقات بایشان شد آخر الامر با خود گفتم مسافت بعیده قطع کرده ام و باینجا رسیده ام سهل باشد که بایشان ملاقات نکنم چون رفتم و ایشانرا دیدم بسیار التفات فرمودند و از احوال پرسیدند و پرسیدند از کجائی گفتم از ولایت شاش گفتند بخدمت شیخ عمر باغستانی نسبتی داری فرمودند که من اخفا کردم و گفتم پدران من مریدان ایشان بودند خدمت مولانا یعقوب فرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه بسیار طریقه ایشانرا معتقد بودند و میفرمودند که در طریقه ایشان جذبه باستقامت جمع است حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند که صباح دیگر که ملاقات کردم بسیار غضب کردند و بخشونت و شدت پیش آمدند فرمودند که آن غضب ایشان بسبب استماع غیبت بود و فتوری که بسبب

آن شده بود اگر چه تصریح نکردند لیکن گفتند سهل باشد که کسی را پیش از دو ماه نه بیند حضرت ایشان فرمودند تعین من آنست که سبب غضب ایشان فتور واستماع غیبت بود بعد از ساعتی باز بطریق لطف پیش آمدند والتفات وعنایت بسیار فرمودند و کیفیت ملاقات بحضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سرّه بیان فرمودند گفتند چون ببخاری رفته شد وبشرف ملاقات مشرف شدم وداعیه طلب ازین فقیر معلوم کردند فرمودند که بی اشارت ما کسی را قبول نمیتوانیم کرد امشب بینم که اشارت چون میشود خدمت مولانا یعقوب فرمودند که آن شب مرا عظیم شبی بود وشرح صعوبت آن شب نمیتوانم کرد چون صبح شد حضرت ایشان فرمودند بشارت مر ترا که اشارت بقبول شد حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند که خدمت مولانا یعقوب بعد از بیان کیفیت ملاقات بحضرت خواجه دست دراز کردند وفرمودند که بیا بیعت کن مرا ازین صورت ثقلی وکراهتی عظیم شد گویا که ایشانرا اشرافی شد فرمودند که حضرت خواجه دست من گرفته بودند وفرموده که دست تو دست ما است هر که دست تو گرفت دست ما گرفت هر که دست ما گرفت دست حضرت خواجه میگیرد چون این سخن شنیده شد آن ثقل نماند ودست مبارك ایشان گرفتم.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی قدس الله سرّه استغراق غالب داشتند در وقتی که ببخارا رسیدم ایشان نود ساله بودند بمزار حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سرّه پیاده رفته بودم ومراجعت نموده نیمه راه آمده بودم که ایشان پیش آمدند فرمودند که گمان بردیم که شما شب می باشید بنابراین آمدم بمهرائی ایشان باز بمزار آمدم بعد از گزاردن نماز خفتن فرمودند مرد نیازمندی شاید که احیا کنی و خواب نروی واز نماز خفتن تا صبح نشستند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند اینچنین آرام بی جمعیت تام میسر نیست بی کمال جمعیت قوت بشری وفا نمیکند فرمودند شیخ مزار مرد فقیر بود کاسه آش

آرد بُترب آورد کاسه^۱ که بزرگتر بود آنرا پیش ایشان ماند آن آش را خدمت ایشان تمام رغبت نمودند واز نماز خفتن تا صبح نشستند که احتیاج به بیرون آمدن نشد حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند بسبب آنکه پیاده آمده بودم بمزار ومراجعت نموده نیم راه رفته بودم که خدمت ایشان پیش آمده بودند مرا تعب وماندگی بسیار شده بود لیکن بضرورت موافقت بایست کرد بعد از نیم شب مجال نشستن نماند بجز آن دیدم که بر خیزم وخدمت ایشانرا خادمی کنم چون شروع نمودم خدمت ایشان فرمودند بار مارا می بردارید گفتم بی مجال نشستن نماند خواستم که راحتی یابم.

میفرمودند: بعد از فوت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه منکوحه^۲ ایشان را در نکاح آوردند چون شب شد آن خاتون تمهید فراش کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفتند مرا چه حد ومجال که در بستری که صدیق اکبر رضی الله عنه بوده باشد وپای خود دراز کرده باشد در آمم وتوانم بود مقصود از نکاح آن بود که او را وعبادات ایشانرا معلوم کنم آن خاتون فرمود صدیق اکبر رضی الله عنه کثیر الصلوة نبود بعد از نصف شب میخواست واندکی نماز میگذارد ومتألم ومتفکر می نشست بعد ازان آهی می بر آوردی که ازان بوی جگر بریان می شنیدم امیر المؤمنین عمر مهر ایشانرا دادند وجدا شدند.

میفرمودند: اینجاى ما اسباب طاعت و فراغت فى الجملة میسر است اسباب جمعیت را سبب تفرقه وبطالت داشتن نيك نسیت هرگز مارا دو ابریق آب طهارت میسر است پیش از هجوم مشاغل فراغت طاعت غنیمتست.

میفرمودند: که پیش خدمت سید قاسم در آمدم ایشان در مدرسه امیرشاه ملك میبودند یکی از ملازمان ایشان شرح منازل السائرین^[۱] بدو نیم دینار خریده بود وآورده خدمت سید بسیار اظهار الم کردند وگفتند در شهری وولایتی که

(۱) مؤلف (منازل السائرین) عبد الله انصارى الحنبلى توفى سنة ۴۸۱ هـ. [۱۰۸۸ م.] فى هرات

معارف خواجه عبدالله انصاری قدس سره بدو نیم دینار فروشنند چون توان بود وجه و چیز طمع توان داشت.

میفرمودند: که دیهی بود که مجاوران حضرت خواجه عبد الله انصاری رحمه الله و اولاد شیخ الاسلام شیخ احمد جامی^[۱] رحمه الله در آن نزاع داشتند هر يك می گفتند که وقف مزار شیخ ماست خدمت سید قاسم با اولاد شیخ الاسلام احمد جامی مناقب شیخ جامی بسیار گفته اند در آخر فرموده اند با وجود این کمالات اولاد شیخ را نرسد که با مجاوران حضرت خواجه عبد الله مناقشه کنند.

میفرمودند: عبادت تعلق خاطر است بچیزی بر سبیل دوام بر نعت عظیم هر چیز از مخلوقات که علاقه خاطر باشد برین وجه بحقیقت معبود آن چیز است (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ * الجاثية: ۲۳) این معنی دارد.

میفرمودند: که خدمت سید قاسم می گفتند بابو می باید که تحقیق اسم خود کنی.

میفرمودند: که از بعضی بآن مقدار ظاهر صورتی که عصمتی داشته باشد راضیم و از بعضی آنکه امور بر وجه احسن صادر نشود راضی نیستیم متوقع آنست که سائر امور ایشان بر وجه احسن واقع شود.

میفرمودند: اصلی و رسمیت مقرر خلفای حضرت خواجه عبد الخالق را که هر گاه خواهند که ظفر بمرادات یابند حفظ نسبت خود میکنند و از جمله حفظ نسبت آنست که کاری نکنند که سبب کراهت خاطر می شود.

میفرمودند: بسیار جزئیات را خاصیت است اگر چنانچه این نسبت شریف را این خاصیت چه عجب.

میفرمودند: حضرت خواجه عبد الخالق قدس الله روحه مریدان و اصحاب خود را فرزندان می گفته اند و می فرموده اند کسی بچشم حقارت بفرزندان من نظر نکند یعنی بمریدان و گاه می فرموده اند قباپوشان مرا بچشم حقارت نظر نکنند.

(۱) احمد نامقی جامی توفی سنة ۵۳۶ هـ. [۱۱۴۲ م.]

میفرمودند: درین طریقه رعایت و حفظ نفس مهم داشته اند یعنی باید که جمیع انفس بر نعمت حضور و آگاهی مصروف شود اگر کسی محافظت نفس نمیکند میگویند فلان نفس گم کرده است یعنی طریق روش گم کرده است. بتقریب ثبات و استقامت میفرمودند گفته اند:

هر که یکجا همه جا هر که همه جا هیچ جا

میفرمودند: هر چه نسبت بعضی اشخاص و بعضی اعمال دیگر که هجیرای اوست مؤثرتر باشد لیکن بسبب دوام مواظبت بدقایق طریق وصول و قربت مهتدی میگردند. **میفرمودند:** اگر صد کس یکجهت در امری نشیند و یک کس باشد که باطن مشغول نقوش کونیه باشد تفرقه او بر همه غالب است اجتناب از غیر جنس از اهمّ مهمّاتست.

میفرمودند: وقتی که خاطر متوجّه آمریست چیزهای که سبب فتوری میشود نمی باید شنید همیشه منتظر باید بود که آن مهم بر آید انتظار دائمی و اندوه و حزن بدوام را در حصول مطلوب دخل عظیم است.

میفرمودند: خدمت مولانا یعقوب نقل فرمودند که بعضی اکابر گفته اند (ذكر اللسان هذیان و ذکر القلب وسوسة) حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند وقتی که حضور و آگاهی بحضرت حق سبحانه بر وجهی باشد که دل آرامیده باشد هر آینه هذیان و وسوسه خواهد بود بیت:

چون شدی بر بامهای آسمان * زشت باشد جست و جوی نردبان

چون مقصود از همه عبادات و اذکار مع الله است و بعضی اوقات چنین میفرمودند مراد ازین ذکر آنست که از روی غفلت باشد و بنعت حضور و آگاهی نباشد و این وقت نیست که سالک مبتدی باشد و نتواند که میان دل و زبان جمع کند والا فضل آنست که بزبان و دل ذاکر باشد چنانچه ذکر انبیا و اولیا علیهم الصلوٰة والسلام ورضی الله عنهم بود.

میفرمودند: منتسبان بحضرت خواجه عبد الخالق قدس سرّه که در بازارها میگردند نه بر وجهی اند که بهر آواز وصوت اذکار خود دور مانند ایشان وقتی در بازار می باشند که همه آوازاها بگوش ایشان ذکر می آید غیر ذکر هیچ نمی شنوند یکی از مردم شاش که اورا محمد جهانگیر می گفتند تمول وجاهی داشت سوری بخاطر آورده واز سمرقند کس فرستاده خواننده وچنگی وعودی بآن ولایت برده بود در شبی که اجتماع عظیم داشت بضرورت موافقت کسی نزدیک بآن منزل رفته بودم همه آوازه های مردم وعود وچنگ ایشان مرا آواز ذکر می نمود و غیر ذکر هیچ نمی شنودم در آن وقت در سنّ هژده سالگی بودم.

میفرمودند: خدمت امیر قاسم بسیار عالی همت بودند و ملازمان و کسان ایشان بطریق کسب مشغول بودند آنچه پیدا میساختند بموجب کرم و مرؤت مصروف میشد شفقت و ترحم ایشان بسیار بود اگر شنیدندی که جایی طالب علمی و کسی بیمارست بسیار متألم میشدند از ملازمان کسی بیعادت میفرستادند و بمقدار خرجی تعهد مینمودند.

میفرمودند: که روزی بمنزل خدمت مولانا نظام الدین رفتم جمعی موالی حاضر بودند و بحث علمی داشتند من سکوت کرده بودم و هیچ نمی گفتم خدمت ایشان فرمودند نسبت صُمت و سکوتی است بینیم این کس بسلوک از مقام طبع گذشته است یا نی اگر گذشته است سکوت اورا خیر و مبارکست و اگر از مقام طبع نگذشته است آرام و اطمینان او بمقتضای طبیعت است این حالت اورا نامبارکست می باید سخن گفت حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند این سخنان ایشان مرا بسیار خوب نمود و باین سبب بایشان بیشتر ملاقات و ملازمت میکردم.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین را لطافت بحدّ کمال بود از احوال و اوصاف مردم بسیار زود متأثر می شدند خدمت مولانا نظام الدین فرمودند از مسجد جمعه بیرون آمدم در گوچه ضعیفه میگذشت مرا بآن ضعیفه نسبت حبّی

وتعلقی ظاهر شد در عقب او روان شدم چند گوچه رفتم غلامی نیز در عقب می آمد تفحص نمودم چنین معلوم شد که آن نسبت وعلاقه آن غلامست وقتی که جدا شدند وبگوچه دیگر رفتند آن علاقه نماند ومن خلاص شدم حضرت ایشان میفرمودند که خدمت مولانا نظام الدین هیچ چیز را ازان خود نمی داشتند میگفتند این نسبت فلان است روزی در شاش نشسته بودند فرمودند نسبت گبران ظاهر شد غالبا فلان کس می آید مرا در بار ساخت بعد از ساعتی آنکس پیدا شد گفتند آمدید نسبت شما ظاهر شده بود حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند روزی در سمرقند پیش خدمت مولانا نظام الدین میرفتم در سر چارسو از مردم شاش کسی آمد وایستاد بمن دوسه سخن گفت از وی اندك بوی شراب می آمد وچون رفتم وپیش خدمت ایشان نشستم فرمودند گاهی شرابی میخوری گفتم بی فرمودند راست میگوئید شراب خوردن کار شما نیست لیکن نسبت شراب خوردن ظاهر است گفتم در راه کسی با من ایستاد دو سه سخن گفت ظاهرا شراب خورده بود این نسبت او خواهد بود ایشان فرمودند چنین راست میگوی.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین فرمودند بمسجد جامع میرفتم پیش مسجد دو آیت رسیدم پیکری از من ظاهر شد گفتم نظام الدین باز مبتدی شدی تفحص نمودم دیدم ترکی سوار ایستاده دانستم که نسبت اوست آن ترك شیخ خدای قلی بوده.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین فرمودند کسی شیخی میتواند کرد که بوصف محبت در باطن مرید تصرف تواند کرد بی این اقتدار تغیر اوصاف وتبدیل اخلاق مرید مشکل میسر میشود حضرت ایشان فرمودند از بعضی اکابر پرسیده اند که محبت چیست گفته اند دخول اوصاف محبوبست بر دل محب.

میفرمودند: یعقوب شیخ پسر کوزلوك شیخ بسیار سفر کرده بود میگفت شیخی را دیدم که مریدان واصحاب خودرا فرموده بود که علی الدوام هجیرا

ساخته بودند و با آواز حزین می‌گفتند عیب منست عیب منست عیب منست.

میفرمودند: کوزلوك شيخ با شيخ دیگر در مجلس اوروس خان که پدر براق خان باشد حاضر بوده اند خان بھر دو شيخ عقیده داشته اند هر يك خواسته اند از خوارق عادات چیزی ظاهر سازند آن شيخ دست در درون خرقة برده و درّی بسیار قیمتی بیرون آورده و پیش خان کشیده و کوزلوك شيخ دست در خرقة در آورده و ماهی تر آب چکان بیرون آورده فرمودند اوروس خان کوزلوك شيخ را بیشتر معتقد شده بسبب آنکه احتمال دارد که آن شيخ در بخود همراه داشته باشد.

میفرمودند: مشایخ ملایان اند گاهی که خواهند چیزهای غریب ازیشان ظاهر میشود در آیه کریمه (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ) الی قوله (وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا * الکهف: ۸۲) میفرمودند بعضی اهل تفسیر چنین گفته اند که میان ایشان و میان پدر صالح ایشان هفده واسطه بود در تفسیر قاضی^[۱] مذکور است که میان ایشان هفت واسطه بود^[۲] حضرت حق سبحانه و بركات صلاح جدّ اعلیٰ بهفده واسطه نخواست که ایشان ضایع شوند دو پیغمبر محترم را بتعمیر دیوار امر فرموده.

میفرمودند: طریقه خانواده خواجهگان قدس الله ارواحهم آنست که اگر کسی بنسبت ایشان ادبی و تواضعی بجای آرد بر وجه احسن مکافات آن می کنند اگر چنانچه بزرگی بملازمت حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه می آمد ایشان نیز بخانه او میرفته اند و اگر از اسب فرو می آمده ایشان رکاب او می‌گرفته اند و سواری می‌ساخته فرمودند بموجب آیه کریمه (وَإِذَا حُيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا * النساء: ۸۶) اینست ما نیز بقدر امکان رعایت میکنیم.

(۱) قاضی عبد الله بیضاوی امام مفسرین توفی سنة ۶۸۵ هـ. [۱۲۸۶ م.] فی تبریز

(۲) در تفسیر مظهری و قبل کان بین الغلامین و بین الاب الصالح سبعة آباء و صاحب تفسیر مظهری محمد ثناء

الله توفی سنة ۱۲۲۵ هـ. [۱۸۱۰ م.] فی الهند

میفرمودند: ترسای پیش ملای روم تواضعی کرده ایشان پیش او روی بر زمین مانده اند و میفرموده اند ترسا میخواهد که از محمدی تواضع بروی روا باشد.

میفرمودند: شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه فرموده اند اگر حق تعالی کلید هشت بهشت بکسی عطا کند آن مقدار نیست که کلید آن دوست خود را باو نماید حضرت ایشان فرمودند توان دانست که دوستانی با سایر بر مشتهیات در جنب شرف ولذت مشاهده چه قدر خواهد بود سایر اعمال را دران عالم جزا مقرر است آنچه در بهشت هر کس را میسر است جزای اعمال است یا صورت اعمال بر تقدیر انقطاع معنوی از ماسوی که خلاصه وفذلکه جمیع اعمال است بی جزا نخواهد بود بلکه شاید که حالت و کیفیتی که بعد از انقطاع معنوی حاصل است صورت و جزای آن دران عالم مشاهده ولقا باشد.

میفرمودند: امام احمد غزالی بعضی واقعات وحالات خود گفته بوده اند آن سخنان بشیخ یوسف همدانی رسیده بوده فرموده اند (تلك خیالات تربی بها اطفال الطریقه) حضرت ایشان فرمودند بعضی حالات وواقعات اشارت بنهایت می باشد و اشعار بآنکه استعداد و قابلیت بر وجهی است که بسعی واجتهاد باین مراتب نمی توان رسید و اخبار از عاقبت است نه بیان حال.

میفرمودند: منقولست که امام قدس الله سره رداء مصری پوشیده بود کسی را بخاطر آمد که پوشیدن این نوع لباس منافی کمال است امام را اشرافی شد فرمودند حق تعالی را در لباس رداء مصری بسیار صدیقان اند و لباس خلقان بسیار زندیقان. **میفرمودند:** ارشاد و تکمیل را دو شرط است یکی علم و تعین باعمال مقرّبه دوم رسیدن بانجا که اعمال و اشغال ظاهری مانع نیاید از شهود و آگاهی وقتی که کسی باین مرتبه رسید او را از بالغان شمرده اند تکمیل مستعدان باو میفرمایند.

میفرمودند: اشراف بر خواطر از شرایط تکمیل ارشاد نداشته اند و گفته اند از جمله آنچه در طریق ارشاد شرط است حلّ مشکلات و عبور از مقامات است

بعد از بیان احوال مرید شیخ را باید که آنمقدار علم و قدرت ذخیره باشد که هر مشکل که عرض کند بکمال دانایی و ولایت حلّ مشکلات او تواند کرد.

میفرمودند: امام قشیری^[۱] قدس الله روحه فرموده اند که شیخ و مرشد اگر چنانچه از اهل اشراف است عرض احوال و خواطر از مرید ترك ادبست اگر چنانچه نباشد در عرض ترك ادب نیست ازین سخن نیز معلوم میشود که اشراف واطلاع از شرایط نبوده است.

میفرمودند: شیخ سراج الدین که از مریدان خواجه بهاء الدین قدس الله سرّه است بجمعی از اصحاب شیخ ابو الحسن عشقی ملاقات کرده بودند خاطر مصروف گردانیده که آن جماعت را از طریقه شیخ خود متأثر سازند یکی از آن جماعت گفته که شیخ روزگار مبرید و دانید که ما از شیخ ابو الحسن عشقی پریم شما خودرا نمیتوانید گنجانید بتقریب این سخن فرمودند باید که غم و اندیشه طریقه و حفظ نسبت بمرتبه باشد که احوال و اقوال مردم روزگار را گنجایی نباشد.

میفرمودند: حضرت حق سبحانه آنکس را که استعداد آن داده که بی محبت و تکلف یاد کرد و نگاه داشت در مجلس دل خودرا بجمعیت و حضوری که تعبیر از آن بیاد داشت کرده اند مشرف یابد باید که همگی همت او مصروف باشد بر آنکه آنچه از صحبت حاصل شده مفقود نگردد و بادب و نیاز تمام رعایت و احترام اخوان لازم و واجب دانند.

میفرمودند: از خدمت سید قاسم شنیدم که شیخ ابو سعید ابو الحیر^[۲] و شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله سرهما پیش جوانمرد قصاب رفته اند شیخ ابو سعید را قبض غالب بوده و شیخ ابو الحسن را بسط در آن مجلس حال ایشان عکس شده شیخ ابو سعید را بسط شده و شیخ ابو الحسن را قبض.

(۱) عبد الکریم قشیری توفی سنة ۴۶۵ هـ. [۱۰۷۳ م.] در نیشاپور

(۲) ابو سعید ابو الحیر توفی سنة ۴۴۰ هـ. [۱۰۴۸ م.]

میفرمودند: شیخ ابو سعید بزیارت وملازمت شیخ ابو الحسن رفته اند برسم تواضع ونیاز روی بر خشت آستانه ایشان مالیده اند شیخ ابو الحسن فرموده اند تا آن خشت را در مقابلۀ ایشان در دیوار گرفته ومنظور خود ساخته اند.

میفرمودند: ظلمه واعوانه مظهر وساوس شیطان اند اهل خیر وصلاح باید که بر موجب فرمان ودلخواه ایشان نروند.

میفرمودند: در وقتی که امیر شاهرخ^[۱] برای دفع اسکندر رفته بودند خبرهای مشوش متعاقب می آمد باین سبب در میان مردم هری فی الجمله تفرقه بود خدمت شیخ بهاء الدین عمر از من پرسیدند که حضوری وجمعیتی هست من شکر گفتم شیخ فرمودند در میان مردم بسیار خبرها است مقتضای وقت تفرقه است درین محل خاطر مشوش می باشد.

میفرمودند: اهل تحقیق فرموده اند چون کسی را بمحض موهبت محبت حق سبحانه در باطن پیدا شود البته البته باید که سفر کند ویکجا متوطن نشود وقرار نگیرد آنکه مردم متأثر میشوند وپیش او جمع میشوند چون او بمرتبه تمکین نرسیده وتکمیل خود نکرده صحبت واجتماع مردم مشوش وقت اوست باید که تا بمقام تمکین نرسید قرار نگیرد فرمودند با وجود آنکه مردم را تأثر از نسبت جمعیت بسیار کم است اکابر این را اصلی ساخته اند وچنین فرموده اند که قرار نگیرد.

میفرمودند: شیخ خاوند طهور قدس الله سرّه فرموده اند توحید در شریعت حق تعالی را یکی دانستن است ویکی اعتقاد کردن ویکی گفتن اما در طریقت توحید جدا کردن دل است از غیر حق تعالی.

میفرمودند: سخن کبر آنست که وقتی که سخن گفتن رواست که متکلم بآن درجه رسیده باشد که زبان او نایب دل شده باشد ودل نایب حق.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی میگفت که من مولانا فخر الدین لارستانی را

(۱) معین الدین شاهرخ فرزند تیمورخان وپدر الغ بگ توفی سنة ۸۵۰ هـ. [۱۴۴۶ م.]

دیده بودم ایشانرا از علوم ظاهری بسیار بود اما آثار احوال مواجید خدمت شیخ بهاء الدین را بیش می بود و شیخ را تفضیل میکرد حضرت ایشان میفرمودند این سه کس در يك عصر بودند شیخ بهاء الدین عمر در هری و شیخ حافظ عمر در وریدیه و شیخ حاجی عمر گورستانی در شیراز شیخ بشر مرید شیخ حاجی عمر بود.

میفرمودند: ازین شیخ حاجی عمر منقولست که وقتی لولیان می آمده اند بولایت که ایشان میبوده اند استقبال میکردند و تفقد بسیار مینموده اند و میفرموده اند ازین جماعت بسبب فقری و بی تکلفی بآخر بار بیبشت خواهند رفت.

میفرمودند: از سخنان حضرت شیخ جنید است قدس الله روحه (من قال الله غیر مشاهد فهو شاهد زور) فرمودند زبان مقری معبری بیش نیست ذکر بحقیقت حضور و آگاهی است و موافق سخن شیخ جنید بعضی فرموده اند ذکر بحقیقت آنست که ذاکر واحد مذکور باشد آنچه بیرون وجه نیست از درجه اعتبار ساقط است لیکن از حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله روحه العزیز منقولست که فرموده اند ذکر زبان نمان اگر از روی غفلت باشد آنرا نوری است که اگر ظاهر شود بر نور عرش غالب شود. به نسبت بعضی ظلمه میفرمودند باید که همت بنفی و رفع او مصروف باشد مواظبت نمودن بر ذکر یا مذل یا قهار از اهمّ مهمّاتست.

میفرمودند: مولانا محمد عطار و پسر آن ایشان مولانا حسن مردم بلطافت بوده اند مریدان خودرا میفرموده اند که بعضی مردم از راههای دور هیزم برای فروختن آورده اند و مرکبان ایشان در زیر بار تشنه ایستاده بروید و الاغان ایشان را در کاسه یا در نقاره آب دهید و بعضی هستند که دو سه الاغ دارند اگر در عقب يك الاغ میروند و هیزم بخانه خرند می برند هیچکس نیست که الاغ دیگر اورا نگاه دارد شما روید اورا مدد کنید و الاغ اورا نگاه دارید ازین نشستن و عبادت شما چه حاصل سعی و اهتمام نمایید که نفعی بمسلمانی رساند.

میفرمودند: بتقریب هجوم باغیان و کثرت طاغیان ایشان فرمودند من خورد

بودم بمکتب میرفتم در راه کسی با دیگری سخن میگفت گوش داشتم میگفت وقتی که سگ گزنده قصد میکند هیچ نوع خلاصی میسر نیست تدبیر آنست که پناه بصاحب سگ برنده تا از شرّ او خلاص سازد حالا نیز هیچ تدبیر نمانده مناسب آنست که همه تضرّع وزاری بدرگاه حق سبحانه آریم که امید خلاصی ازان درگاه است.

شیخ محی الدّین عربی قدس سرّه نوشته اند هر گاه کسی را بلای و محنتی رسد باید که تضرّع وزاری بدرگاه حق سبحانه برد که ازان بلا خلاص یابد و این صورت منافی صبر نیست زیرا که عدم صبر اظهار شکوی است بغیر آنحضرت سبحانه و عرض تضرّع وزاری بآنحضرت قادح صبر نیست چنانچه از حضرت ایوب علیه الصلوة والسلام واقع شد که ربّ (اَنِّی مَسْنِی الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ * الانبیاء: ۸۳) گفت مع هذا (اَنَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ * ص: ۴۴) در شان اوست و صبر بآن معنی که تضرّع وزاری نکند و رفع آن از حق سبحانه نطلبد مستحسن نشمرده اند و آنرا مقاومت با قهر الهی گفته اند و چگونه تحمّل و مقاومت با قهر آنحضرت بود پس ادب تضرّع وزاری و گریه است با حق سبحانه آن بلیّه را مرفوع گردانند.

میفرمودند: نوشته اند اگر کسی حقی را از بایزید بسطامی قدس الله روحه قبول میکند و از کنیزك خود قبول نمیکند مسلمان نیست زیرا که سخن حق عزیز و واجب القبول است هر که گوید میباید قبول کرد وقتی که از بایزید قبول میکند و از کنیزك بی معلوم میشود که پیش او عزیز و محترم بایزید است نه سخن اگر سخن عزیز بودی بایستی از کنیزك نیز قبول کردی.

میفرمودند: حضرت شیخ عمر باغستانی قدس الله روحه فرزند خود را میگفته اند: طهور «ملاً مشو شیخ مشو صوفی مشو مسلمان شو».

میفرمودند: سلطان العارفین قدس الله روحه فرموده اند مدت سی سال از

حق سبحانه غایب بودم که بذکر او مشغول بودم چه ذکر شی در غیبت آنچیز
توان کرد چون منزل ذکر پایان رسید در همه احوال اورا دیدم در آیه (وَلَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ * النساء: ۲۹) فرمودند آنچه مأكول میشود باید که سبب
تقرب شود آنچه نه بر وجه تقربست آن اکل باطل است.

میفرمودند: شیخ ابو القاسم حکیم قدس سرّه در دین وملت رکنی عظیم
بوده اند امر قضا مفوض با ایشان بوده است یکی از مشایخ عصر را بخاطر آمده
که اشتغال ایشان بمعاملات مردم تضییع وقتست واکتساب احوال شریعت اولی
وافضل است بملاحظه تنبیه برین معنی آمده ودر پیش محکمه در زمان اجتماع
مردم مصلاّی خود بر روی آب انداخته وبنماز شروع نموده ایشان این صورت
دیده اند وفرموده ازینها چه حاصل کار آنست که در میان خلائق دل خود بحق
سبحانه آگاه دارند.

میفرمودند: مولانا محمد عطار سمرقندی مردم عزیز بوده اند ایشانرا
ملاحظه‌های خوب در دین وملت ودر باب غمخوارگی مسلمانان می بوده ازین
جمله آنکه هر سال جمعی را که بر درهای دروازاها می باشند انگور وشریرینی
ومیوه‌های دیگر وما یحتاج میداده اند ومیگفته اند آشنایی وتلطّف باین جماعت برای
آنست که شاید بعضی اوقات مسلمانی را توانیم خلاص ساخت والتماس ودر
خواست قبول کنند.

میفرمودند: اکابر ما وراء النهر چون امام ابو منصور^[۱] وشیخ ابو القاسم
حکیم واکابر دیگر که دران عصر بوده اند در ضبط عقاید ودفع بدع بسیار سعی
واهتمام میفرموده اند برکات اهتمام ایشانست که تا غایت این ولایت سالم است
مولانا شهاب الدّین سیرامی که استاد شیخ زین الدین خوافی^[۲] وخدمت مولانا

(۱) ابو منصور محمد ماتریدی توفی سنة ۳۳۳ هـ. [۹۴۵ م.] در سمرقند

(۲) ابوبکر محمد زین الدین خوافی توفی سنة ۸۳۸ هـ. [۱۴۳۵ م.]

يعقوب چرخى اند بسمرقند آمده بوده اند خواسته اند که در مسجد جامع وعظ گویند خدمت مولانا محمد عطار حاضر بوده اند در وقت بر آمدن منبر پایه منبر را بوسه داده اند و بر منبر بر آمده خدمت مولانا محمد عطار که این صورت دیده اند فی الحال از مجلس خاسته اند و روان شده مولانا شهاب الدین از منبر فرود آمده اند و در عقب ایشان رفته واستغفار نموده که از من چه بی ادبی آمد که شما بیرون آمدید و ننشستید ایشان فرموده اند ما علی الدوام خاطر مشغول داریم وسعی واهتمام مینماییم که هیچ نوع بدعت در میان خلق نماند شما این بدعت از کجا آوردید که در حین منبر بر آمدن پایه منبر بوسه کنید از کدام کتاب وسنت است فرمودند ایشان همه وقت در اتباع سنت و رفع بدع بحد کمال مبالغه بوده اند.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه خدمت خواجه علاء الدین عطار را گفته اند علاء الدین تو ولی ایشان باز تواضع نموده اند و گفته اند من فقیرم و مرا این شرف کجا رسد حضرت خواجه فرموده اند اگر ولی نیستی چرا باوصاف ولیان ظاهر میشوی سبب این سخن آن بوده است که خدمت خواجه علاء الدین در حمام بوده اند شیخ نور الدین خلوتی نیز در حمام بوده اند خواسته اند که به نسبت خواجه علاء الدین قوتی وتأثیری ظاهر گردانند خدمت خواجه پیشتر از او بوصف قدرت وتأثیر ظاهر شده اند سخن حضرت خواجه اشارت باین قصه بوده است.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی فرمودند که حضرت خواجه پارسا بدیدن درویش مبارك بسیار میرفتند روزی مرا داعیه شد که همراه ایشان روم فرمودند شما مروید زیرا که شما را از مجلس درویش مبارك آن جمعیت متوقع خواهد بود که در مجلس شریف حضرت خواجه میبود آن نوع حالات کجا باشد.

میفرمودند: که شیخ صدر الدین قونوی^[۱] در خواب دیده اند که ملائی

(۱) صدر الدین محمد قونوی شافعی توفی سنة ۶۷۱ هـ. [۱۲۷۲ م.] فی قونیه

روم را خادمی میکنند در همین حال خدمت ملاّ بخانه شیخ آمده اند و بخادمی شیخ مشغول شده شیخ از خواب بیدار شده اند و در مقام تواضع و اعتذار شده حضرت ملاّ فرموده اند باکی نیست گاهی شما مارا و گاهی ما شمارا. در آیه کریمه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا * المائدة: ۸۷) فرمودند صاحب احکاف اعتداد را بدو معنی تفسیر کرده اند يك معنی آنکه از طبیّات تعدی و تجاوز ننمایند و مرتکب محرّمات نشوند معنی دیگر آنکه در اجتناب از طبیّات بمرتبه مبالغه ننمایند که بالکلیّه کف نفس کنند و از نعم الهیه هیچ محظوظ نشوند و اجتناب از طبیّات مثل اجتناب از محرّمات دانند.

میفرمودند: بعضی از بزرگان فرموده اند ارتکاب دنیا و مناقشه در حساب قیامت دوستتر دارم از ترك دنیا و ظاهر شدن بوصف طمع و احتیاج بامثال.

میفرمودند: سبب زراعت و ارتکاب اسباب دنیوی آن بود که مشایخ هری محتاج بودند برعایت تفقد امرا و حکّام و هدیه ایشان قبول میکردند این طور پیش من بسیار صعب بود و مستحسن ننمود.

میفرمودند: بشیخ سراج الدین برمسی در وقتی بیخارا میرفتم ملاقات کردم و دو سه روز آنجا باشیم روز بکلالی مشغول می بودند و شب بسیار می نشستند جایی که من می بودم بر حجره و مترل شیخ مشرف بود شبها بسیار می نشستند بطریقه که بر پای دیگر کشتند مولانا سراج هروی بسمرقند آمده بود و در مدرسه میرزا الغ بیگ مدرّس شده بود میگفت من شیخ سراج الدین را دیده بودم با وجود آنکه ایشانرا تتبّع علوم ظاهری کم بود در مجلس و سخنان ایشان چندان نمک و حلاوت داشت که در بسیار دانشمندان و درویشان نبود حضرت ایشان فرمودند مولانا سراج بسیار درویشانرا دیده بود و ملازمت این طائفه بسیار مفاد حصن پیش خواجه صاین الدین خوانده بود بسبب شیخ سراج الدین و حلاوت کلام و مجلس ایشان بخانواده خواجگان بسیار عقیده داشت.

میفرمودند: بعضی اکابر نوشته اند عالمی هست که مظهر اسم (المصوّر) است همه موجودات و اعمال و عقاید دران عالم مصور است^[۱] آن عالم مشهود یکی از بزرگان بود شخصی که رافضی بود پیش ایشان آمد اورا گفتند تو بر مذهب اهل رافضی گفت که شما چون دانستید؟ ایشان فرمودند عالمی هست که همه ذوات و اعمال و عقاید آنجا مصوّرند دران عالم صورت تو صورت رافضیان است و اهل بدعت صورتهای کریه دارند بسبب کراهت صورت، خود فی الحال باطنا رجوع کرد ایشان فی الحال فرمودند وستی شدی دران عالم صورت تو صورت سنیان شد حضرت ایشان قدس الله سرّه فرمودند آنکه بعضی گفته اند حق سبحانه را درین صورت دیدم معنی آنست که در آن عالم چیزی مشهود ایشان شده چون حکم آن عالم آنست که هیچ چیز بی صورت نباشد و آنچه بیند در صورت بیند لیکن بکمال معرفت و صحت عقیده تتریه حق سبحانه میکند از صورت و میدانند که او مژره است.

میفرمودند: شیخ صدر الدین قونوی در خواب دیده اند حضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله و سلم با خلفای راشدین و جمعی کثیر نشسته اند ملای روم^[۲] آمد آنحضرت صلوات الرحمن علیه بموضعی اشارت فرمودند که آنجا نشین و شیخ این خواب را بهیچ کس نگفتند بعد از مدتی ملای روم آمدند شیخ صدر الدین مبالغه نمودند که در جایی بهتر و صدر مجلس نشینند ملاّ ننشستند و فرمودند جایی که سلطان ما اشارت فرماید اینست شیخ صدر الدین گفتند الله الله در پیش این سلطانان دل نگاه دارید که بر ضمایر و سرایر مطلع اند.

میفرمودند: قلت طعام و گرسنگی سبب کشفهای صوریست و بعضی اوقات بیننده را بآن میل خاطر میشود و برای آنست که بعضی آنرا غول بیابان راه گفته اند و اکابر خانواده^۱ خواجگان بملاحظه^۲ آنکه سالک را تقیّدی نشود در

(۱) نام آن عالم مثال است امام ربانی قدّس سرّه در مکتوب پنجاه و هشتم از جلد دوم این علما بیان فرموده است

(۲) ملای روم جلال الدین رومی توفی سنة ۶۷۲ هـ. [۱۲۷۳ م.] در قونیه

تقلیل طعام تجویز فرموده اند و بغير مقصود حقیقی التفات ننموده اند.

میفرمودند: صباحی پیش شیخ بهاء الدین عمر در آمدم پیش ایشان جمعی بودند که از ظلم داد خواهی داشتند شیخ فرمودند شب کجا بودی مقصود ایشان آن بود که مناسبتی کسب کرده که بآن سبب درین مجلس آمدی حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند اگر خدمت شیخ ناظر بعاقبت واستعداد می بودند نمی پرسیدند فرمودند نوشته اند برای سلیمان نبی صلوات الرحمن ملایکه هر روز از طعامهای بهشت میآوردند وایشان برغبت طعام میخورند فرشتگان با یکدیگر گفتند عجب از رسول خدای چنان طعام میخورد که گویا بکسب و کدّیمین پیدا کرده حضرت سلیمان پرسیدند آن طعام بهتر از طعام بهشتست فرشتگان گفتند هر آینه بهترست بعد ازان کسب زنبیل باقی اختیار کردند وازان وجه طعام میخورند درین کلام که از اکابر صوفیه منقولست که (العالم یذیقك الخلّ والحنظل والعارف یشمك المسك والعنبر).

میفرمودند: چون احکام تکلیفی و موجب آن از امر و نهی و امثال وانتهای بنابر جبلّت نفس خالی از کلفتی نیست و در صحبت علما بیان این احکامست اکابر صوفیه قدس الله ارواحهم فرموده اند که عالم میچشاند خل و حنظل را و چون ارباب عرفان و کمال بسبب غلبه حال تصرف و تأثیر عظیم دارند واز نسبت معنوی ایشان هر کس بقدر قابلیت متأثر است فرموده اند که ارباب عرفان مشام هر کس را بمقدار مناسبت معطر میگردانند و باین نوع نیز بیان فرمودند که عارف را معلوم است که کل عالم مظاهر جمال و جلال اند همچنانکه آثار لطف و هدایت بضرورت ظاهر است آثار قهر و ضلالت نیز ظاهر است علم باین که همه برادرت و مشیت اوست بلکه بنابر صفت قهر و جلال این نیز مهم است و تعلیم و تنبیه برین حکم سبب رَوْح و راحتست مثل مشک و عنبر.

میفرمودند: منقولست که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سرّه فرموده اند

مقصود از وجود بهاء الدین ظهور کمالات محمد است بعضی گفته اند مراد ایشان ازین اسم شریف خواجه محمد پارساست لیکن پیش من آنست که مقصود ایشان حضرت رسولند صلی الله علیه وعلی آله وسلم بآن معنی که اولیای امت وارثان ولایت نبی اند و آنچه بارشاد وهدایت ایشان ظاهر میگردد همه کمالات آنحضرتست چنانچه علمای امت وارثان نبوت اند پس آنچه از علما واولیا ظاهر میگردد همه کمالات حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه وعلی آله وسلم.

میفرمودند: بزرگان گفته اند عدم اقتدار بر لذاذات اطعمه و ثیاب فاخره نوعی از عصمت است این بیت مثنوی بر زبان مبارک ایشان بسیار میگذشت و میفرمودند بسیار بیت خوبست بیت:

سرّ من از ناله من دور نیست * لیک کس را دیدن جان دستور نیست
از فقری پرسیدند که هیچ کتاب همراه داری گفت بی فرمودند بیت:
زاد دانشمند آثار قلم * زاد صوفی چیست انوار قدم

میفرمودند: علم علمای ظاهر بآب ایستاده میماند و معارف و حقایق ارباب باطن بآب روان از سحاب عنایت و کرم بر دل ایشان وارد و فایض است و در غایت قدس و پاکی است بآن توهّم تغیر و دنس نمیتوان کرد.

میفرمودند: از خدمت مولانا نظام الدین نوعی ختم کردن در مزارات یاد دارم که یکبار سوره فاتحه و یکبار آیه الکرسی و ده بار قل هو الله احد و ده بار صلوات بر رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم میباید خواند.

میفرمودند: خاطر را تأثیر عظیم است در بازار و اجتماع مردم بأدب و خضوع و خشوع بسیار باید گذشت تا مکروه خاطری نگردد که بعضی خاطرها ازان قبیل است که هر چه او حکم کرد همه دلها تابع آنست مکروه یکی مکروه همه و محبوب یکی محبوب همه اعزاز دلی متضمّن اعزاز همه دلها باید که علی الدوام اهتمام کنند بسبب قول و فعل او مکروه دلی نشود.

میفرمودند: میرزا سلطان ابو سعید^[۱] از بعضی دشمنان خود بسیار ترسان بود من گفتم دشمن خود را چرا این مقدار عزیز میدارید او را ذلیل اعتبار کنید و بی قدر دارید چنان کرد باندك وقتی دشمن مغلوب و منكوب شد.

میفرمودند: آدمی باید که مثل سراب نباشد و خواندند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ * النور: ۳۹) شیخ محی الدین عربی فرموده اند اگر مرید عیبی و نقصی از شیخ مشاهده نماید و عقیده^۱ نقص کند و بعد ازان پیش شیخ رود مرید منافق است مرید باید که غیر کمال هیچ نه بیند حضرت ایشان فرمودند چشم نقص بین مرید کور باید که همیشه کمال بیند.

میفرمودند: شیخ محی الدین قدس الله روحه فرموده اند آنها که مسلوب العقل اند دو طائفه اند یکی بسبب استیلاى نور ملحق بمهمین اند که آن مجذوبان اند و یکی بسبب استیلاى ظلمت ملحق ب حیوانات اند و این جماعت بجانین اند و آنچه حیوانات را معلوم است ایشانرا نیز معلوم است حیوان اگر چه ادراك میکند بسبب بی زبانی نمیتواند گفت وایشان بواسطه^۲ زبان از معلومات خود تعبیر میکنند جمعی که سخنان مجاذبین را مطابق می یابند باین سبب ملازمت ایشان میکنند هیچ کدام ازین دو طائفه مقتدای را نشایند چون از رعایت قوانین شرعی محروم اند.

میفرمودند: بزرگی از بزرگان امت را در طریق حقیقت مشکلی افتاد از هیچ کس آن مشکل حل نمی شد وقتی در واقعه دید که او را گفتند که مشکل تو از فلان یساول که در میان ملازمان پادشاه است حل میشود چون متنبه شد بخاطر آورد که یساولی که علی الدوام عمر خود ضایع گزراند و در میان جماعت اهل غفلت باشد او را ازین حال چه خبر بنابرین خاطر پیش او نرفت باز در واقعه دید که اگر حل مشکل خود میخواهی باید که پیش او روی باز بهمان ملاحظه استتکاف نمود و نرفت سیم بار واقعه^۳ دید که او را گفتند اگر میخواهی که مشکل تو حل

(۱) ابو سعید بن محمد بن میرانشاه بن تیمورخان توفی سنة ۸۷۳ هـ. [۱۴۶۸ م.]

شود پیش آن یساول رو بخاطر آورده که شاید که حق سبحانه را باو عنایتی ونظری باشد که متعدّد اشارت واقع شد پیش او باید رفت چون بدرخانه پادشاه آمد وتفحص آن شخص نمود اورا در صورت وزینت آن جماعت دید با خود گفت اینچنین شخص را باین علم واین حال چکار مراجعت نمود یساول را ازین مجموع اشراف واطلاع بوده اورا طلبید وگفت رگ گردن تو بسیار غلیظ بوده وبسیار متکبر بوده بکرات ترا فرمودند که پیش یساول رو نیامدی اکنون که آمدی صورت وطور مرا چرا مانع ساختی وبر کشتی آن عزیز در ندامت شد واستغفار کرد بعد ازان گفت مشکل تو اینست وجواب مشکل او گفت آن بزرگ پرسید بسبب چه عمل حق سبحانه ترا باین دولت مشرف گردانیده گفت بسبب آنکه هر صباح بر درخانه پادشاه می آیم همت من آنست که هر نامشروع وظلم که بینم دفع کنم وراحتی بمسلمانی رسانم اگر میسر میشود شاد میشوم وحق تعالی را شکر میکنم واگر میسر نمیشود غم میخورم وصبر میکنم بسبب این دو کار حق تعالی مرا باین مرتبه مشرف گردانیده که تو وصد هزار مثل تو بمن محتاج اند.

میفرمودند: زمانه بسیار بد شده است هیچ عمل بهتر ازان نیست که اگر کسی را میسر شود بر درخانه پادشاهان وحکام ایستد وفقیران ومظلومان را مدد کند بیکى از امرا نصیحت فرمودند نعمت جاه ونعمت اعتبار عظیم دولتمند کسی است که آنرا وسیله سعادت اخروی سازد وهر صباح که کسی بر درخانه پادشاه میرود باید که تمامی همت او آن باشد که ظلمی ونامشروعی از مسلمانی دور کند وأمری که خلاف شریعت است واقع نشود علی الدوام خودرا مرتبط بانحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم می باید داشت وصلوات بسیار می باید فرستاد دین انبیا علیهم الصلوات والسلام بر داشته پیش پادشاهان می باید در آمد تا در جنت این همت تحت وتاج ایشان معدوم وناچیز نماند.

میفرمودند: نوشته اند که در زمان پیشین بر درخانه پادشاهی عسسی بود

که حضرت خضر علیه الصلوة والسلام باو ملاقات و اختلاط میگرداند اورا بخاطر آمد که بعد ازانکه من این شرف مشرف گشته ام که حضرة خضر بمن ملاقات میکند و پیش من می آید اولی آنست که من این شغل عسسی را ترك کنم و در گنجی عبادتی کنم اجازت طلبید و ترك کرد زمانی مدید گذشت خضر علیه الصلوة والسلام نیامدند و باو ملاقات نکردند و ازین حال بسیار متحیر ماند بعد از مدت مدید خضر را دید گفت من آن شغل ترك کردم و در گنجی عبادت مشغول شدم تا شرف صحبت شما بیشتر دریام درین مدت شما بمن هیچ ملاقات نکردید از من چه فعل ناشایست در وجود آمده و سبب چیست ایشان فرمودند که سبب آن بتو ملاقات میکردیم و صحبت میداشتیم که تو بر درخانه پادشاه بودی و همت تو آن بود که بقدر امکان سعی نمایی و نفعی بمسلمانی رسائی و ظلمی دفع کنی اکنونکه تو این عمل عظیم ترك کردی ما نیز ترك صحبت تو کردم مردمی که نماز و روزه و اوراد و دعوات مرعی دارند بسیارند و همه کس میکنند باین عمل که تو توفیق یافته بودی قلیل الوجود بود من بسبب آن ملاقات می کردم چون این سخن شنید ترك عزلت کرد و باز همان شغل اختیار نمود.

میفرمودند: (ادخال السرور فی قلب المؤمن خیر من عبادة الثقلین) حدیث است چه عمل بهتر ازانکه بسعی و اهتمام کسی مرادات و حاجات مسلمانان و در ماندگان حاصل گردد.

میفرمودند: بزرگان قدس الله ارواحهم فرموده اند ظفر و غلبه بر اعدا بی تخلف بیکی ازین دو صورت میسر است بقوت و اقتدار چنانچه بعضی پادشاهانرا واقع شده دیگر باقبال و تلقی بوجه احسان و مروت درین صورت اگر در مقام انقیاد و دوستی نشوند البته البته از نزد حق سبحانه به بلیه گرفتار میشوند که بالکلیه شر ایشان مرتفع میشود.

میفرمودند: معنی مراقبه سکوت و دوختن خاطر بر چیزی نیست معنی

مراقبه آنست که خود را ظاهرا و باطنا از ناشایست نگاه دارند چنانچه در صحبت ملوک از آنچه ترك ادبست خود را نگاه میدارند.

میفرمودند: وصیتی است از اکابر که در همه احوال و اوقات بادب باید بود خصوصا در بازارها و راهها تا بسبب بی ادبی دل بنده از بندگان حق سبحانه رد او نکند و او را نا مقبول نشمرد زیرا که در میان دلها دلی می باشد که هر حکم که او میکند آن میشود.

میفرمودند: ادب مرید آنست که در پیش شیخ و مقتدا هیچ وجه بآثار وجود ظاهر نشود و همت بران دارد که خود را همه وقت در مقام فنا و نیستی دارد حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه با خدمت مولانا سیف الدین بالا خانگی در یکی از کوچه های بخارا می رفتند شیخ محمد حلاج پیش آمده حضرت خواجه را منکر بوده حضرت بموجب کرم و مروّت تلقی فرموده اند و پنج شش قدم او را مشایعه کرده اند مولانا سیف الدین بموجب طریقه نرفته و خود را در میان آورده حضرت خواجه را گذاشته و مشایعه شیخ محمد حلاج کرده بعد از آنکه پیش حضرت خواجه آمده ایشان فرموده اند که حلاج را مشایعه کردی باین ترك ادب خود را و بخارارا خراب و ویران کردی بعد ازین غضب و تغیر حضرت خواجه باندك مدتی مولانا سیف الدین فوت شده و تخماق آمده و بخارارا محاصره کرده و مردم بسیار تلف و هلاک شده اند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین نود ساله شده بودند و در آخر حیات کسانی را که در نسبت ایشان نبودند یا طور آن مردم پیش ایشان مستحسن نبود اگر از دور میدیدند میگفتند فلان کس می آید باری می آرد ثقل و بار او مرا خراب ساخت روید و او را عذر گوید و بر گردانید بتقریب ضعف و کلانی خود این سخن میفرمودند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین گفتند در سمرقند دانشمندی متقی بود هر وقت که حضرت رسالت را صلی الله علیه و علی آله و سلّم بخواب و واقع

میدیدم مرا دران روز بآن عزیز ملاقات می شد روزی بکوچه میرفتم ایشان مرا پیش آمدند فرمودند بدیدن شیخزاده برهان الدین میرویم من نیز بهمراهی ایشان رفتم شیخزاده عمارتی رفیع بنا فرموده بودند و جمعی استادان و مزدوران مشغول بودند آن عزیز را اشتغال شیخزاده باین نوع و کثرت اشتغال پسندیده نیامد هیچ نگفتند و بعد از لحظه بیرون آمدند طریقه آن عزیز چنان بود که هرگز غیبت مردم نمیکردند این قدر گفتند مولانا نظام الدین خدمت شیخزاده میداند که دنیا سریع الزوالست با وجود این مقدار فکر عمارت دنیا میکنند هر آینه فکر آخرت کرده باشند بعضی امرای عظام باین تقریب فرمودند که پادشاهان و امرا ارباب حشمت و غیرت اند اگر بعضی امرا پیش پادشاهان بعد از دوسه کس می نشینند ایشانرا تشویش میشود باید که مناسب حشمت و غیرت خود فکر قیامت و آخرت کنند تا دران روز نیز (آمنّا به و صدّقنا) ایشانرا شرمندگی و خجالت نشود.

میفرمودند: در صغر سن بودم که حضرت عیسی را علیه الصلوة والسلام بخواب دیدم فرمودند که من ترا تربیت خواهم کرد.

میفرمودند: حقیقت محمدی را صلی الله علیه و علی آله و سلّم حقیقت الحقایق و مظهر کل میگویند همه انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام مقتبسان انوارند از آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلّم هر يك بمقدار استعداد مظهر کمالی اند اولیای امت قدس الله ارواحهم بسبب اتباع قولاً و فعلاً و حالاً بقدر استعداد و مناسبت مظهر بعضی کمالات آنحضرت میشوند اگر آنچه ظاهر و فایض است مشابه و مانند چیز است که حضرت عیسی مظهر آن بودند آن شخص را عیسوی میگویند و اگر کمالی ظاهر است که مثل آن از حضرت موسی ظاهر شده بود آنکس را موسوی میگویند.

میفرمودند: شیخ نجم الدین کبری^[۱] را قدس الله روحه زمان مدید مشتبّه شده بود که ایشان بر قلب کدام اند از انبیاء علیهم الصلوة والسلام یکی از

(۱) احمد نجم الدین کبری خلیفه عم خود ابونجیب سهروردی بود استشهد سنة ۶۱۸ هـ. [۱۲۲۱ م.] در خوارزم

مريدان ايشان بسيى بخجند رسيد و ملازمت حضرت شيخ مصلحت رفت پرسيدند که از کجائى آن درویش گفت از خوارزم شيخ گفت آن جهود چونست و اشارت بشيخ نجم الدين کبرى کردند درویش ازین صورت متعجب ماند چون بخوارزم مراجعت نمود حضرت شيخ نجم الدين پرسيدند که حضرت شيخ مصلحت را دیدى و چه شنيدى درویش صورت حال بيان کرد ايشان فرمودند مدت مدیدست که بر من تشبه بود که مرا مناسبت بکدام است از انبيا عليهم الصلوة والسلام ايشان درین صورت جواب فرمودند که مناسبت بحضرت موسى است عليه الصلوة والسلام.

در معنی سخن شيخ که در فتوحات مذکور است که عارف را همت نیست میفرمودند چون ممکن نظر بذات خود هیچ ندارد و آنچه از اوصاف کمال اورا حاصل است مثل علم وقوت و قدرت همه عاریتست پس عارف حدّ خود دانسته در مقام فقر حقیقی میباشد چنانچه موجب ذات اوست با اوصاف عاریتی ظاهر نمیشود لیکن جمعی که از هواجس و وسوس نفسانی بسبب کمال عنایت و محض موهبت رسته اند باید که باطن خود را تابع ارادت و مشیت گردانند یعنی در صورتی که این طایفه ملهم شوند بتسلیط همت بر اندفاع و هلاک ظالمین و تخلص مسلمین از اشرار باید که همت مصروف دارند و تمثیل فرمودند که فضّه محلّ نگینه است هر چند عزیز و نفیس باشد او تابع نگینه می باشد بمر صورت و شکل که نگینه است او تابع است هرگز نگینه را در تدویر و تصور تابع محلّ نسازند ادب چنان اقتضا کند هر خاطر حقانی که پیدا شود بنده ارادت و مشیت خود را تابع او گرداند و تمامی همت مصروف گرداند که موجب آن ظاهر شود ببعضی اصحاب گفتند بحضور و جمعیت عادت و قناعت کرده اید شغف و اضطراب طلب از شما ظاهر نیست ترسید از آنکه ارباب طریقت از شما فهمند که شما را آرام بطور خودست و اضطراب و بی آرامی برای گم شده خود ندارید.

میفرمودند: که اوّل بار سیّد قاسم بسمرقند آمده بوده اند شیخ برهان پدر ما در شیخ ابوسعید آبریز^[۱] بدیدن سیّد رفته اتفاقاً سید گرد زانو نشسته بوده اند واصحاب ایشان چون میر مخدوم و بعضی دیگر حاضر بوده اند شیخ برهان سیّد را گفته اند بطریقه ادب نشین وقتی که تو شیخی پیش جماعتی چنین می نشینی مریدان تو خواب میروند مریدان واصحاب سیّد در مقام خشونت و منع شده اند و ممتنع نشده و مبالغه خود ترك نکرده تا آنزمان که سیّد بطریقه دیگر نشسته اند مریدان بشیخ برهان در مقام مباحثه و مجادله شده اند شیخ برهان گفته این سخنان نمیدانم این مقدار میدانم که این باغ و منزل شمارا باغبانی هست بعد از سه روز میمیرد و شیخ شما که این سید است بعد از چند روز مفلوج میشود و از آنجا خاسته و بیرون آمده اتفاقاً بعد از سه روز باغبان مرده و هوا بسیار گرم بوده سیّد برای دفع گرما در یخدان در آمده اند ایشان را لَقْوَه و فلج شده حضرت ایشان فرمودند که سید باین سبب نسبت شیخ برهان بسیار در مقام نیاز و حسن عقیده شده هر دو سه روز چند سر نبات و چند میری سفید پیش شیخ برهان میفرستاده اند فرمودند کرت دوم که بسمرقند آمده بودند من شیخ برهانرا پیش سیّد بردم در اوّل معلوم نکردند من گفتم ایشانرا ملاقات و ملازمت شما می بوده است از ساکنان محله خواجه کفشیرند و نام ایشان شیخ برهان است سید دانستند و باز در یافتند و گریستند بعد از آن گفتند من از قاضی زاده روم بسیار استفسار احوال شما میکردم ایشان هیچ جواب ننوشتند و من از احوال شما هیچ خبر نیافته بودم الحمد لله که در حیات بوده اید حضرت ایشان فرمودند سیّد از شیخ برهان لَتی خورده بودند.

میفرمودند: پادشاهان باید که نعمت سلطنت را مغتنم دانند و فرصت غنیمت شمرند که عمر سریع الزّوال است ملاحظه کنند که چند روز پیشتر پادشاه دیگری بود زمان ایشان نیز منتهی خواهد شد بیت:

(۱) ابوسعید آبریز از اولاد بابا آبریز توفی سنة ۸۹۴ هـ. [۱۴۸۹ م.] در کشمیر در محوطه عبید الله احرار است

از خروش کوس شاهان این ندا آمد بگوش * کاین سرا هر پادشاهی را بنوبت میرسد
فرمودند: آنچه موجب شریعتست بسلاطین و حکام میباید گفت هر که
شنود واعزاز دین کند عزیز شود و هر که نشنود خوار شود.

میفرمودند: کسی که مرجع شد و بسخن او نامشروعات مرفوع میشود
حال او خالی از آن نیست که ذکر در سر او متمکن شده یا بی اگر از بالغان باین
مقام عالیت فرض او آنست که بذل و صرف وقت خود کند در تخلص
مسلمانان از ظلم و تعدی اگر باین مقام عالی نرسیده بر وی امداد و نصرت
شریعتست و تقویت مسلمین نه حفظ جمعیت متروک است و بملاحظه فقدان جمعیت
ترك نماز نمی شاید و نماز اهم و اولی است درین زمانه امداد و نصرت مسلمین از
توجه و مراقبه و از سائر اسباب جمعیت اهم و اولی است.

میفرمودند: از اسماعیل آتا منقولست که میگفته اند در آفتاب سایه باش و در
سرما جامه باش در گرسنگی نان فرمودند این سخن او از جامع و استحسان
میکردند میفرمودند از شیخ سراج الدین برمی شنیدم که شیخ حسین منصور
حلاج شنید که بحضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلم خطاب کرده اند که
از امت خود بعضی را خواه شفاعت کن و ایشان ثلث امت خود را شفاعت کرده
اند گفته که هَمَّتْهُ دُونَ مَنْقَبَتِهِ بعد از گفتن این قول آنحضرت را صلی الله علیه
و علی آله و سلم در واقعه دیده فرموده اند تو نمیدانی که آنچه ما میگوئیم و میطلبیم
بر حسب امر و فرمان میگوئیم او استغفار کرده ایشان فرموده اند جزای جرأت تو
آنست که بردار شوی حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند چونکه بسبب این
جرأت آتش نازل نشده و او را نسوخته.

میفرمودند: از خدمت مولانا نظام الدین شنیدم که گفتند پیغمبر صلی الله
علیه و علی آله و سلم فرموده اند (الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی)
پرسیدند که یا رسول الله حال شما چگونه است فرمودند حال من آنست که اگر

نظر بطرفی دارم عقیده^۱ من آنست که آن مقدار وقت فرصت نخواهم یافت که صرف کنم بجانب دیگر و اگر لقمه در دهن دارم عقیده^۱ من آنست که آن مقدار زمان از حیات باقی نخواهد بود که لقمه فرو برده شود حضرت ایشان فرمودند این سخن جایی ندیده ام و از هیچکس دیگر نشنیده ام در شرح شهاب الاخبار^[۱] که نام او ضوء الاخبار است حدیثی آورده قریب باین سخن قال ابو سعید الخدری اشتری اسامة بن زید من زید بن ثابت ولیده بمائة دینار الی شهر سمعت النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم یقول (ألا تعجبون من أسامة المشتري الی شهر، إنَّ أسامة لطویل الأمل والَّذی نفسی بیده ما طرفت عینای إلا ظننت أنَّ شفری لا يلتقیان حتی یقبض الله روحی ولا رفعت طرفی فظننت أنَّی واضعه حتی أفیض، ولا لقمتم لقمه إلا ظننت أنَّی لا أسیغها حتی أغض بها من الموت) در عدم رضای میر مزید بصلح و نصیحت قبول ناکردن.

یارکان پنج روزه یافتی * دل زیاران کهن بر تافتی

هر که را دیو از کریمان وا برد * بی کش باید سرش را و اخورد

بتقریب اظهار بی اعتقادی بعضی سلاطین وعدم انقیاد ایشان فرمودند کسی پیش خدمت مولانا نظام الدین گفته مرا بشما هیچ عقیده نیست ایشان تبسم فرموده اند و گفته اند هر چه آری بری و حضرت ایشان فرمودند او را نیک نمی آید پشیمان خواهد شد و فرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه میگفته اند هر وقت خواهم تشنه را پنجاه کُرت بر لب آب رسانم و باز تشنه بیارم.

تو نقش نقشبندانرا چه دانی

میفرمودند: بعضی باما بحیله و مکر زندگانی میکنند گویا مرا نشناخته اند در وقتی که میرزا سلطان محمود بسمرقند آمده بود ایشان فرمودند اگر آمدن برای غارت است خود میسر شد و اگر مقصود از آمدن تحصیل سلطنت و پادشاهی

(۱) مؤلف (شهاب الاخبار) القاضی عبد الله القضاعی الشافعی توفی سنة ۴۵۴ هـ. [۱۰۲۶ م.]

است باین طریق هرگز میسر نمی شود خدمت مولانا نظام الدین را آن مقدار قوت و تصرف بود که وقتی که از کسی در غضب می شدند خطی میکشیدند آن شخص میمرد کرتی مرا رنجانیدند اگر چه تحمل بسیار کردم لیکن مرا قهر آمد چون مرید ایشان نبودم بمزار شیخ طهور رفتم و در پیش مزار شیخ عمر باغستانی مدتی نشستم و توجه کردم مرا چنین معلوم شد که مولانا نظام الدین را باری عظیم افتاد بر خاستم و بخانه آمدم دیدم که مولانا نظام الدین نشسته اند با جمعی و حکایتی دارند و هیچ اثر تشویش ازیشان ظاهر نیست مرا تعجب شد که ایشانرا محنتی عظیم رسید و اینجا هیچ اثر ظاهر نیست بیکبار ایشانرا اضطراب شد و فریاد و ناله آغاز کردند که الله مرا کشتند و بسیار بسیار اظهار الم و بیحضوری نمودند و آن کیفیت منجر بمرض شد و دران مرض از دنیا رفتند و فرمودند ما بیکس نیستیم ارواح اکابر ممد ماست از يك جانب شیخ عمر باغستانی و شیخ ابو بکر قفال شاشی و از يك جانب ارواح اکابر خانواده خواجگان قدس الله ارواحهم بعنایت حق سبحانه و مدد اکابر از هیچ کثرت و لشکر غم نداریم.

میفرمودند: میرزا سلطان ابو سعید میگفتند در خواب دیدم که جمعی از اولیاء الله مرا گفتند خواجه عبید چوبان بسیار قوت دارد با او استیزه و عناد نمیتوان کرد بر طرف اوست و هر چه او میخواهد آن میشود فرمودند که راست دیده است از صغر سن یاد دارم و میدانم که هر که با من استیزه کرد مغلوب شد و کار او پیش نرفت بملازمان حضرت خواجه عبد الخالق کسی را مجال استیزه نیست البته ایشان غالب اند حضرت ایشان فرمودند با میر مزید پیغام فرستادم که از طریق استیزه و مخالفت رجوع کند تا غایت ندانسته است که صد هزار کس با بافنده خواجه عبد الخالق نتوانند معارضه کرد اگر معارضه کند مغلوب کردند.

میفرمودند: مولانا نظام الدین اشتباه میکردند آیه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الذاریات: ۵۶) و حدیث (کل میسر لما خلق له) دلالت دارند برآنکه

مخلوق برای عبادت و معرفت اند و این عبادت و معرفت ایشانرا میسرست و حال آنکه اکثر مردم ازین شرف محروم و دورند بتقریب آنکه ماهیات مجعول بجعل جاعل نیست میفرمودند هر چیزی که هست مناسب استعداد خود قبول فیض میکند بنابراین معنی آثار فیض مختلف است چنانکه آثار و انوار روح مناسب هر عضوی از اعضا و استعداد فطری آن ظاهر است مثلاً استعداد و جبلت چشم وجهی است که اثر تجلی روح به نسبت او آنست که مبصرات مشاهد او باشد و اثر تجلی روح به نسبت دست ظهور افعالی است که مختص بدست است و آثار تجلی روح به نسبت پای رفتن و آمدن است هر يك از اعضا مناسب استعداد فطری قبول آثار تجلی روح کرده اند هرگز نرسد دست و پای را که گوید چنانچه وصف چشم دیدن است چرا دیدن مرا ندادی چون استعداد فطری او آن بود که قبول کرد و مظهر آن شد.

میفرمودند: در سن بیست و دو سالگی عزیمت بخارا کردم به پیش شیخ سراج الدین برمسی رسیدم بسیار خاطر مشغول کرد که آنجا باشم خاطر آنجا فرود نیامد اجازت طلبیدم ایشان گفتند درین بوستان من در آید و سیر کنید و چنان انگارید که خراسان و عراق و همه جا دیده اید من سیر کردم چون خاطر باشیدن نبود اجازت بخارا طلبیدم و شیخ سراج الدین فرمودند چون میروید آنجا عزیزست ایشانرا خواجه علاء الدین غجدوانی میگویند از اصحاب حضرت خواجه اند البته البته ایشانرا بینید چون ببخارا رسیدم بمدرسه مولانا مبارکشاه رفتم خدمت مولانا حسام الدین بسیار التفات فرمودند و مبالغه بسیار کردند که بمطالعه مشغول شوم فرمودند که چون شیخ خاوند طهور به نسبت مولانا حمید الدین شاشی التفاتی داشته بوده اند گویا ایشان میخواستند که مکافاتی کنند در آن مدرسه حجره برای من تعیین فرمودند در آن وقت میرزا شاهرخ بسبب واقعه براق بسمرقند آمده بودند خدمت مولانا حسام الدین بدیدن میرزا متوجه سمرقند

شدند مدّت چهل روز چشم من درد کرد دران مدرسه باشیدم بعد ازان پیش خدمت خواجه علاء الدّین رفتم خاطر من تمام تسکین یافت.

میفرمودند: امام ابو زید دبوسی^[۱] قدس الله سرّه در کتاب مقصد اسنّی نوشته اند که طایفه بسبب عدم معرفت مذمت دنیا میکنند و سلطنت را نیز مذموم می شمارند و این هردو مطلقاً مذموم نیست زیرا که آدمی بحسب فطرت محتاج است بطعام و بی آن قدرت بر طاعت میسر نی و همچنین بلباس و مسکن و نیز وقتی که دنیا بموجب قواعد شرعی و بامداد و نصرت فقرا و مساکین صرف شود سبب حصول درجات اخرویست و بسیار از مراتب و درجات اخروی باز بسته بدنیاست بی حصول دنیا تحصیل آن متعذّر است و سلطنت نیز مرتبه رفیع است قریب بمرتبه نبوت بعد از نبوت هیچ مرتبه اشرف از سلطنت نیست امداد دین و ملت و تقویت شریعت بر وجهی که از سلاطین متصورست از هیچ طایفه متصور نیست تعمیم احسان و دفع اهل ظلم و طغیان بر وجه کمال بسبب سلطنت میسرست آنچه پادشاهانرا در لحظه از انواع و اوصاف خیرات میسر میشود سالحای دراز دیگری را میسر نیست پس آنچه مذموم است آنست که وسیله سعادت اخروی نشود جمعی مردم اوزبیک برسم نیازمندی آمده بودند فرمودند که پیش ایشان طعام آوردند و در وقت طعام خوردن به نسبت آن جماعت بسیار عنایت و الطاف فرمودند همه موالی و اصحاب حاضر بودند نظر دو نوع است یکی نظر شریعت دیگر نظر ربوبیت بنظر ربوبیت بندگان حضرت حق سبحانه را نظر کردن طریقه است و مشهور است آنکه گبری مهمان حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه شد ایشان پرسیدند تو چه مردی او گفت من گبرم گفتند برو که ضیافت و مهمانی مرا نشایی از حق تعالی بدیشان عتاب آمد که کسی را که هفتاد سال بیشتر پروردیم ترا گران کند که گرده بوی دهی.

(۱) ابو زید عبید الله دبوسی حنفی توفی سنة ۴۳۲ هـ. [۱۰۴۱ م.] فی بخاری

میفرمودند: پدر سلطان بایزید را سروشان نام بوده و او در دین مجوس بوده است و او را اخلاق حمیده بر وجه کمال بوده است پسر یکی از اکابر آن عصر را بسروشان ملاقات و اختلاط می بوده است آن بزرگ پسر خود را هر چند از مصاحبت او منع میکرده اند ممتنع نمی شده آخر الامر پسر خود گفته که او را اخلاق پسندیده است اگر شما او را میدیدید معلوم شما می شد که من بسبب حسن اخلاق او مصاحبت میکنم ایشان بمثل سروشان رفتند تا طور او را معلوم کنند سروشان پیش ایشان طعام آورده ایشان نخورده اند پرسیده که چرا طعام نمیخورید ایشان فرمودند تو بیگانه و طعام بیگانگان نشاید خوردن. سروشان گفت ایمان عرضه کنید که مسلمان شوم مروّت نباشد که کسی بر مراد مهمان نرود آنچه مقصود شماست من آن اختیار کردم و مسلمان شد فرمودند او را هفت پسر بوده است همه کاملان بوده اند در زهد و عبادت و علم و اعظم همه از روی حال سلطان بایزید بوده فرمودند این سخن را پیش پادشاهان و امرا گفتیم و از ایشان التماسها کردیم از بسیار چیز بآسانی گذشتند.

میفرمودند: آنچه از مردم صادرست اگر در شریعت آنرا حدی و تعزیری نیست ازان مردم نمیاید رنجید زیرا آن باقدار و تمکین و خلق حق سبحانه موجودست بدیده قضا و قدر می باید دید و ایشانرا معذور می باید داشت بعضی چنان نقل میکنند که حضرت بهاء الدین قدس الله روحه بنسبت خواجه پارسا فرموده اند مقصود از وجود ما ظهور اوست حضرت ایشان فرمودند ما چنین شنیده ایم که فرموده اند مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد است متضمن لطیفه است.

میفرمودند: پیش مرزا سلطان ابو سعید گفتیم که تمغای فلان کس را معاف دارید قبول کردند و گفتند نطلبند بعد ازان گفتم ما مدتها است که بحضرت شما مصاحبت داریم بایستی که مارا همت به ازیں بودی وقتی که تمغا نامشروعست و از همه ناگرفتنی چرا باید که يك کس را تخصیص کنیم مارا از همت خود شرم آمد بعد

ازین سخن میرزا سکوت کردند و هیچ نگفتند ما نیز سکوت کردیم چون از پیش میرزا بخانه آمدم کیفیت مجلس را بنور سعید گفتیم او پیش میرزا گفته که شما عجب کرده اید که از تمام تمغا نگذشته اید میرزا گفته اند چون سخن از همت گذشته بود شرم داشتم که پیش ایشان دعوی همت کنم انشاء الله از تمام تمغا ببرکت التفات شریف ایشان خواهم گذشت وبعد از چند گاه از تمام آن گذشت.

میفرمودند: دوریشی عزیزی بود از خانواده^۱ خواجگان در بازارها و راهها میرفت بهیچ جانب و بهیچکس نظر نمیکرد علی الدوام نظر بر قدم داشت در بازارها بدکانی که مهم داشتی رفتی و مهم خود سر انجام کردی و بهمان طریق مراجعت نمودی هیچ شغل او را مانع شغل باطنی نبود.

میفرمودند: آنچه از اکابر خانواده^۲ خواجگان منقولست که در بار مردم در آمدن نزد اکابر صوفیه دو معنی دارد يك صورت آنست که وقتی که آشنای عزیزی را مرضی یا ملالتی یا خود ابتلائی بمعصیتی می باشد طهارت می سازند و نماز میگزارند و تضرع و زاری میکنند و از حضرت حق سبحانه میخواهند که او را ازان عارضه پاک و مطهر گردانند يك معنی دیگر آنست که صاحب و مصدر آن معصیت خود را میدانند و بعد ازان طهارت و نماز بنیاز تمام تضرع و زاری میکنند بصدق و اخلاص توبه و انابت میکنند آن مقدار خاطر و همت مشغول میدارند که او را بتمامی ازان ابتلا خلاصی و نجات میشود.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین مرا میگفتند شما بعبادت مریض مروید که طریقه^۳ شما بر وجهی واقع شده که در بار مردم میدر آید شما مردم جوانید و طاقت دارید من نود ساله شدم مرا طاقت و تحمل آن محنت نیست در وقت هجوم باغیان و محاصره^۴ سمرقند فرمودند همیشه انبیا و اولیاء صلوات الرحمن علیهم و قدس الله ارواحهم بمقتضای بشریت بعضی ابتلا و شداید خود با اصحاب میگفته اند و ظاهر میکرده و ایشان بموجب ایمان و عقیده ازان حال متأثر می شده اند و همت

بدفع آن مصروف میکردانیده کسی که از ابتلا و محنت مسلمین متأثر نشود نگویم که او را در طویله خران باید بست زیرا آدمیان ازان منتفع اند باید که او را در طویله^۱ خرسان بندند.

میفرمودند: قتلقت تیمور پادشاه عادل بوده است در خوارزم می باشیده جمعی از اعدا محاصره خوارزم کرده اند مدتّ چهل روز محاصره بوده است عزیزی صالحی در خواب دیده که قصّه بر وجه سهولت کفایت خواهد شد خواب خود پیش قتلقت تیمور گفته در جواب او گفته روا باشد که جمعی قصد دیار مسلمین کرده باشند و باین نوع محاصره باشد شما خواب روید من درین مدت چهل روز خواب نرفته ام بتقریب آنکه در غم و اندوه مسلمانان بودن مهم است این سخن در ذیل سخن سابق مذکور شد.

میفرمودند: روشنضمیری را بخاطر رسیده که معلوم کند که درین سال حج که مقبول است و حج کدام شرف قبول نیافته چنین معلوم او شد که حضرت حق سبحانه همه قبول کرده غیر يك کس و چنین نیز مکشوف او شد که در کمال طهارت و پاکی بوده او را ازین صورت تعجب شد بیسر او ندا کردند که او سفر حج بی رضای والده اختیار کرده حرمان از قبول بسبب آنست^[۱].

میفرمودند: شیخ حسین نام درویشی بود اصل طریقه را معلوم کرده بود سخنان را بسیار خوب ادا میکرد پیش خدمت مولانا نظام الدین چنین بود که مردم را تو میگفتند و بلفظ جمع خطاب نمی فرمودند شیخ حسین را ازین صورت بخاطر آمده گفته که شما چرا مردم را تحقیر میکنید لفظ تو تحقیر است خدمت مولانا نظام الدین فرمودند تو خود را درویش میداری و اهل توحیدی شما لفظیست مشعر بکثرت و درویشان از اهل کثرت نیستند و اهل توحیدند ترا باید که ازان

(۱) در آیام فتنه از دیار بعیده بحج رفتن با خوف راه و خطر است در سفر خطرناک رضای والده واجب است اگر راه خطرناک نبودی رضای والده لازم نبودی

لفظ تشویش نشود که دلالت بر توحید دارد فرمودند همین شیخ حسین خدمت مولانا نظام الدین را گفت مرا بشما عقیده نیست و معتقد شما نیستم ایشان تبسم فرمودند و گفتند هر چه آری بری در سلخ ذی الحجة سنه است و سبعین و ثمانمائة این حکایت را نقل کردند فرمودند که این سخن را مدت شصت و پنج سال است هم درین مجلس فرمودند خدمت مولانا نظام الدین بسیار بقوت بودند بدی شخصی را پیش ایشان بسیار گفته اند ایشان متأثر و متغیر شده خطی بر دیوار کشیده اند آن شخص در همان ساعت مرده است.

میفرمودند: شخصی نزدیک باغ خود برای خدمت مولانا نظام الدین باغی ساخته بوده است باغ خود را بسیار معمور داشته و باغ ایشان بی عمارت بعد از چندگاه پیش ایشان آمده و بسیار مبالغه کرده که بیاید و باغ خود را ببیند بعد از رفتن پرسیده اند که این باغ معمور کیست گفته که باغ منست خدمت مولانا نظام الدین را تغییری شده در همان روز آن مرد مرده.

میفرمودند: که در قصه سعدی میرزا الغ بیگ ایشان را طلبیده است و ایشانرا سر برهنه در عقب اسب سوار ساخته برده اند ایشان جای نشسته بوده اند و سر در پیش افکنده میرزا الغ بیگ آمده و گذشته ایشان نخاسته اند بعد ازان که میرزا ایشان را طلبیده و سخنان گفته اند خدمت مولانا نظام الدین فرموده اند جواب همه سخنان يك كلمه است من میگویم مسلمانم اگر باور میداری خوب و اگر باور نمیداری هر چه خاطر تو خواهد فرمای میرزا فی الحال بر خاسته اند و فرموده که او را گذارید حضرت ایشان فرمودند بعد ازین بی ادبی که میرزا بدیشان کرده اند بمیرزا شکست و تشویش بسیار رسید.

میفرمودند: شیخ عمر نام عزیزی بود که در مزار شیخ ابو منصور ماتریدی مجاور بود خدمت خواجه علاء الدین عطار و این طایفه قبول تمام داشته و هیچکس او را رد نکرده بود میگفت مشایخ عراق پیش مشایخ خراسان فرستاده بوده اند که

مارا احوال و مواجید است و از ان معانی باین الفاظ تعبیر کرده ایم شما درین باب چه میگوید مشایخ خراسان این صورت را پیش مشایخ ماوراء النهر عرض کرده اند و ایشان از مشایخ ترك استفسار نموده مشایخ ترك فرموده اند جواب ما اینست:

بارچه یخشی بزیمان بارچه بغدادی بزسمان

میفرمودند: مردم با اسماعیل آتا بسیار متعرض می بوده اند آتا گفته اند من اینها نمیدانم: *آش بُره دن طبلین ققَرَن*

میفرمودند: موالی موضع خرزیان به نسبت آتا تعرض بسیار داشته اند و عیب و غیبت بسیار میگفته اند آتا میگفته اند ایشان اشنان و صابون منند حضرت ایشان ترحم و استحسان میفرمودند.

میفرمودند: عزیزی حضرت خواجه بهاء الدین را قدس الله سره بعد از انتقال ایشان در خواب دیده پرسیده که اهم چیست و بچه چیز مشغول باشیم فرموده اند بآن مشغول باشید که در نفس اخیر مشغول می باید بود یعنی کلمه طیبه توحید. **میفرمودند:** اکابر طریقت قدس الله ارواحهم فرموده هر نفس خود را آخرین انفاس فرض می باید کرد یعنی نفسی که حیات بآن منتهی و منقطع است و بآنچه در نفس اخیر مشغول میباشند مشغول بود حضرت ایشان فرمودند همه معارف و تحقیقات در آن وقت بر طرف است در زمان نقل مولانا رکن الدین خوافی با خدمت شیخ بهاء الدین عمر و مولانا سعد الدین حاضر بودیم مولانا خواجه که از معتقدان و مریدان خدمت مولانا رکن الدین خوافی بود و یک غلام که خادم ایشان بود حاضر بودند کسی دیگر نبود مولانا رکن الدین که تحقیقات امام غزالی را در نظر نمی آورد در آن وقت غیر بیان اعتقاد و امر از کلمه توحید کاری نداشت همه کارهای دنیا و بیان فضل و کمال هبا شده بود آنچه اهم و اولی است ارتباط و انجذاب بآن حضرتست جمیع شرایع و بعثت انبیا علیهم الصلوات والسلام برای ظهور این نسبت است.

میفرمودند: جمعی اصحاب که در مجلس حاضر بودند هر يك را بخصوصه نصیحت فرمودند و گفتند شما همه مردم کلان سال شده اید (لکل مقام مقال) با وجود آنکه احکام بیع و شرا و صوم و صلوة از امورست در نفس اخیر محلّ اشتغال بآن نیست مزاح و مطایبه و سخنان امرا و سلاطین تا بکی عمر عزیز و وقت شریف است.

میفرمودند: پیش ملاّی روم گفته اند مشهور است که:

گر در یعنی چو با منی پیش منی *
ور پیش منی چو بی منی در یعنی
ملاّی روم گفته اند کلاً بل دست بدست وزانو بزانو.

میفرمودند: شیخ عماد الملک بدیدن پدر کلان من آمده بودند شب بسیار بیگاه شد همه فرزندان و خادمان رفتند و یک پسر خورد ایشان باشیدم من بسیار خورد بودم خواجه عماد الملک میفرمودند از سایر اعمال و اطوار استقامت بهترست و این بیت خواندند.

یا ربم ملک استقامت ده * کاستقامت ز صد کرامت به

میفرمودند: یاد حضرت حق سبحانه با وجود نافرمانی و مخالفت سبب بعد و لعنت است منقولست که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که قوم خود را گوی که مرا یاد نکنند که سنت ما برین جاریست که هر که مرا یاد کند من او را یاد کنم چون ایشان مرا با وجود عصیان و مخالفت یاد کنند من ایشانرا بلعنت یاد کنم حضرت ایشان فرمودند بمجرّد اینکه کسی گوید من ایمان دارم و تابع شریعتم و انواع مخالفت و عصیان ازو ظاهر باشد نجات میسر نیست بعد از تصحیح عقیده می باید که همیشه سعی نماید که هیچ نوع مخالفت و نافرمانی ازو ظاهر نشود تا شایسته رحمت گردد.

میفرمودند: خدمت سیّد قاسم میگفتند بابو اسامی مغصوبه میباشد زین الدّین میگویند کسی را که شین الدین است نور الدین میگویند کسی را که ظلمت محض است فرمودند سیّد قاسم همیشه از شیخ زین الدّین بملاّ زین الدّین تعبیر میکردند.

میفرمودند: اوّل بار که از بخارا بجانب مرو و هری میرفتم مردی خواجه مسافر نام همراه بود در اصل دیهی از دیههای خوارزم بود اورا ملازمت درویشان بسیار می بوده معمرّ شده بود نود ساله بوده باشد ازو شنیدم میگفت در ملازمت حضرت خواجه بهاء الدین بسیار می بودم و مرا بسیار شغف بود برقص و سماع روزی بجماعتی اتفاق کردم که جمعی قوّال و نای. بمجلس خواجه آریم ورقص کنیم چون بهمراهی آن جماعت بملازمت حضرت خواجه رفتیم فرمودند ما این کار نمیکنیم وانکار نمیکنیم خواجه مسافر میگفت حضرت خواجه را عمارتی بود همه اصحاب باهتمام مشغول بودند چون روز بچاشتگاه رسید و هوا بغایت گرم بود حضرت ایشان اصحاب را فرمودند ساعتی استراحت کنید هر کس دست و پای شستند و بسایه رفتند و بخواب مشغول شدند خدمت خواجه پارسا قدس سرّه در همان کنار گلزار پایهای پر گل در آفتاب در خواب رفتند حضرت خواجه قدس الله روحه آمده اند و همه اصحاب را دیده اند چون پیش ایشان آمده اند و ایشانرا باین کیفیت دیده روی مبارك خود بر پای ایشان مالیده اند و گفته اند خداوندا بحرمت این پای که بر بهاء الدین رحمت کن.

میفرمودند: خدمت سید قاسم از عجب و تکبر ملاّ خواجه علي چاکردیز کی متعجب بودند و میگفتند بر سبیل تعجب و کراحت که بابو خواجه علي چاکردیز کی چه نابرخورداریست.

میفرمودند: که خدمت سید قاسم بتقریب موالی سمرقند و ترفع و تکبر ایشان میگفتند بابو بسیار جواهر نفیسه از ترکستان پیدا شده اند اما اگر پنج سال در میان موالی باشند سنگی شوند خدمت سید قاسم میگفتند دریغ عمر بآخر رسید هرگز امثال امر (کُلُوا) نتوانستیم کردن بـ (لَا تُسْرِفُوا) کجا رسیده باشیم یعنی که همه اعمال ما مقتضای طبع است نه بامثال امر بتقریب این سخن که در بعضی کتب مسطور است که:

لا تنکر الباطل فی طورہ * فانه بعض ظهوراته

میفرمودند: در طریقه^۱ خواجگان فرموده اند وقتی که سالک نسبت خود گم کرد و هیچ وجه حضور و جمعیت خود نمی یابد و بهر صورت و بهر چیز مشغول میگردد میباید که زاری و تضرع نماید و از قول و فعل نامشروع که سبب فقدان این نسبت گشته توبه کند و رجوع نماید مثلاً کسی را رنجانید یا غیبت کرد یا سگی را بی جهت راند بامثال اینها نسبت حضور و آگاهی غایب کند می باید که استغفار و توبه کند اگر چنانچه باستغفار و تضرع و زاری حضور خود نیافت معلوم میشود که درین وقت مطلوب ازو صبر است می باید که درین ابتلا صبر نماید تا آن وقت که حق سبحانه برو ترحم نموده او را از وحشت تفرقه خلاص گرداند آنچه از اکابر این خانواده منقولست برین وجه است بی آنکه خود را بهر صورت و بهر چیز مرتبط دارند در بیستم جمادی الثانی سنه ثمانین و ثمانمائه بود که فرمودند مدت شصت و پنج سال باشد که این دو بیت را بر در مزار شیخ ابو بکر قفال شاشی قدس سرّه دیده ام و یاد گرفته **قطعه:**

دانی ز بهر چیست که فرزند از پدر * منت ندارد از چه دهد روز و شب عطا

یعنی درین سرا که محل حوادث است * در محنت وجود تو آورده مرا

میفرمودند: مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین غجدوانی در بخارا ملاقات و اختلاط داشتیم روزی کمال تصرف و برکات مجلس شریف حضرت خواجه قدس الله روحه یاد فرمودند در آخر گفتند صحبت عزیزان وقت نیز مغتنم است اگر چه در مرتبه^۲ مردم ماضی نباشند فرمودند حضرت خواجه قدس الله روحه میگفتند اکابر فرموده اند گربه^۳ زنده به از شیر مرده.

میفرمودند: شیخ در فتوحات نوشته اسرار ظهور عالم معلوم نمیشود الا بمجاهدات کثیره و ریاضات عظیمه یصحبا الهمم.

میفرمودند: پدر سید فضل الله رادکانی بسیار بسیار مرد عزیز و صالح بوده

است ازان وقت که نهب و غارت امیر تیمور در خراسان واقع شده از بازار گوشت نخورده ومولانا شمس الدین محمد صنوکردی ومولانا محمود مرغادی از بازار گوشت نمیخورده اند.

میفرمودند: مولانا حاجی محمود مجلد در اوائل شیعه بوده است بسبب توطن در هری مصاحبت مردم عزیز سنی شده بود پدر خود را از مشهد آورده بود شاید که او نیز سنی مذهب شود حضرت ایشان فرمودند روزی بحجره سید فضل الله رادکانی رفتم پدر مولانا حاجی محمود آنجا بود سید فضل الله مرید سید قاسم بود وسخنان اهل الحاد بسیار میگفت و نماز نمیگزارد و پدر مولانا حاجی محمود شیعه مذهب ومنکر پسر خود. هردو مناسب اطوار خود سخنان میگفتند سید معرفت میگفت تا بجائی رسید که از توحید واتصال سخن گفت من گفتم طریقه توحیدی که شما بیان میکنید مقتضی آنست که اتصال ممکن نباشد زیرا که اتصال مقتضی اثنین است بی شیئین ممکن نیست واین منافی توحید او از بیان وحل این سخن عاجز شد من گفتم ارباب سلوک را حال بجایی میرسد که در نظر شهود ایشان غیر حق سبحانه هیچ چیز نمی ماند وسائر اشیا از چشم نظر میخیزد آن جماعت این حالت را اتصال میگویند بسبب شنیدن این سخن او را شغف مصاحبت من شد وبعد ازان نماز میگزارد واطوار مسلمانی گرفت.

میفرمودند: از مولانا مسافر شنیدم که از مولانا برهان الدین زرگر نقل میکرد من دیدم که شیخ کمال سیرامی خود را بر دیوار پارچه مالید آن دیوار قند شد ومردم بردند با وجود معتقد نیستم حضرت ایشان فرمودند شیخ کمال خالی از جذبه نبود شاید که ازو ترك آداب شریعت واقع شده باشد، بنابراین مولانا برهان الدین معتقد نبوده اند حضرت ایشان فرمودند بتحقیق پیوسته که شیخ کمال گاهی بره یا گوسفندی بریان میساخته وپسر خود را درون چاه بریان گری می نشانیده هر گاه که پخته شود مرا خبر گوی وپسر او را هیچ تشویشی نمیشده.

میفرمودند: بعضی ملاحظه در هری میگفتند عبادت تا آزمان است که تعین معرفت حاصل نشده بدلیل آیه (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ * الحجر: ۹۹) بعد از حصول یقین عبادت مرفوع است من اورا منع کردم و گفتم که چرا ازین آیه مراد آن معنی نیست که ارباب کمال فرموده اند که بعد از وصول بمقام تمکین ودرجه کمال افعال مُسْتَنَد بعد نیست چنانچه از آیه (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ * الانفال: ۱۷) فهم میشود او ملزم شد و مسلم داشت یکی از ملازمان اسب وزین بسیار بی تکلف برسم عاریت پیدا ساخته بوده در ملازمت ایشان میرفت اورا باین صورت دیدند و عتاب فرمودند و گفتند طریقه اصحاب بی تکلفی نیست ارتکاب این طور موجب ملامتست این بی تکلفی را مقدمات و شرایط است نشنیده که ارباب کمال کسی را خلوت تجویز میکنند که تکمیل مقام عزلت کرده باشد تکمیل عزلت ناکرده را خلوت مجوز نیست و بی ترتیب است.

میفرمودند: که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه و متابعان ایشان که بآسانی خدمت کسی قبول نمیکند بجهت آنست که خدمت و تواضع از جمله احسانست و حب محسن ضروری چونکه بتمامی همت مشغول اند بنفی تعلّق و نمیخواهند که ایشانرا هیچ نوع علایقه باشد بضرورت سعی و اهتمام دارند که تا توانند خدمت کنند نه قبول خدمت و از کسی قبول خدمت میکنند که اورا استعداد آن هست که روز از طریقه و طور ایشان بهره مند شود و علاقه او از عالم بسبب قبول و التفات خاطر ایشان کمتر گردد و عالمی از جمعیت و نورانیت او منور گردند.

میفرمودند: وقتی که کسی عیب و غیبت خود از کسی شنود باید که در قهر و غضب نشود و اندیشد که زبانرا محرکی هست از روی انصاف تأمل نماید اگر راست گفت در مقام اصلاح خود شود و اگر غیر واقع است داند که مقصود صبر است و التّجاء بحق سبحانه و نیل درجات اخروی.

میفرمودند: بھر سبب و هر سخن باید که سر رشته جمعیت از دست نرود

اکابر طریقت فرموده اند (الحن تظهر جواهر الرجال).

میفرمودند: بجهة منزل موالی دیهها و باغها وقف کرده ایم و صبح و شام با همدیگر نشینند امیدست که چیزی فایض شود و بی نصیب نباشند.

میفرمودند: سلطان ابو یزید بسطامی را مریدی بود که سالها بذکر مشغول بود اورا هیچ نوع فتح و گشادی نبود روز بروز جد و جهد او بیشتر می شد و هیچ نوع فتوری نداشت مریدان دیگر از احوال او تعجب می بودند حضرت سلطان فرمودند مردم دیگر بسبب احوال و واقعات انسی و حضوری دارند و نفس را دران صورت حظی هست و عدم فتور بسبب آنست و او با وجود عدم حضور و اسباب فتور مداومت و اجتهاد می نماید همت و عزیمت او از همه اقوی و ارفع است اورا سلطان الذاکرین گویم فرمودند تا همه اصحاب اورا باین نام گفتند بعضی ملازمان که در مجلس بی آرام نشستند یا در خواب میرفتند بسیار مکروه می داشتند و قهر میکردند.

میفرمودند: در خواب رفتن و گاهی استراحت کردن عیب نیست در مجلس باین صورت ظاهر شدن بسیار عیب است باید که کمال آرام و تمکین تام نشیند و همه اهل مجلس را از خود بهتر داند و بنسبت همه کس نیازمند باشد و از خواطر همه مستمند و جمعیت را بھر يك از اهل مجلس عقیده کند و خود را حقیر و از همه کم بیند و فضل و رحمت حق سبحانه را محیط همه شناسید و جمعیت را خارج دائرهٔ اصحاب گمان مرید صحبتی که بر خلوت ترجیح کرده اند و ترك خلوت کرده این صحبت است و کبرای اهل یقین فرموده اند صحبتی که نه برین وجه است مورت نفاق است.

میفرمودند: شیخ رکن الدین علاء الدولة قدس الله روحه با اصحاب نشسته بودند ایشانرا واردی در یافت از برای حفظ وصیانت آن بخلوت در آمدند فی الحال آن جمعیت نماند بی توقّف بیرون آمدند آن حال عود نمود دانستند که آن موهبت از برکات جمعیت و اصحاب بوده است والا بایستی که در خلوت تأمل

نشدی و با اجتماع عود نمودی این بیت شیخ خواند ظهور قدس الله روحه بسیار بر زبان مبارك ایشان میگذشت و میفرمودند هر جا بمعنی دیگر میخوانم بیت:

کجاست در همه عالم چنان سر افزای * که عاشقی بخیالش ادا کند رازی.

میفرمودند: که خدمت مولانا حسام الدین پارسا که از خلفای خواجه علاء الدین عطار بودند در رعایت ادای شریعت بسیار اهتمام داشتند ایشانرا کمال تقوی و نازکی بود در بلخ با ایشان ملاقات کردم خواستند که طریقه از ایشان قبول کنم چون از هری بعزیمت خدمت مولانا یعقوب آمده بودم قبول نکردم بسیار مبالغه نمودند در آخر فرمودند مرا مجال دهید تا بیان طریقه کنم اگر شمارا وقتی خاطر خواهد که بعضی را باین طریقه پرورش دهید و تربیت کنید این طریقه پیش شما معلوم باشد و آن طریقه را بیان فرمودند و گفتند بسیار مردم را استعداد بر نهجی است که درین نسبت باندك وقت آنمقدار جمعیت حاصل میشود که در اوقات بسیار بغیر این نسبت حاصل نمیشود و دانستن این طریق شما را مهم خواهد شد حضرت ایشان فرمودند که از صباح تا نماز دیگر غیر وقت قیلوله تجویز کرده بودند که مردم در ملازمت ایشان باشند و بعد از نماز دیگر تا صباح کسی پیش ایشان نمی بود اوقات ایشان مضبوط بود نماز تهجد و اشراق و چاشت و سائر سنن لازم داشته بودند و این عبادات و جمیع آداب شریعت با جمعیت خاطر ایشانرا حاصل بود روزی در وقت طعام خوردن فرمودند مولانا حسام الدین بلخی میگفتند هر چند جمعیت خاطر خواهد بود لیکن در وقت خوردن طعام گفتن بسم الله منافی نیست و باید که ترك نشود.

میفرمودند: از شیخ برهان پدر کلان شیخ ابو سعید شنیدم که میگفت در آداب طعام خوردن نوشته اند زهار بر سر سفره کرنج کوبی نکنی یعنی استخوان بمغز را بعنف نباید بر طبق زدن.

میفرمودند: اوقات مولانا حسام الدین پارسا از اوقات شیخ بهاء الدین عمر

بلکه از اوقات شیخ زین الدین با وجود کثرت اوراد و اذکار مضبوط تر بود کمال سعی و اهتمام در محافظت و رعایت اوقات و احوال داشتند.

میفرمودند: حضرت سلطان بایزید خواهر زاده^۱ داشته اند که خادم ایشان بود ازو ترك ادبی واقع شده سلطان فرموده اند ترا دیدم که در میان دو گهواره درمانده یعنی مبتلای مشاغل شدی و بعد از مدت قلیل متأهل گشته واورا دو فرزند شده و مادر فرزندان در خانه نبود و او بدو گهواره درمانده شده بود.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین میفرمودند که در ملازمت حضرت خواجه مردم باندك وقت بجای میرسیدند که مطلقا مزه^۲ طعام معلوم نمیکردند بسبب قوت حال تمیز مسلوب و مرفوع شده بود فقرا درین زمان طعامهای بی تکلف نمیخورند و سعی و اهتمام ایشان در تحصیل طعامهای بتکلف است.

میفرمودند: در روز گرم رمضان بگازرگاه رفتم خدمت شیخ بهاء الدین عمر در نزد خواجه عبد الله اعتکاف نشسته بودند هر جا سایه^۳ بود مردمی که بموافقت شیخ اختیار اعتکاف کرده بودند آنرا گرفته بودند در راه حوضی که قریب بندر است من نشستم بسبب گرمی هوا بسیار گرم یافته بودم و آن حوض را روزنها بود ازان روزنها باد و هوا می آمد آب طرف باد میریختم چون آب بجامه^۴ من میرسید و تر می شد ساعتی گرما دفع می شد بسبب گرمی هوا جامه زود خشك می شد باز آب میریختم چون نماز شام شد و خدمت شیخ و اصحاب افطار کردند من نیز در میان آنجماعت بودم فردا که مراجعت نمودم معلوم شد که طعامی که شب در مجلس حاضر کرده بودند صدور از اوقاف عامه تعیین فرموده بوده اند ازین صورت تعیین بسیار ملول شدم و باعث اهتمام بشأن زراعت و پیدا ساختن بعضی اسباب دیدن امثال این چیزها بود فقیری را بسیار در مقام خطاب و عتاب میداشتند روزی بسبب اضطرار از خود وطریق معامله آنحضرت آن فقیر بسیار متألم بود بجانب او نظر فرمودند و گفتند (لسان الحال انطق من لسان المقال)

وخواندند **نظم:**

هوائی له فرض تعطف ام جفا * و مشربۀ عذب تکدّر ام صفا
و کلت الی المحبوب امری کله * فان شاء احيانی وان شاء اتلفا
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم * که در طریقه ما کافر است رنجیدن
آن فقیر گفت بسبب التفات آنحضرت و استماع این ابیات آن الم و محنت مرفوع
شد گاهی بتقریب بعضی نصایح این مصراع میخواندند **مصراع:**
بچشم عاشقان باید جمال دلبران دیدن

میفرمودند: که خال من خواجه ابراهیم میگفتند طریقه اهل زمانرا برین
وجه یافتم که هر چه گویند می باید تصدیق کرد و مسلّم داشت والا دشمن
میشوند تا غایتی که اگر گویند که زهره و زحل را میگویم و از آسمان دور میسازیم
مسلّم داشت نمیشود گفتن که ترا دست رسایی نیست و این امر محال است.

میفرمودند: این بیت مولانا رشید شاشی است **بیت:**
از جمله اماکن اعضای متصل * خلوتگهی نیافت غم دوست غیر دل
و این بیت دیگر گفته مولانا رشید است و بسیار بر زبان مبارک ایشان
میگذشت **بیت:**

در خوب صورتی که نظر کرد آدمی * گر دل بدست او ندهد نیست مردمی
و این بیت مولانا بدر شاشی است **بیت:**
خارج از امکان عقلی روز و شب کوشیده ام * تا ز دانش حاصل آمد علم نادانی مرا
هر يك ازین ابیات در محلی و تقریبی مذکور میشد بتقریب این بیت بر زبان
مبارک ایشان بسیار میگذشت **بیت:**

وقف خیال تست جان از پی آن خورم غمش * من که این عمارتم گر تو خراب خواهیش
بعضی سلاطین که در باب رعایت احکام شرعیه مساهل اند و آثار اهتمام بر رعایت
شریعت از امرای ایشان و ملازمان ظاهر نیست.

میفرمودند: در خانهٔ پادشاهان خدا و رسول نیست یعنی عمل بفرمان خدا و شریعت نبی ندارند گمان می برند که تحصیل سلطنت بفکر و تدبیر خود می توانند کرد از آیه (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ * آل عمران: ۲۶) غافل اند هیچ سلطنت و عزت بی عنایت حق سبحانه میسر نیست چاره غیر بندگی و موافقت بندگی ندارند.

میفرمودند: یکی از خواص مقناطیس جذب آهن است وقتی که او را سیر می مالند این خاصیت باطل میشود دیگر آهن را جذب نمیکند بعضی مردم بسبب بیگانگی و عدم مناسبت مانع سخنان حقّانی اند بسیار بتکلف سخن می باید گفت سیر مالیدن چندان هنری نیست بعضی اوقات پادشاه و امرا بر وجهی اند که هیچ خوش نمی آید که مصالح مسلمین بایشان گویم این طریقهٔ ایشان نیز سیر مالیدنست سیم ضرر عاید بکیست در وقت مطالبت و تحمیل ده یازده بیعضی امرا فرمودند حق تعالی شمارا دولتهای عظیم بی سعی و اهتمام شما داده است شما حالا تقویت و تائید دولت باموال فقرا و مساکین میکنید والاّ خواهیم دید که کار بکجا خواهد رسید بیکی از پادشاهان پیغام فرستادند که همه دولتهای صوری و معنوی در متابعت شریعت است با وجود مخالفت هیچ دولت میسر نیست حسن عاقبت در امثال فرمان حق سبحانه است درین ایام چاره جز صبر نیست می باید که بندگان حق سبحانه را نرنجانید.

میفرمودند: شیخ در فتوحات نوشته که هر کرا بینی که دعوی معرفت میکند و پیش اغنیا متذلل نیست در دعوی کاذبست زیرا که اسم الغنی اسم آنحضرتست و همه عالم مظاهر اسما و اوصاف آنحضرت اند معرفت اقتضای آن میکند که هر چه آثار جمال و کمال بیند متذلل و خاضع باشد تکبر باغنیا کسر ایشانست بی ملاحظهٔ فایده و حکمتی مجوّز نیست آنچه از بعضی اکابر واقع شده از برای حکمتی و سرّی واقع شده.

میفرمودند: پدر من در مرض اخیر جدّ من خواجه شهاب الدین پیش ایشان

رفته عم من خواجه محمد انجابهوده اند ایشانرا فرموده اند بزبان ترکی پسر خودرا
بیار ایشان رفته اند وخواجه اسحاق را آورده ایشانرا نظرها کرده اند وفرموده اند
که او بسیار محنت وسرگردانی خواهد کشید وبرادر خواجه اسحاق خواجه
مسعود نام را طلبیده اند ونظرها کرده وفرموده اند که او نیز بسیار سرگردانی
خواهد دید واسحاق را او سرگردان خواهد ساخت بعد ازان پیدرم گفته اند که
پسر خودرا بیار فرمودند که پدر من مرا برده اند مرا نظر کرده اند وسروری مرا
دیده اند وگفته اند که این پسر من عالم گیر شود واز وی شریعت وطریقت رونق
پذیرد وبعضی اوصاف وافعال پسندیده ایشان گفته اند وفرموده اند فرزند که من
میطلبیده ام اینست حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند جدّ من خواجه
شهاب الدین بمجنذوبان ومجانین عقیده ومصاحبت بسیار داشته اند بزراعت
وتجارت مشغول می بوده اند در اکثر راهها تنها میرفته اند گاهی که ایشانرا قطاع
الطریق وجمعی از دزدان پیش می آمده اند وتعرض میکرده ایشان باواز بلند
آنجماعت مجذوب را میطلبیده اند ونام هر يك را میگفته اند فی الحال حاضر میشده
اند وایشانرا خلاص میکرده اند چندین کت بهمین صورت واقع بوده است
ولادت حضرت ایشان در رمضان سنه ۶۰۳ ست وثمانمائة بوده است بتحقیق ویقین
مرارا ازان حضرت قدس الله روحه شنیده شده وانتقال بدارالقرار در شب شنبه
سلخ ربیع الاول سنه خمس وتسعین وثمانمائة بود بعد از نماز خفتن به نیم ساعت
تقریبا پیشتر از انتقال بدوازده روز فرمودند اگر حیات باقی باشد پنج ماه دیگر را
هشتاد ونه سال کامل شود وسال عمر بنود می درآید قدس روحه العزیز وارواح
اسلافه وزاد فی اعمار اخلافه.

میفرمودند: امرا در مقام تحمیل بوده اند ومبلغ کلی میطلبیده اند مخالفت
شریعت بی خاصیت است من اینجا نمی باشم بصحراها میروم حالا خط می
نویسم که بعد از رفتن صحرا بامرا رسانند این دو سخن می نویسم یکی الصبر

مفتاح الفرج دوم مکن مکن که پشیمان شوی و بد باشد والسلام.

میفرمودند: از حضرت خواجه پارسا قدس الله روحه پرسیده اند که تفاوت میان شیخ ابو اسحاق گلابادی^[۱] و شیخ ابو اسحاق کازرونی^[۲] چیست ایشان فرموده اند دو کس بشهری رسیده اند یکی را سبکبار رسانیده اند و دیگری را منزل بمنزل و اطلاع بر محلات و کویها و خاها داده اند اگر چه هر دو رسیده اند لیکن در علوم و معارف تفاوت بسیارست و از ثانی ابو اسحاق گلابادی خواسته اند. فرمودند بصنوکردی در نماز شام پانصد کس بوده باشند فردا وعظ فرمودند مرا آنجا بسیار بسیار خوب نمود و کس از مردم تاشکند همراه من بودند و نخواستم که ایشان بسبب من آنجا توقف کنند بشهر آمدم و بعد از روز رفتم و یک هفته باشیم آن مسجد اکثر اوقات از اصحاب طاعات خالی نبود.

میفرمودند: تأهل به نیت آن می باید که بار و محنت فقری کشد و خلق خود را مذهب گرداند و هیچ وجه بر وی باری ننهد. خلیفه بغداد با ضعیفه خود جنگ کرد و بعد از گفت و گوی شب بمسجد رفت امام ابو یوسف قاضی را در مسجد دید سبب پرسید امام گفت جنگ خانه سبب است خلیفه گفت من نیز بهمین سبب آمده ام بیایید تا شما را آشتی دهم چون بخانه امام رفتند و ضعیفه امام را نصیحت کردند آن خاتون گفت این امام و این قاضی شما دعوای خدایی میکنند امام را ازین سخن حیرت شد خلیفه پرسید که چون گفت حق تعالی ما را در اصل خلقت معوج و گج آفریده است و ما را نقصان جبلّی هست امام شما میخواهد که راست سازد و تغیر خلق خدا کند و این دعوی خداییست خلیفه نصیحت کردند و ایشانرا آشتی دادند و امام نیز همراه خلیفه رفتند و ایشان را نیز آشتی دادند عفو و مواسا و مسامحه با اهل و اولاد مهم است هر کس را وصف نیکو می باید که در

(۱) ابو اسحاق محمد بخاری گلابادی توفی سنة ۳۸۰ هـ. [۹۹۰ م.]

(۲) ابو اسحاق کازرونی توفی سنة ۴۲۶ هـ. [۱۰۳۵ م.]

شفاعت و حمایت آن باشد یکی از اوصاف پسندیده فتوت است آنست که جان را محتاج بعذر نسازد در آیه کریمه (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ * محمد: ۷) فرمودند حضرت حق سبحانه و تعالی بکمال قوت و قدرت متصف است احتیاج بنصرت عباد ندارد و نصرت حق تعالی عبارت از امثال اوامر و اجتناب مناهی و اتباع رسول و مواظبت سنت است معامله باین طریق سبب اعزاز و احترام او دریافت دولت دنیا و آخرتست.

میفرمودند: در حدیث آمده است (من كان لله كان الله له) کارها برای حضرت حق تعالی کردن و امثال اوامر و اجتناب از مناهی و اتباع صاحب شریعت سبب وجدان رضا و رحمت الهی است مصحفها در خانه ها و تلاوت قرآن با مخالفت فرمان نوعی از استخفاف و سبب لعنت و دوری از رحمتست (ربّ تال للقرآن و القرآن یلعه) دلیل واضح است.

میفرمودند: حفظ نظر از صور محسوسات و قلت طعام سبب کشفها صوری و کثرت وقایع است و بسبب تقلیل طعام در سلسلهای دیگر وقایع بسیارست و بسیارست که سالک را بآن تقیّدی میشود ازین سبب اکابر خانواده^۱ خواجگان بحد وسط در طعام امر و اهتمام فرموده اند و بغیر مقصود التفات نه نموده اند.

میفرمودند: که منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلّم هر صباح که بحجره^۲ از حجرات ازواج می آمده اند می پرسیدند که هیچ طعام هست اگر می بود میطلبیدند و تناول میفرمودند و اگر نمی بود میگفتند (ائی اذا صائم) حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند گویا وجود و عدم طعام را اشارت میداشتند بافطار و امساک یعنی در وقت وجود طعام گویا مطلوب و محبوب حق سبحانه افطار است و در وقت عدم امساک وجود و عدم علامت و اشارتست.

میفرمودند: خدمت مولانا حسام الدین بخاری را از طریقه^۳ خواجگان بهره^۴ تمام بود ایشانرا بتکلیف قاضی ساخته بودند گاهی میرفتم و جایی که ایشان برای فصل

خصوصیت میبودند می ایستادم در حین حکم بسیار حاضر میبودند آثار جمعیت ازیشان بسیار ظاهر بود چشمهای پر حال داشتند هر چند کسی بی مذاق بودی مقید می شد.

میفرمودند: از هری بجانب بلخ می آمدم میان شیرغان و بلخ پای من بسیار آبله‌های بد کرد بتشویش بسیار به علیآباد بلخ رسیدم دوسه روز پیش از عید رمضان بود در مدرسه‌ء باشیدم روز عید مدرس و موالی گمان بردند که من برای طمع رفته ام از مردم چیز طلبیدند و آنچه جمع شد پیش من آوردند من نگرفتم و گفتم راهگذاری ام. آمدن برای این سخن نبود آن مردم از ناگرفتن من در تعجب شدند ایشان فرمودند ناگرفتن رعونتی بود می بایست می‌گرفتم و بفقیری خود صرف می‌کردم.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی در مجلس سید قاسم در آمده سید واصحاب ایشان معلوم نکرده اند که درویش احمد است سخنی می‌گفته اند بعد از تمامی سخن درویش احمد بر خاسته و دست افشانده و گفته: ای مسکین تو کجایی هنوز و بیرون رفته سید واصحاب را اضطراب شده. دانسته اند که درویش احمد سمرقندی بوده میر مخدوم را فرستاده اند هر چند مبالغه کرده درویش احمد نیامده حضرت ایشان میفرمودند غیر آن مجلس بسید ملاقات نکرده.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی در بعض مصنفات خود نوشته بعضی ارباب کشف را ما فی الاستعداد منکشف می‌گردد در استعداد خود مسمی بالمعصیه می بیند چون عصمت بنسبت اولیاء شرط نیست و حکم (لا رادّ لما قضیت) واقع است و از شهود ظلمت عصیان و حجاب آن منقض و مشوش میشود چون یقین و تحقیق میدانند که توبه و استغفار ماحی و مزیل آن ظلمت است می‌خواهند که زود آن صورت وقوع یابد تا باستغفار و توبه ازاله‌ء آن ظلمت کنند و مرتکب میشوند حضرت ایشان فرمودند که شیخ رکن الدین علاء الدوله برین سخن شیخ اعتراض کرده این سخن مردم را دلیر می سازد و ظاهر کردنی نیست

بر آن جماعت. آنست که حفظ احوال خود کنند و خود را از مشوش نگاه دارند.
میفرمودند: وقتی که در هری بودم در خواب دیدم از منزلی میگذرم که
تعلق بشیخ زین الدین داشته است مریدان و اصحاب ایشان مرا دلالت میکنند که
اینجا باشید اینجا نوعی تاریکی و کدورتی داشت آنجا نباشیدم از آنجا گذشتم بجای
رسیدم که بسیار نراحت و خوبی داشت چنین معلوم شد که منزل شیخ بهاء الدین
عمر بوده است دیدم که حوض آبست در غایت صفا و میدانی بسیار وسیع
و حضرت شیخ بر کنار حوض نشسته اند و میخواهند که نماز جمعه گزارند آنجا مرا
بسیار خوب نمود چون بیدار شدم میل ملاقات شیخ بیشتر شد و بسیار پیش ایشان
میرفتم فرمودند چون من بسیار از کلانان و ملازمان حضرت خواجه را دیده بودم
طریقه شیخ زین الدین پیش من بسیار خوب ننمود و طریقه شیخ بهاء الدین عمر
خوب نمود و خود را از مردم روزگار ممتاز نساخته بودند همه روز نشسته بودند هر
کس که می آمد مناسب او حکایتی میگفتند احیاناً چله می نشستند.

میفرمودند: بعضی اکابر علما فرموده اند مقتضای شفقت اسلام و اخوت
دینی آنست که اگر مثلاً دزد هزار دینار شخصی بطریق دزدی برده باشد صاحب
مال را غم آنکه مسلمانی چرا باین معصیت مبتلا شد از غم فقدان آن هزار دینار
بیشتر باشد.

میفرمودند: صاحب قوت القلوب^[۱] از محققان صوفیه نقل کرده که ذات
حق تعالی من حیث هی ممکن الرؤیة نیست حضرت ایشان فرمودند شاید که
قدمای معتزله بهمین معنی گفته باشند که رؤیت ممکن نیست.

میفرمودند: مذهب اهل سنت و جماعت آنست که هر چیزی که واقع است
از خیر و شر همه بارادت و مشیت حق تعالی واقع است لیکن علما خلاف کرده اند
که بنده موافق اراده و مشیت باشد چنانکه از حضرت خضر علیه الصلاة والسلام

(۱) صاحب قوت القلوب محمد ابو طالب مکی مالکی توفی سنة ۳۸۶ هـ. [۹۹۶ م.] فی بغداد

واقع شد از قتل غلام و خرق سفینه با موافق. امر اهل تحقیق بر آنند که اگر اراده و مشیت موافق امرست می باید موافقت کرد والا موافقت امر باید کرد و نمی شاید که موافق باشد اگر چه رضا بقضای حق سبحانه و تعالی واجبست و بعضی که مغلوب بوده اند فرموده اند که موافق اراده می باید بود ایشانرا و درین سخن بسبب مغلوبیت معذور داشته اند و صاحب فتوحات فرموده بنده باید که کسب مقام رضا کند تا برسد بدرجه که ما وقع مراد او شود.

میفرمودند: کسانی که بریاضات و غلبات محبت حجاب ناموس از خود دور نساختند و بآن حجاب ازین عالم رفتند ایشانرا دران عالم از حجاب رهایی نخواهد بود امام حجة الاسلام قدس الله روحه فرموده اند آنها که درین عالم از حجاب ناموس نگذشتند ایشانرا بعد از خلاصی از دوزخ نجات از حجاب ناموس نخواهد بود و نقل کرده اند که جمعی را از نجات دوزخ بر پیشانی نویسند که هؤلاء جهنمیون و امر کنند که ایشانرا ببهشت برند بدر بهشت رسند و نه در آیند و گویند ازین نوشته اهل جنت خواهند دانست که دخول بهشت بعد از خلاصی از دوزخ است و باین صورت راضی نشوند حضرت حق سبحانه بموجب رحمت و کرم فرماید که آنها را محو فرمایند و بجای آن نویسند که هؤلاء عتقاء الله این ستر حجاب ایشان گردد و گویند این نیز دلالت دارد بر آنکه استحقاق عذاب داشته اند ایشانرا آزاد کرده اند و در بهشت نه در آیند حضرت حق تعالی بمحض فضل فرماید که آنها را نیز محو فرمایند و بعد از آن به بهشت در آیند امام فرموده اند اگر آن جماعت در دنیا از اذواق محبان بهره مند می بودند هرگز راضی نمی شدند که نام محبوب از جبین ایشان دور شدی بلکه چندان ذوق و خوشدلی می داشتند که هرگز یاد نعیم بهشتی نمیکردند.

میفرمودند: مشایخ ترك مثلی دارند حاصل آن مثل آنکه نماز را قضا هست صحبت را قضا نیست مراد از صحبت نه آنست که جمعی نشینند و هر چه خواهند

گویند و کنند مقصود از صحبت آنست که در کلام بعضی اکابر واقع است که (اصحبوا مع الله) صحبت عبارتست از دوام حضور مع الله و صرف انفس بر نعت حضور و آگاهی. وقتی که صرف مجموع انفس بر نعت حضور و آگاهی ماند بس اگر نفسی باین انفس باین نعت مصروف نشود وارجاع او ممکن نی واین آگاهی در نفس ثانی نیز شرط پس آنچه فوت شده باشد آنرا قضا نباشد.

میفرمودند: مولانا اسماعیل از فرکت بتاشکند آمده بود بجهة مهمی اینجای ما مهمان شد او مرد شوخ بود ازین جهة که پسر خدمت مولانا سیف الدین بود وایشان از اصحاب حضرت خواجه بودند با او در مقام تفقد و رعایت شدم و سخنان حضرت خواجه و اصحاب ایشان مذکور شد و بھر تقریب بعضی سخنان دیگر گفته شد او را نسبت خوب و جمعیتی حاصل شده بوده است در سحر بطریقه مقررہ کوزه آب بجهة طهارت آوردیم و بعد از ساعتی چنانچه معهود است آمدم مولانا اسماعیل را منقبض دیدم سبب پرسیدیم گفت در خواب دیدم که باز سفید در دست داشتم و مرا بآن بسیار محبت بود از دست من پرید چون از خواب بیدار شدم ملول و منقبض شدم من گفتم خواب معبر بآنست که شمارا نسبت خوب حاصل شده بوده است چون در خواب رفتید آن نسبت نماند بسبب آنکه چیزیت که باو کسب معارف و حقایق میتوان کرد در صورت باز که از اسباب صید است دیده شده غمگین مشوید شاید که باز بدست آید و چنان کردیم که او را در مجلس جمعیت و نسبت خوبی حاصل شد او بعد ازان دایم اینجای ما می باشید و جمعی دیگر نیز می بودند بضرورت بایست بکفایت ما یتحاج ایشان اشتغال نمود و در باب زراعت و سر انجام آن سعی و اهتمام نمود تا جمعی توانند که بفراغت مشغول باشند و سبب اشتغال بدنی و تحصیل آن این معنی بود.

میفرمودند: در طریق خواجگان همت و خاطر مصروف آن می باشد که مقتضای وقت چیست ذکر و مراقبه و قیست که در آن وقت خدمتی نباشد که

راحتی بمسلمانی رسد خدمتی که سبب قبول دلیست بر ذکر و مراقبه مقدم است (اللّهُمَّ وَفَّقْنِي بِمَحَابِ اَعْمَالِكِ) که در دعوات مأثوره واقع است بجهت آنست که ارادت و مشیت در هر وقت مقتضی امریست و وقوع آن امر دران وقت محبوب حق است سبحانه پس بضرورت توفیق اشتغال بآن عمل باید طلبید وقت باشد که عمل بر نماز که فریضه است مقدّم باشد مثلاً وقتی که کسی در آتش می افتد و میسوزد یا در آب غرق میشود فرض وقت تخلیص اوست نه گزاردن نماز.

میفرمودند خدمت سید قاسم به نسبت یکی از پادشاه زادگان میگفتند بد نابرخورداریست در خلوت از حق سبحانه هیچ شرم ندارد.

میفرمودند: میرزا الغ بیگ در وقتی که خانه چینی ساخته بودند دعوتی عظیم فرموده و جمیع اکابر را طلبیده اند خدمت خواجه عصام الدین و همه دانشمندان حاضر شده اند برسم جنگیزی دران مجلس قدحهای شراب حاضر کرده خدمت سید عاشق شنیده اند که این نوع مجلسی است مردم خود را طلبیده اند و وصیت کرده و از اصحاب بحلی طلبیده و بعد ازان پیش میرزا الغ بیگ رفته و گفته که این چیست که تو میکنی و از حق سبحانه شرم نمداری و بسیار سخن را درشت گفته اند میرزا الغ بیگ گفته که من بدتر از فرعون نیستم و تو بهتر از موسی و هارون نیستی حق تعالی آن دو پیغامبر خود را میگوید (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّیْنَا * طه: ۴۴) تو چرا بمن درشت میگویی خدمت سید گوش گران تر بوده است نشنیده اند فرموده است او را بیرون برید و گردن او را بندید خدمت خواجه عصام الدین شفاعت کرده اند میرزا گفته اند وقتی که در حمام شما مجمعی شده بود و او درشتها گفته بود شما رنجیدید و در عزل او اهتمام کردید حالا چرا در خواست میکنید خدمت خواجه فرموده اند حوصله پادشاهان مناسب حضرت ایشانست و حوصله رعایا مناسب ایشان مناسب حوصله ما آن بود و خدمت مولانا محمد خوافی میگفته اند حضرت خواجه عصام الدین و سائر دانشمندان دران مجلس

حاضر بودیم با وجود شیشه های شراب حاضر ساخته بودند حضرت ایشان فرمودند میرزا الغ بیگ با وجود دانایی در اتباع رسوم جنگیزی باین نوع مبالغ بود احوال پادشاهان عصر بنسبت محلّ حمد و شکر ست.

میفرمودند: حضرت شیخ سعد الدّین هموی قدس الله روحه در آیه (لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * القصص: ۸۸) فرموده اند حکم سه حرفست از سه کلمه مأخوذ حا از حیات و کاف از کل و میم از موجود یعنی که (حیات) (کل) (موجود).

میفرمودند: اکابر صوفیه رضوان الله علیهم اجمعین فرموده اند کسی که پیش جمعی می آید می شاید که برای او بر نخیزند اگر ازین صورت کبر و تحقیر نفهمد ورنجد و ناخاستن را شرط دیگرست یکی آنکه باعث کسل نباشد دوم تکبر اگر ناخاستن بسبب کسل و تکبر باشد البته البته تکلف کنند و برخیزند و بتکلف وصف مذموم که کسل است دفع کنند و تکبر بمراتب مذموم ترست اهتمام باید کرد که آن نیز نماند پس بر هر تقدیر سعی و اهتمام نماید و برخیزد و اگر باعث خاستن آنست مردم او را کاهل و متکبر نگوید این نیز بد مذموم است یابد دفع کرد باعث خاستن باید که تعظیم و احترام برادر مؤمن باشد و دلجوی او موافقت مؤمنین و آنچه منقولست که صحابه و سلف ما برای یکدیگر نمیخواستند بجهت آن بود که ترك ناخاستن پیش ایشان الم ورنجش نبود و ازان صورت تحقیر و کسل بخاطر ایشان نمی آمد و کسل و تکبر نیز نبود و ملاحظه حدیث (انا و اتقیاء امتی براء من التکلف) باعث ترك خاستن بود فقیری از ملازمان حضرت ایشان مدت دوسه ماه اسبی سفید سواری شد حضرت ایشان فرمودند ملاحظه در سواری باین رنگ اسب چیست آن فقیر گفت اتفاقیست واسب دیگر مناسب سواری نبود حضرت ایشان فرمودند شیخ بهاء الدین عمر مدت مدید بر اسب سفید سوار شدند یکی از مخصوصان حضرت شیخ گفت اختیار این رنگ سفید بسبب آنست که در بعض تجلیات صوری چنین مشهود خدمت ایشان شد.

میفرمودند: هیچ وقت شیخ بهاء الدین عمر برای دفع ظلم و ترویج شریعت پیش میرزا شاهرخ و امراء او نرفتند بایستی که شریعت پیغامبر را بر سر خود گرفتندی و بآداب تمام پیش میرزا شاهرخ و امرای او رفتندی در این صورت چه خبایا ناموسی است آب روی و ناموس در تعظیم و احترام شریعتست خدمت شیخ زین الدین نیز نرفتندی اگر گاهی مهمی شدی روز چهار شنبه که آمدن میرزا شاهرخ بخواجه ابو الولید مقرر بود صباح آن روز بمزار میرفتند چنانچه نماز بامداد آنجا میگزاردند و سخنی که داشتند میکنند هیچ وقت معلوم نشد که مهمی کلی سر انجام شده باشد خدمت شیخ بهاء الدین عمر نیز شخصی را پیش میفرستادند برای بعضی مهمات که او را موزنیت نبود و رعایت آداب چندانی نداشت در بازار و گویچه‌های هری اسب بتعجیل میراند مردم او را ایلچی شیخ میکنند برای قضایا و مهمات مردم آن شخص میرفت ایشان نمیرفتند.

میفرمودند: رؤیت اکابر از جمله شرف و فضایل است منقولست که بزرگی از اولیا بیکی از اولیا ملاقات کرد در راهی در حین رفتن و نشستن ایشانرا تقدیم میکرد ایشان پرسیدند بچه فضیلت فرمودند بسبب آنکه شما جنید را دیده اید و من ندیده ام در فوت حافظ شیخ ابو سعید رحمه الله فرمودند که در فوت خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی حضرت خواجه ابو النصر وعظ گفته اند و فرموده که خدمت خواجه در همسایگی بودند در حمایت و برکت ایشان بودیم حالا ایشان رفتند محل ترس است شیخ ابو سعید نیز درین همسایگی مستغفر بودند و مادام که در میان جمعی استغفار است بلا و عذاب مندفع است استغفار نه آنست که بزبان گویند استغفر الله استغفر الله بلکه می باید که اعمال و اقوال او همه استغفار باشد.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین گفتند به حضرت خواجه پارسا رفتم و گفتم حضرت خواجه قدس الله روحه در باب احیا و ابقاء طریقه بسیار بسیار سعی و اهتمام نمودند حالا شما چرا در این باب اهتمام نمیفرمایید فرمودند وقتی که

کمال تصرف و تأثیر حضرت خواجه بخاطر می آریم شرم میداریم این سخن که ایشان فرمودند جواب نبود ولیکن من حجاب کردم که باز درین مجلس گویم که جواب نیست کَرّت دیگر آمدم و گفتم من سخنی بعرض رسانیده بودم و شما آن نوع جواب فرموده بودید پیش شما معلوم است که آن جواب نبود ایشان فرمودند آنچه واقع است این صورتست که هیچکس پیش برای این غرض نیامد و شخصی را نام بودند اولاد صوفی محمد دانشمند و گفتند او مدتیست که پیش ماست و مردم را عقیده آنست که او برای این مقصود باشیده و او را حالتی و جمعیتی هست غرض باشیدن او این معنی نیست او ازین احوال خالی است.

میفرمودند: اکابر خلاف کرده اند که عمر عبد العزیز فاضل است یا حضرت اویس قرنی بعضی تفضیل ایشان میکرده اند بیان زهد و ورع و کثرت عبادت و اتباع سنت کرده اند جمعی دیگر که تفضیل عمر عبد العزیز میکرده اند گفته اند که مجموع این اوصاف عمر عبد العزیز را بود و زیادتى فضیلت آنکه با وجود خلافت و اقتدار بر کمال زهد و ورع رعایت کرد آنجماعت گفتند اگر اویس نیز مرتبهٔ خلافت داشتی او نیز رعایت میکرد و این جماعت در جواب گفتند فرقت میان آزموده و نا آزموده.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی نوشته اند هجیرا دوام ذکرست در خواب و بیداری و مادام که کسی در طریق ذکر باین مرتبه نرسد او را صاحب هجیر نگوید.

میفرمودند: امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله روحه فرموده اند بیداری دل را درجاست و بیداری دل میسر نیست بی اقتصاد و اقتصاد دوام ذکر است در نوم و یقظه.

میفرمودند: اول کَرّت که بمرو رسیدم شبی در مزارات بودم صبح بطرف بازار آمدم بازار مرا بسیار خوب نمود دیدم که در میان بازار دیوانه نشسته است در پیش خود آتشی میسوخت مکیف بود ظاهراً آن خوبی و حسن اثر نسبت او

بود این سخن ازو یاد دارم ع: با غم خوشیم و منت شادی نمیکشیم
فرمودند بسیار دیوانهٔ مقبول بود

میفرمودند: سفر خوبست کسی را که یکی از دوکار تواند کرد قوت
توکل داشته باشد توکل کند و این بسیار مشکل است یا قوت کسب، بی این دو
قوت سفر نشاید زیرا که منجر بطمع میشود و سؤال و این هر دو صفت بسیار بی
عاقبت است.

میفرمودند: تکبر بسیار بی یمن است آخر او مذلتست و خواری حتی که
بسیاری از پادشاهان با وجود شوکت و اقتدار بسبب تکبر بسیار ذلیل شده اند
مناسب آنست که هر کس را بقدر مرتبهٔ خود رعایت تواضع کند (من تواضع لله
رفعه الله) مقررست.

میفرمودند: پادشاهان مظاهر اقتدار و حکم حضرت حق سبحانه می باید که
در اقتداری و حکومت مستقل باشند تا بر وجه اتم مظهر باشند در امر سلطنت
شرکت نقص و عیب است یکی از پادشاهان نوشته بودند بر ضمیر منیر خبیر
روشن خواهد بود دریافت سعادت صوری و معنوی بمقدار قهی شدنست از
مرادات عاجله.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه نوشته اند جمیع مخلوقات
مظهر (لیس کمثله) اند یعنی هر یک را به الامتیاز هست از جمیع وجوه و جهات
مانند یکدیگر نیستند.

میفرمودند: بعضی اکابر طریقت قدس الله ارواحهم نئی و رباب و امثال آن از
چیزها که در مجلس فساق مستعمل نیست که در مجلس ایشان باشد بلکه از
مستحسانات شمرده اند بسبب آنکه محبت حق سبحانه در جبلت روح مستکن
و پوشیده است و چون ارواح را بحسب فطرت باآوازه‌های خوش و نغمات موزون
مناسبت و شیفگی بسیار است در وقت شنیدن حجابی که عارض آن حقیقتست

مرفوع میشود و آن محبت که در جبلت روح است نرسیده است ظاهر میگردد مقصود از همه عبادات و ریاضات ظهور این محبت است بلکه برای ملاحظه و تربیت بعضی مبتدیان مشایخ ارتکاب کرده اند لیکن آنرا شرائط است یکی آنست که در مجلس، ارباب هوا نباشند و جوانان خوب صورت که رؤیت ایشان سبب فتنه شود نباشند و امام حجة الاسلام قدس الله سره فرموده اند اگر کسی را از کنیزك و منکوحه خود ملالت و نفرت شده باشد چون انس و الفت میان هر دو منکوحه شرعا مطلوبست اگر آوازه‌های خوش شنود باین ملاحظه که میان ایشان محبت و ارتباط بیشتر شود شرعا مستحسن است و مذهب امام شافعی رضی الله عنه آنست که از مزامیر آنچه مستعمل در مجلس فساق نیست واز ابریشم نیست شنیدن مباح است همچون دف و نی ورباب که آنرا شاهین میگویند منقولست که شیخ جنید قدس الله روحه شنیدند که یکی از بزرگان در نواحی شام فوت شده وازو کنیزکی مغنیّه مانده از بغداد بنواحی شام رفتند وآن کنیزك را بنکاح آوردند و مراجعت نمودند استماع مزامیر پیش اکابر ما تقدم اصلی معتبر بوده است فقیری را کسری واهانتی رسیده بود ازین سبب بسیار بیحضور و متألم بود بی آنکه صورت بعرض رساند جانب او التفات نمودند وخواندند بیت:

در زمین مردمان خانه مکن * کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکئی تو * کز وجود اوست غمناگی تو

فقیری بطریق رابطه مشغول بود و بسبب دوام اشتغال بسیار متأثر واز لوازم آن طریق مشوش و متألم بشرف نظر و خطاب مشرف گردانیده.

میفرمودند: بعض اکابر صوفیه گفته اند مراد از صراط مستقیم که در فاتحه واقع است وحدت ذاتی است شروع بتفسیر وحدت ذاتی نموده بودند بنابر قصور فهم حاضران فرمودند معنی و شرح این سخن پیش من ظاهر نیست لیکن پیش من آنست که مراد از صراط مستقیم محبت ذاتی است وقتی که حق سبحانه بمحض

عنایت بنده را شرف محبت ذاتی ارزانی فرمود و دل آن بنده از ماسوای حضرت او
رمید و محبت آن حضرت جلّ و علا مستولی شد بی آنکه اوصاف ملحوظ باشد
امید است که معنی و حقیقت وحدت ذاتی نیز منکشف گردد و بتقریب (جف
القلم بما هو کائن) فرمودند در مثنوی مذکورست که از نوشتنهای قلم آنست که
هر که در دل مسلمانی غم کارد غم بردارد اگر شادی کارد شادی بردارد
خدمت مولانا علی مدرس رحمه الله از حضرت ایشان بر سبیل استفسار و استبصار
پرسیدند وقتی که بزرگی بأمری میفرماید ادب واولی امتثالست یا اتباع آنچه پیش
این مأمور احسن واولی نماید و فرمودند که در حدیث واقع شد که امیر المؤمنین ابو
بکر رضی الله عنه باصحابه نماز میگزارند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وعلی آله و سلم آمدند و اقتدا کردند چون ایشان واقف شدند که حضرت رسول
آمدند خواستند که امامت بآنحضرت گذارند ایشان اشارت فرمودند که نماز تمام
کن نه ایستادند آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله و سلم پیش رفتند و نماز تمام
کردند بعد ازان صدیق را گفتند چرا نماز تمام نکردی گفت پسر ابی قحافه را چه
حد آنکه در پیش رسول خدا ایستد آنحضرت علیه الصلوة والسلام هیچ نگفتند
و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منقولست در صلح حدیبیه عهدنامه می نوشتند
نوشته بودند که هذا ما قضی محمد رسول الله یکی از کفار که متصدی صلح بود
گفت مارا معلوم نیست که محمد رسول الله است اگر معلوم می بود مخالفت
نمیکردیم حضرت رسول امیر المؤمنین علی را فرمودند که نوشته را محو کن ایشان
گفتند من محو نمیکنم آنحضرت خود محو کردند بعد ازان امیر المؤمنین علی را
فرمودند نویس (هذا ما قضی محمد بن عبد الله) بعد ازان که امثال این واقع است
ادب کدام باشد بر سبیل تواضع و استبصار پرسیدند و گفتند مدتیست که میخواهم
این سخن بعرض رسانم حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند رأی شما عالیست
هر نوع که بخاطر شریف رسد سخن آن خواهد بود خدمت مولانا علی فرمودند

آنچه بخاطر شریف رسد عنایت فرمایند احق واولی است حضرت ایشان فرمودند حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه فرموده اند در قصه ابو هریره رضی الله عنه که مأمور شده بوده اند (زر غبا تزدد حباً) وگشتن بر عقب ستون حنانه وگفتن که بیش طاقت ندارم یا رسول الله رسول الله فرموده اند اگر ابو هریره امثال امر کردی بهتر بودی هر چند ابو هریره مغلوب و معذور بوده باشند بنابر وقوع (مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ * الحشر: ۷) اولی واهم امثال است و عدم امثال بسبب مغلوبی موجب مؤاخذه نیست. در مصاحبت و ملاقات خضر و موسی صلوات الله علیهما بعد از گفتن موسی (اِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي * الکهف: ۷۶) حضرت خضر مفارقت نمودند چون خضر دانسته بودند اقوال موسی ناشی از مقام نبوتست و احکام انبیا علیهم الصلوات واجب الاتباع. منتظر میبودند که اگر سؤال واقع شود بمقتضی نمی عمل نموده مفارقت کنند بعد از وقوع سؤال امثال قول (فلا تصاحبنی) واجب داشت وگفتند (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ) از این سخنان معلوم میشود که امثال امر اولی و افضل است در مرض اخیر پیش انتقال بدوازده روز در آیه کریمه (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ * الحجر: ۹۹) فرمودند بعض اکابر فرموده اند که بعد از حصول یقین انکشاف ذات عبادت مضاف بانسان نیست مضاف بحق است سبحانه مثل (ما رمیت اذ رمیت) و فرمودند چنین گفته اند که در علم الیقین و عین الیقین بقیه هست اما در حق الیقین هیچ بقیه نیست فرمودند درین سخن رد زعم ملاحظه است خذلهم الله گمان برده اند که بعد از حصول یقین تکالیف مرفوع است.

میفرمودند: در عبادت بصریحه استناد واقع نشده یعنی گفته اند ما عبادت اذ عبادت ولكن عبد بجهة آنکه مقام عبادت مقام تذلل و خضوع و انکسارست و این شایستگی استناد ندارد.

میفرمودند: مواهب ما مکاسب مخوف اند هیچ کسب بی موهبت نیست

یعنی البته بر کسب موهبتی قربت است هیچ موهبت بی کسب نیست یعنی البته موهبت باعث کسب است.

میفرمودند: حضرت خواجه عبد الخالق قدس الله روحه فرموده اند در خلوترا بند در صحبت را گشای در شیخی را بند در یاری را گشای در عشر اخیر ذی القعدة سنه ثمان وثمانین وثمانمئة در تاشکند بمزار حضرت شیخ خواند رفته بودند پرسیده شد که از نقل حضرت شیخ چند سال شده است فرمودند مدت شصت و پنج سال است که خدمت خواجه داود نقل فرموده اند و ایشان در نقل حضرت شیخ هفده سال بوده اند و مدت عمر خواجه داود هفتاد و پنج سال بود چنانچه دران سال ثمان وثمانین وثمانمئة صد و سی سال بوده باشد.

میفرمودند: که صاحب کشف المحجوب گفته است جمله محققان مجاهده را سبب مشاهده گفته اند و سهل ابن عبد الله تستری^[۱] رضی الله عنه مجاهده را علت مشاهده گفته است و طلب را در کار حق سبحانه تأثیر عظیم اثبات کرده و وی زندگانی دنیا را در طلب فضل نهد بر حیات عقبی در حصول مراد.

میفرمودند: معنی طلب آنست که شهباز دل خواهد که قفس ناسوتی شکند و عروج بجانب علوی کند در حدیث (اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه) فرمودند حسان الوجوه عبارت از حقایق ذاتی است که از تصرف هوا و طبع مصون و محفوظ باشند.

میفرمودند: معامله بمسلمین بر نهجی می باید که اگر باو آن نوع معامله کنند در تشویش نشود که مقرر داشته اند که عالم بمثابه کوه است هر نوع سخن و آواز که ظاهر میشود صدا تابع آنست اگر حمد و مدح میگوید همان شنود و اگر دشنام خواری میگوید بعینه می شنود **مصراع:**

عالم چو کوه و جمله اعمال ما صداست

(۱) سهل بن عبد الله تستری توفی سنة ۲۸۳ هـ. [۸۹۶ م.] فی بصره

میفرمودند: خدمت سید قاسم گفته اند از موالی دو کس را دیدم که ایشانرا مذاق صوفیه بود یکی مولانا جامی^[۱] دوم مولانا ناصر بخاری.

میفرمودند صاحب فتوحات نوشته اند استدراج به نسبت عوام ارداف نعم است با وجود مخالفت و بنسبت خواص ایفای حالتست با وجود ترك ادب.

میفرمودند: شیخ رکن الدین علاء الدولة بر این سخن فتوحات نوشته اند صدقت ایها التحریر الفاضل الخبیر قد کان من جملة نصرانی عالم له مکاشفات کونیه مع مخالفة شرعیه.

میفرمودند: کسی که در مجلس خود را بتوجه و مراقبه ممتاز میگردانید یا سر خود پست می ساخت بسیار مکروه میداشتند و زجر و منع میکردند و میگفتند عزیزانی که ما دیدیم سرخ و زرد شدن نمیدانستند و تغییر احوال نداشتند خصوصا خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی لیکن ایشان را انغماس بود.

میفرمودند: اولیارا متصرف میگویند بآن معنی است که مظهر تجلیات اسماء الحسنی اند آثار تجلیات الهیه را در دل جای میدهند و بموجب آن اتصاف دارند حضرت رسول صلی الله علیه وعلی آله و سلم فرموده اند (بعثت لاقم مکارم الاخلاق) تتمیم و تکمیل مکارم اخلاق که معانی و مدلولات اسماء حسنی است بی اتصاف نخواهند بود بتقریب اضطرار سلطنت شعاری و هجوم مخالفان میفرمودند حضرت نبی صلی الله علیه وعلی آله و سلم دعا کردند و طلبیدند که حق تعالی تأیید دین ایشان کند بایمان عمر یا بایمان ابی جهل و بعد ازین دعا عمر مسلمان شد منقولست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شکر میگفتد و میگریستند که اگر ابی جهل و عمر میگفتند چون می کردم و حال عمر چون می بود یعنی آنکه اول مذکور میشد استجابت به نسبت خواست بود.

میفرمودند: پادشاه مستجاب الدعوة خواهد بود او نیز بنسبت خود و ملک

(۱) مولانا عبد الرحمن احمد نور الدین جامی توفی سنة ۸۹۸ هـ. [۱۴۹۳ م.] فی هرات

پادشاهی خود دعا کند چه شود بتقریب ظلم و تعدی سلاطین و حکام میفرمودند حکام بمثابه تازیانه اند ایشان برای تأدیب رعایا و مسلمین حاکمند يك اسب بیست تازیانه را کهنه و تاسیده می سازد باید که از روز زوال اندیشند و ملاحظه احوال رعایا کند که بحسب حقیقت سبب وصول سعادت سلطنت و حکومت رعایا و فقرا اند.

میفرمودند: منقولست که موزه یکی از بزرگان را موش سوراخ کرد ایشان میگریستند از ایشان پرسیدند که بسبب موزه میگیرند گفته گریه بجهت موزه نیست از جهت تسلط موش است جریمه از من صادر شده که بآن سبب موش مسلط گشته است بتقریب استیلاى ظلمه و تحمیلات این سخن نقل میفرمودند.

میفرمودند: هر که بر ربص غم طالع شد او را آن طرف غیر غم هیچ نیست بیت: غم چو بین در کنارش کش بعشق* از سر ربوه نظر کن در دمشق

میفرمودند: در حدیث واقع شده است که (انّ من اعظم الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر او حاکم جائر) بنابر آنکه انصب تعمیم حکم است ظاهر آنست که کلمه (او) از جمله حدیث است نه شك راوی.

میفرمودند: امام غزالی قدس الله روحه فرموده اند هر که درین عالم بسبب کمال محبت و وله از جمیع قیود رهائی یافت نجات کلی دران عالم او راست و هر چه در این عالم دور نشد دوزخ مزیل آن نیست چنانچه در احوال طایفه که بعد از خروج دوزخ برپیشانی ایشان نوشته باشند (هؤلاء جهنمیون وهؤلاء عتقاء الله) که مذکور شده آن طایفه راضی نشوند که اگر ایشانرا به بهشت روند امام قدس الله سره فرموده اند که اگر ایشانرا از موجبات حب شعوری و خبری بودی هرگز راضی نمی شدند که آثار فرمان محبوب محو شدی فکیف که اعظم اسماء حسنی پس معلوم میشود که آثار که موجب ذاتست و درین جهان زائل نشده بهیچ عقوبت از عقوبات دور نمیشود.

میفرمودند: صاحب فتوحات نوشته است در شب معراج که حضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله وسلم از آسمانها رجوع فرمودند بأرضین نزول کردند جمعی از افراد را دیدند پرسیدند کار شما چیست گفتند ما بزراعت مشغولیم آنچه حاصل میشود جمع میسازم وبقدر احتیاج میگیرم وهرکرا حق سبحانه تقدیر کرده ازان منتفع میشوند.

میفرمودند: حق سبحانه بر موسی علیه السلام وحی فرستاد که امت خود را گوی که مرا یاد بکنند که سنت من برین رفته است که هر که مرا یاد کند من او را یاد کنم و اگر با وجود مخالفت وعصیان مرا یاد کند من ایشان را بلعن یاد کنم ودرین آیه که (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً * البقرة: ۳۰) میفرمودند بعضی اکابر فرمودند داود است صلوات الله علیه چنانچه صریح آیه (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ * ص: ۲۶) دلالت دارد و بعضی دیگر فرموده اند مراد ماهیه نوعیه انسانیه که مظهر جمال ایشان است وکل اوصاف ازو ظاهر.

میفرمودند: از صغر سن یاد دارم که میگفتند حدیث قدسی است که حضرت حق تعالی و تقدس فرموده است که هر که محتاج بطهارت باشد و طهارت نسازد فقد جفائی و اگر طهارت سازد و نماز نگزارد هم جفا کرده باشد و اگر نماز گزارد و از من چیزی نطلبد بر من خود جفا کرده باشد و اگر دعا کند و چیزی نطلبد و من ندهم من بر وی جفا کرده باشم.

میفرمودند: چنین شنیده ایم که بعد تشهد نماز این دعا می باید گفت (اللهم اغفر لی ولوالدی ولاستاذی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات اللهم ارزقنی علما نافعا و عملا صالحا).

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند کسی شیخی میتواند کرد که قدرت داشته باشد که بوصف محبت در باطن مرید تصرف و تأثیر کند تا مرید را بجدبه و آتش محبت از اوصاف او گذرانده.

میفرمودند: شیخ زین الدین خوافی احوال و واقعات خود پیش خدمت مولانا رکن الدین خوافی عرض کرده بوده اند بعد از آنکه شیخ زین الدین در هری بارشاد مشغول شده اند خدمت مولانا رکن الدین پیش ایشان پیغام کرده اند آنچه ما از احوال و واقعات شما دانسته بودیم شمارا مرتبه ارشاد و شیخی نمی شاید چرا باین طریق مشغول شده اید شیخ در جواب گفته اند احوال ما در آن وقت آن بود بعد از آن ریاضت و مجاهدات کشیدیم حق سبحانه عنایت فرمود و باین درجه رسانید.

میفرمودند: میرزا سلطان ابوسعید را گفتیم چون عنایت شما همراه ماست و اجازت ملازمت داریم چه خوش بودی که مهمات مسلمانان بی گفتن ما سر انجام شدی چون عنایت نمیفرمایید وی گفت سر انجام نمیشود ما در تصدیع عرض معذوریم.

میفرمودند: صاحب تعرف از ابوبکر قحطی نقل کرده است که روح چیزی است که هرگز در تحت ذل امر تکوینی ندر آمده یعنی حادث نیست بتقریب دو آیه (فاستقم كما امرت) و (اهدنا الصراط المستقیم) میفرمودند استقامت عبارتست از طریق وسط که پاک و مطهر باشد از افراط و تفریط یعنی باید سعی و اهتمام نماید که سایر افعال و اقوال بر صراط مستقیم باشد یعنی از افراط و تفریط مژده باشد اهتدا باین طریق میسر نیست مگر انبیا و اولیا را لطف و قهر و قبض و بسط و صمت و کلام و غیر آن همه بر طریق وسط باید و از جهة صعوبت و دشواری این طریق آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم فرموده اند (شیئتی سورة هود).

میفرمودند: شیخ جنید قدس الله روحه فرموده اند (الایمان بطریقنا هذا ولایة) یعنی سبب ولایة و قربست در وقتی که مولانا خواجه علی را برای مصالحه ببلخ میفرستادند فرمودند دل خود را دل من ساز و زبان خود را زبان من هر چه بخاطر رسید بگوی.

میفرمودند: اگر چه مقرر شده است که همه کائنات مظاهر اوصاف الهی اند اما وصف مظهریت در پادشاهان بیشتر است تا غایتی که پادشاهان را مظهر امر

تکوینی گفته اند امر تکوینی امر بی واسطه را گویند چون حصول مرادات ایشان بوسیله بسیار ومدت تدریجی موقوف نیست وزمان مدید از ارادت مختلفه نسبت مظهر امر تکوینی گفته اند ازین حیثیت کمال خضوع وانکسار ورعایت آداب بر وجه اتم واجب و لازم باید داشت.

میفرمودند: بکرات از خدمت مولانا نظام الدین شنیدم که میگفتند در مجلس طعام اگر بزرگی یا مقدمی باشد پیش ازیشان دست بطعام بردن ترك ادبست مگر وقتی که نان حاضر شد وادب آنست که انتظار نان ندهند فی الحال مشغول شوند منتظر بزرگ و مقدم نباشند در آیه (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاَقِمُْوا الصَّلَاةَ * البقرة: ۸۳) میفرمودند بعضی اهل تفسیر گفته اند مراد از (حسن) ذکر حضرت رسالتست صلی الله علیه وعلی آله وسلم سابق آیه در شان نصارا است چون ایشان کتمان ذکر وفضائل آنحضرت میکردند مأمور شدند بنشر مناقب و ذکر اوصاف و نعوت آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم.

میفرمودند: تجرید عبارت از قطع علایق صوریست و تفرید عبارت از قطع معنوی اختیار تجرید برای حصول تفریدست.

میفرمودند: پیش از وصول بمقام کمال و تمکین بی ضرورت سخن نمی باید گفت مقام تمکین عبارت از آنست که حضور و آگاهی وصف ذاتی دل شده باشد که هیچ وجه زایل نشود مثل بینائی و شنوایی که وصف ذاتی باصره و سامعه است اگر حضور و آگاهی درین مرتبه باشد سخن گفتن رواست منقولست که همچنان که دل را می میراند سخن گفتن مردمی را که بمقام کمال نرسیده است سبب موت دل است.

میفرمودند: خدمت سید عاشق میگفته اند الحمد لله در مخالفت است و آن خود پرسیدم بتقریب بی رعایت و مدهانت اکابر سمرقند خدمت سید این سخن میگفته اند حضرت ایشان استحسان ورقت. وهم از خدمت سید نقل میکردند

که به نسبت بعضی مردم که از سعی در امری بهره نداشته میگفته اند مدتی کفچه زدی حلوا گو.

میفرمودند: خدمت سید عاشق میگفته اند هر که عقیده داشتیم که بد است بعد از تفحص و تحقیق بد بود وهر که عقیده نیکی داشتیم بعد از تفحص واستقصا او نیز بد بود.

میفرمودند: صاحب فتوحات نوشته است که (النَّارُ بطبیعتها لا تقبل خلود موحده لله) روز دو شنبه ششم ماه ذی الحجة سنه احدی وتسعين وثمانائة در آخر وقت نماز دیگر خدمت مولانا قاسم رحمه الله فوت شدند بعد از نماز شام بملازمت رسیده شد حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز رقت کردند واعمال پسندیده و اخلاق حمیده ایشان گفته وفرمودند که در تجرید مثل نداشت مارا حالا که ماند ولحه سکوت کردند وفرمودند اشتغال بذکر از توجه اولی مینماید امام غزالی قدس الله روحه فرموده اند سلوک یعنی سیر الی الله بی اعراض واقبال میسر نیست کلمه (لا اله الا الله) ترجمه اینست.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی میگفتند در مرض اخیر حضرت خواجه قدس الله روحه بملازمت ایشان رسیدم ایشانرا حالة نزع بود چون مرا دیدند فرمودند علا! سفره پیش آر و طعام خور وایشان مرا همیشه «علا» میگفتند بنابر فرموده ایشان امثال نمودم ودوسه لقمه خوردم بسبب مرض وآن حالت نتوانستم طعام خورده وسفره را جمع کردم باز چشم گشادند دیدند که سفره بر داشته ام فرمودند علا! سفره را بیار و طعام خور چند لقمه دیگر خوردم وسفره بر داشتم باز دیدند که سفره جمع ساخته ام فرمودند سفره بیار و طعام خور طعام را نیک می باید خورد وکار را نیک می باید کرد تا چهار کورت چنین فرمودند در آن زمان جمعی از ملازمان واصحاب را خاطر مشغول می بوده است که حضرت خواجه کدام از مارا اجازت ارشاد فرمایند وتریت فقرا بکه مفوض

شود حضرت خواجه را باین خاطر اشرافی شده فرموده اند درین وقت مرا چرا تشویش میدید این امر بدست من نیست هر وقت که حق سبحانه شما را بآن حالت مشرف گرداند این حالت حاکم است شما را خواهد فرمود بعضی فقرا را ترغیب بزراعت و کسب میکردند فرموده اند جماعتی افراد که در معارف الهیه با قطب برابرند و ایشانرا در معرفت هیچ یکی از قطب نیست بکسب اشتغال می نمایند تفاوت میان ایشان و قطب آنست که مصالح عالم منوط برآی و تدبیر قطب است و ایشان در مهمات عالم هیچ دخل نمیکند.

میفرمودند: گفته سید قاسم است بیت:

قضا دستیست و پنج انگشت دارد * چو خواهد از کسی کامی بر آرد
دو بر چشمش هد دو نیز بر گوش * یکی بر لب هد گوید که خاموش
میفرمودند: در فتوحات مذکور است که آخر مولودی که در عالم متولد شود در جنین باشد ضعیفه بیك شکم دو فرزند بیارد یکی پسر و یکی دختر آن پسر بر قلب شیث باشد هر چند سعی نماید خلق را بطریق هدایت و صواب دلالت کند کس قبول نکند بعد از تولد آن دو فرزند با وجود آنکه نکاح در میان مردم بسیار باشد هیچکس را فرزند نشود همه نسا عقیم شوند بعد از آن قیامت شود.
میفرمودند: بعضی اکابر در تعریف محبان گفته اند عالم که عبارت از ماسوی الله است بمثابه فردی از افراد انسانی است و جمع افراد انسانی بمثابه چشم و محبان بمثابه مردم چشم.

میفرمودند: شیخ در فتوحات نوشته اند که وقتی که مبلغ امری میرساند حاضر و ناظر است که بامر تکوینی در باطن آن شخص چه موجود میشود اگر چنانچه اِباء و عناد ظاهر میشود حکم است بشقاوت وی و اگر قبول و امتثال موجود است حکم سعادت اوست مردی بود زهد نما از دقائق آداب ذاهل و از تأثیر مجلس شریعت بسیار دور وی بهره. حضرت ایشان بجایی که او نشسته بود نظر

فرمودند این بیت خواندند بیت:

سیر زاهد هر مہی یکروزہ راہ * سیر عارف ہر زمان تا تخت شاہ
 میفرمودند: آورده اند کہ پادشاہ بلخ دختر خود بر سلطان احمد خسرویہ
 عرض کرد والتماس نمود کہ در نکاح خود در آرد ایشان راضی نشدند آن دختر
 پیش ایشان پیغام کرد کہ ما شمارا کریم و سخی گمان برده بودیم این چہ بخل است
 یعنی اگر فقیری بسبب مصاحبت و ملازمت شما کسی بعبادت و شرف محبت الہی
 رسد چہ نقصان چون این سخن شنیدند اورا قبول گرداند بعد از اندک وقتی اورا
 معارف و کشف بسیار حاصل شد و ایشان از حل وقایع او عاجز شدند و اورا
 ہمراہ خود بیستام پیش سلطان بایزید بردند و جواب وقایع و حل مشکلات خود
 از سلطان بایزید شنید منقولست کہ سخنانی کہ سلطان بایزید بآن خاتون میگفتند
 و او فہم میکرد و سلطان احمد خسرویہ فہم نمیکرد ہفت ہشت درجہ در سخن
 تزل میفرمودند تا معلوم و مفہوم ایشان میشدہ و آن خاتون بی حجاب و بی نقاب
 پیش سلطان مینشست روزی شوہر اورا غیرت شد ازین صورت منع کرد آن
 خاتون در جواب گفت اگر تو محرم نفس منی او محرم سرمنست روزی سلطان
 بایزید گفتند فاطمہ نگار بستہ ای چون این سخن شنید فی الحال برقع انداخت
 و محتجب و گفت تا آن زمانکہ غایب بودی نشستن بی حجاب جایز بود حالا مجوز
 نیست در سنہ سبعین و ثمانمائۃ حضرت ایشان لشکر قشلاق تشریف بردہ بودند
 بمثل مولانا عبد المؤمن خزائی نزول فرمودند صاحب منزل حاضر بود حضرت
 ایشان مثنوی را گشادند این ابیات بر آمد مثنوی:

ما طیبانیم و شاگردان حق * بحر قلزم دید مارا فانفلق
 آن طیبان طبیعت دیگرند * کہ بدل از راہ نبضی بنگرند
 ما بدل بی واسطہ خوش بنگریم * کز فراست ما بہ اعلیٰ منظریم
 آن طیبان غذایند و ثمار * جان حیوانی بدیشان استوار

ما طبیبان فعالیم ومقال * ملهم ما پرتو نور جلال
کاین چنین فعلی ترا نافع بود * وانچنان فعلی ز ره قاطع شود
اینچنین قولی ترا پیش آورد * وانچنان قولی ترا نیش آورد
آن طبیبان را بود بوی دلیل * وین دلیل ما بود وحی جلیل
دست مزدی نخواهیم از کسی * دست مزدی ما رسد از حق پسی

چون بسیار حسب حال موافق بود نوشته شد

میفرمودند: منقولست که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در ایام خلافت
خود بجانب سلمان رضی الله عنه بر سیل مزاح ومطایبه سنگریزه می انداختند
ایشان فرمودند هذا الذی احرک الی الرابع.

میفرمودند: شیخ ابوبکر واسطی قدس الله روحه^[۱] شنیدند که مجالست
احداث ونظر بایشان مبتلا ومشغول است فرموده اند هذا عبد خذله الله واهانه
وطرده عن بابه.

میفرمودند: فوائد صحبت بسیار است برای اندک فائده ترك ملازمت
وصحبت اخوان نمی باید کرد (حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء) بیت:

چو شکر میخوری باگل درامیز * که در ترکیب باشد نفع بسیار

میفرمودند: شیخ خاوند طهور قدس الله روحه در رساله خود نوشته اند
پیش همه طوایف مقرر است که بی جمال دلبری نشاید و بی کمال رهبری مسلم
نگردد وهم ازین رساله شیخ نقل میفرمودند که توحید یگانه کردن دلست از
خطرات شهوت برای عبودت زیرا که او واحد است وتوحید واحد محال کما قیل:

ما وجد الواحد من واحد * وکل من وجده جاحد

اما این فصل از فصول طریقتست واین قول از اقاول اهل حقیقت. عنوان
امان نامه شریعت آنست که توحید یگانه داشتن خدایست عز وجل از آله مختلفه

(۱) ابو بکر محمد واسطی توفی سنة ۳۲۰ هـ. [۹۲۳ م.]

ومئزہ شناختن ذات باری است از صفات نقیصه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * الشوری: ۱۱).

میفرمودند: این ابیات شیخ خاوند طهوراست و در رساله مسطورست رباعی:

محبوب بجز حبیب زیبا نبود * هر باغچه‌ء جای تماشا نبود
دلرا بکسی مده که در عالم عشق * هرجاه که رود رخت درانجا نبود
دلرا بکسی بخش که دلدار بود * جانرا بکسی ده که جاندار بود

میفرمودند: از ابو محمد سهل ابن عبد الله تستری قدس الله سره پرسیدند که ما ترید من الخلق ایشانرا فرمودند در جواب ما هم علیه در قوت القلوب مذکوراست فقیری بطریقه‌ء رابطه مشغول بود بسبب دوام اشتغال آثار محبت و محنت ازو ظاهر. در ملازمت حضرت ایشان سفر کرده بولایتی رفته بود بجانب او التفات نمودند و خواندند بیت:

تنها نه در ولایت خود میکشد جفا * هرجا که هست عاشق مسکین جفا کشت
میفرمودند: وقتی که در جایی و شهری طریق عبادت بر وجه اکمل میسر نگردد می باید هجرت گردد بجایی رفت که آنجا هیچ مانعی نباشد و عبادت و بندگی بر وجه احسن میسر گردد بزرگان گفته اند که حضرت حق سبحانه زمین را بسیط گردانیده است تا اگر جایی اعمال آخرت و مقتضای بندگی میسر نشود بجایی دیگر رود و شکر نعمت که بسیط زمین است آنست که بجایی که بهتر است برای عبادت آنجا روند توطن و رضا بنقصان اعمال اخروی منافی شکر است در وقت عتاب بعضی خدام این بیت خواندند بیت:

صحرا فراخ است ای پسر تو گوشه‌ء ما گوشه‌ء * همچون بلخ از کشت شه تو خوشه‌ء ما خوشه‌ء
این مصراع بر زبان شریف ایشان بنسبت فقیری گذشت **مصراع:**

گر چه بآخر آمدی ز اولیان مقدمی

و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار میگذشت **بیت:**

کسی در عشق فال بد نگیرد * اگر گیرد برای خود نگیرد

و این مصراع نیز میخوانند **مصراع:**

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه بام مسجد می اندودند خود ناوه گل برداشته بر بام می بر آوردند و میخواندند هر کسی را از اولیا دران عالم نامیست عبد الوهاب کسی را میگویند که انعام واحسان او لا تعوض ولا تعرض درین صورت اشتباه کرده اند که فرق میان انعام حق سبحانه و انعام خلق چه باشد جواب چنین گفته اند عبد بر وی محتاج و فقیر متالم میشود درین احسان دفع الم از خود کرده است بخلافه انعام واحسان آنحضرت.

میفرمودند: مقصود از تکالیف انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و از جمیع عبادات تکمیل معیت حبّی است همه عبادات و اذکار از برای تأکید این معیت است.

میفرمودند: صمت و سکوت خانواده خواجه گان قدس الله ارواحهم از جهة است که استماع ذکر کنند از دل و این وقتی است که دل گویا بذکر شده است یا بجهة آنست که دل محل ورود مواهبست منتظرند که بر دل چه وارد میشود.

میفرمودند: بر خورداری از طریق اولیا کسی را است که دلی حکم نکند بنا مقبولی او و اگر چنانچه همه اعمال ظاهری و باطنی بجای آرد و بواسطه ترک ادبی دل او را نامقبول دارد آن همه سود نمیدارد مردمی که خود را بحبس نفس و مراقبه و توجه از اصحاب ممتاز می ساخته ز وجود منع میکردند و میفرموده اند عزیزانی که ما دیده بودیم سرخ و زرد شدن نمی دانستند و خود را چون پر سبز راست نمی ساختند انغماسی در نسبت خود داشتند.

میفرمودند: خلاف شعار مبتدعان کردن مهم است بالفرض اگر سنتی را مبتدعان شعار خود سازند خلاف آن کردن سنت است در کشف المحجوب باین عبارت آورده است خلاف شعار مبتدعان اگر چه خلاف سنت بود سنت بود.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین در تمثیل شریعت و طریقت و حقیقت میفرمودند دروغ گفتن یکی است از نا مشروعات. زبان نگاه داشتن از دروغ شریعتست و دغدغه دروغ بتعمل از دل دور کردن طریقت و بر این نوع شدن که هیچ نوع دروغ گفتن در دل نیاید حقیقت.

میفرمودند: افضل ایمان المرء ان يعلم ان الله معه حيث كان.

میفرمودند: شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله روحه فرمودند (انا اقل من ربی بشیئین ای بصفیتین وهما الوجوب الذاتی والقدم الذاتی).

میفرمودند: امام حجة الاسلام قدس الله سره فرموده اند (من ارتكب معصية ترد بها شهادته فما يأخذ باسم الصوفية فهو له حرام) درین سخن بسیار مسامحه است یکی از اولاد خدمت مولانا یعقوب از حضرت ایشان التماس نمود که بیکى از ظالم سفارش نویسند مکتوب شریف عنایت نمودند از جمله سخنان این نوشته شده بود که احسان والطف به نسبت ایشان دریغ ندارند که یافت مدد از اکابر اولیا قدس الله تعالى اسرارهم برعایت کسانی که بایشان نسبت صوری یا معنوی یا هردو داشته باشند مقرر شده است.

میفرمودند: نوشته اند که یکی از بزرگان دین بیکى از سادات بسبب اهمال احکام شرعیه معترض می بوده حضرت فاطمه را رضی الله عنها در واقعه دیده اند و سلام گفته ایشان روی خود گردانیده اند و جواب سلام نگفته از انجانب رفته و باز سلام کرده باز جواب نگفته اند و روی خود گردانیده اند آن عزیز پرسیده که از من چه بی ادبی صادر شده که شما جواب سلام نمیگویید و آثار قهر از شما ظاهر است ایشان فرموده اند چرا فلان کسرا ایذا و تشویش برسانی آن بزرگ گفته پیش شما روشنست که اهمال احکام شرعی میکنند حضرت فاطمه رضی الله عنها فرموده اند تو نمیدانی که آن فرزند ماست حضرت ایشان فرمودند مقصود ازین سخن سقوط امر معروف ونهی منکر نیست مقصود احترام ساداتست

بملاحظه کبریا اهل بیت رضوان الله عليهم اجمعين.

میفرمودند: عیوب اعمال مبتدی را با او نمی باید گفت تا سبب فتور نشود بعد از وجود صفا شاید عیوب مرتفع میگردد **مصرع:**

عیب کار و هنر ما مینماید بما

میفرمودند: تا بیست و نه سالگی بشهرهای مردم میبودیم بمدت پنج سال پیشتر از وبا از هری آمدم واقع و با در سنه اربعین و ثمانمائه بوده است چنانچه در سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه که این سخن میفرمودند هفتاد و دو سال بوده باشند قدس الله روحه.

میفرمودند: مولانا میر جمال میگفت مولانا مسافر پیش من آمد خود را در مقام جمع گفت من خود را در جمع الجمع گرفتم وهم از مولانا میر جمال نقل میکردند که گفت من در خانقاه خواجه عبد الاول بر روی سنگ نشسته بودم مولانا محمد مروی از من مقامات عشر پرسید من که بجواب مشغول شدم میخواست که مرا تصرف کند واقف شدم نتوانست وهم از میر جمال نقل میفرمودند که میگفته است میان دو مقتضا در مانده ایم مقتضای درویشی و مقتضای ملایمی نمیدانیم که بکدام عمل کنیم.

میفرمودند: حضرت ایشان در محله ماترید بودند فقیری از ولایت بخارا برای مهمی آمده بود مقصود خود بعرض رسانید و گفت حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله روحه برای پدر کلان من اسفارش نوشته بوده اند و غرض آن اسفار را وسیله مقصود می ساخت حضرت ایشان رقعۀ شریف خواندند آنحضرت در صدر مکتوب چنین نوشته بودند درویش عزیز درویش میر خواجه تخم احسان را زمین قابل است (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَا تُفْسِدُمْ * الاسراء: ۷).

میفرمودند: حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در اکثر غزوات و محاربات امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین رضی الله عنهما همراه نمی بردند

از برای حفظ وصیانت نسب نبوی صلی الله علیه وعلی آله وسلّم محمد حنفیه همراه ایشان می بوده اند.

میفرمودند: حسن ادا و تقریر بسبب آنست که حقیقت مرآت غیب است و زبان مرآت حقیقت.

میفرمودند: مقصود از ذکر تتریه دل است از غیر حق سبحانه و جمیع عبادات مؤکد اینست اگر چنانچه باحوال و مواجید مشرف گردانیدن آن موهبت حق است جل و علا آنچه از بنده مطلوبست همین است.

میفرمودند: منقولست که شیخ شبلی^[۱] قدس الله سره وعظ میفرمودند بیان وعید و مناقشه در حساب و احوال عرصات سبب اضطرار مردم شده بود و هیبت عظیم مستولی شده یکی از بزرگان حاضر بود فرمود قصّه باین درازی نیست یک سخن. می پرسند ما ترایم و تو کرای.

میفرمودند: نوشته اند علم نحو آن مقدار مهم است که استخراج معانی و اخذ بآن میسر شود. تعمق در علم نحو نه سبب خشوع است فرمودند خشوع تذلل و رقت دل است و خضوع انکسار و فروتنی جوارح. و از جمله آداب نوشته اند مرید باید که بتن خاضع بود و بدل خاشع و در دعوات مأثوره واقع (اللهم انی اعوذ بك من قلب لا یخشع).

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند که شیخی کسی می تواند کرد که خود را محبوب کسی تواند ساخت و در باطن مریدان بوصف محبت تصرف تواند نمود بسبب آنکه ثمره و فواید ارادت در غیر این صورت قلیل است.

میفرمودند: درویشان و اهل جمعیت که جامه خلق و پشمینه و طعامهای بی تکلف اختیار کرده اند بسبب آنست که علاقه^۲ مناسبت و جنسیت با اهل رسوم

(۱) ابو بکر جعفر شبلی مالکی توفی سنة ۳۳۴ هـ. [۹۴۶ م.] فی بغداد

وعادت منقطع گردد و اهل ظاهر را از ایشان رمیدگی شود تا سبب تشویش و فقدان نسبت ایشان نشوند.

میفرمودند: در اوایل که بعض عزیزان مصاحب شدیم بامری میفرمودند چون آثار تأثر ظاهر می شد بامری دیگر میفرمودند گویا مقصود ایشان آن بود که طریقه معلوم نشود و جمعیت باسانی میسر نگردد ازین سبب تفرقه بسیار کشیدیم چون بخدمت خواجه علاء الدین غجدوانی ملاقات شد بسبب صحبت شریف ایشان آن تفرقه نماند و کیفیت طریق مبین شد.

میفرمودند: اول بار که بمری برفتم در بازار جهودان درویشی که از خانواده خواجهگان بود مرا پیش آمد و مبالغه بسیار نمود که بمری مروید که مولانا سعد الدین کاشغری باین سبب بسیار متألم است من گفتم عزیمت مصمم شده است و بهیچ وجه نمیتوانم باشید گفت التماس اینست که در توجه بخواناده شیخ عمر باغستانی بجد باشید و اهتمام نمایید که من شیخ بخش را دیده بودم در طریقه جذبه باستقامت جمع است میفرمودند این رباعی را از آن درویش یاد دارم رباعی:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رک و پوست* بر بود مرا از من و پر کرد ز دوست
اجزای وجود من همه دوست گفت* نامیست زمن بر من و باقی همه اوست

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی نوشته اند مرید آنست که او را هیچ اراده نباشد غیر مراد شیخ. از جمیع ارادها خالی باشد و حضرت شیخ فرموده اند اگر چه حق آنست که چنین کس را مرید نگویند بسبب آنکه خالیست از جمیع اراده و بحسب لغت و اشتقاق معنی مرید من له الاراده است لیکن اکابر صوفیه کسی را مرید میگویند که خالی از اراده است.

میفرمودند: خواجه عبد الخالق قدس الله روحه فرموده اند درویش را باید که گرانی خاطر نباشد و هیچ چیز دافع گرانی خاطر نیست مگر کسب یعنی درویش باید که بهیچ چیز از چیزهای دنیا خاطر مشغول نگرداند مثلاً اگر جامه

یا غلام یا خانه یا کتخدائی بخاطر آمدن گیرد و هیچ وجه دور نشود و نتواند که دور کند باید که طریق کسب دفع آن کند که گرانی خاطر مانع عظیم است.

میفرمودند: در قصهٔ بذل صدیق اکبر رضی الله عنه که ایشان تمام مال خود بذل فرمودند و خود و عیال خود دو گلیم سیاه پوشیدند و فاروق نصف مال خود صرف کردند پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم هر يك را پرسیدند که بخش عیال چه گذاشتند صدیق فرمود الله و رسوله و فاروق گفت از آنچه در تصرف من بود نصفی نگاه داشتم آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم فرمودند بین درجتکما بین کلمتیکما بعضی اکابر گفته اند معنی کلام صدیق آنست که برای عیال دو گنج بی نهایت که محبت خدا و محبت رسول است گذاشتم.

میفرمودند: دانشمندی بولایت شاش آمده بود و چنین گفت که روزی که صدیق اکبر گلیم سیاه پوشید جبرائیل علیه السلام آمد گلیم سیاه پوشیده و برای حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلم گلیم سیاه آورد و گفت همه ملائکه آسمانها بموافقت صدیق گلیم سیاه پوشیده اند در سنه ثمانین و ثمانمائة بنسبت رعایا و فقرا تحمیل ده یازده واقع شده بود حضرت ایشان در مکتوب سلطنت شعاری التماس بخش چنین نوشته بودند آنچه از دنیا پیدا ساخته بودیم بملاحظهٔ آن بود که اگر اجازت سفر مبارك شد فقرا و مساکین را فی الجمله خرجی باشد بعضی بدست مولانا عادل و بعضی اشتر و اسب و کوسفند هست پیش آنجماعت که هست خواهند گفت اگر بر مسلمانان ترحم فرمایند ما نیز در قطار ایشان باشیم اگر مسلمانانرا محنتی باشد ما از ایشان جدا نباشیم والسلام.

میفرمودند: شیخ محی الدین قدس الله روحه در معنی حدیث (اللهم خری لی و اختر لی) فرموده که معنی (خر لی) طلب خیر است یعنی مرا توفیق خیرات و طاعات روزی فرمای و معنی (اختر لی) آنست که آنچه مرضی و پسندیدهٔ تست واهم واولی صدور اوست درین زمان و درین ساعت مرا توفیق ده و میسر گردان

اگر چه اعمال دیگر افضل واحسن باشد.

میفرمودند: شیخ محیی الدین عربی فرموده اند مراد از (والاقربین) که در آیه واقع شده اقربین الی الله است نه اقربین بحسب نسب باید که مصرف اموال زکاة آنجماعترا سازند حضرت ایشان فرمودند منقولست که حضرت شیخ باین تفسیر عمل نموده اند وهمه املاک وجهات خود تملیک وصرف فقرا واهل الله کرده اند درویشی قلندر روشی در نواحی نصف یک مرکب را گیاه سبز وکنب بار کرده بود ومی آمد حضرت ایشان بطرف صحرا میرفتند که در راه پیش آمد فی الجملة آثار خجالت وشرمندگی ازو ظاهر شد وچنانچه رسم وعرف آنجماعت است بعد از سلام ودعا ونیاز گفت وبتواضع وانکسار تمام دوسه قدم گذشت وگفت حال صورت اینچنین وحال معنی خود مپرس این گفت او بسمع شریف نرسید فقیری صورت حال درویش ومقال او بعرض رسانید حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز بر حال او ترحم فرمودند وگفتند بدیده قضا وقدر نظر می باید وهمه را متمثل امر تکوینی دید تا جنگ نشود.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره فرمودند بسیار آزمودیم چیزی خوردن بهتر از ناخوردنست واز شیخ رکن الدین علاء الدولة منقولست که میگفته اند آنچه از فواید چیزی خوردن در آخر حیات معلوم شد اگر در اول معلوم می شد در تقلیل طعام مبالغه واهتمام نمی نمودیم.

میفرمودند: شخصی از شیخ زین الدین خوافی نقل کرد که ایشان فرمودند علما واکابر مصر اتفاق کرده بودند که کتاب فصوص را بسوزند درین وقت خدمت مولانا شهاب الدین سیرامی بمصر آمدند اکابر وعلمای مصر از آمدن ایشان واقف شدند پیش ایشان رفتند وگفتند اتفاق کرده ایم که این کتاب را بسوزیم شما چه میفرمایید مولانا شهاب الدین فرمودند ما این کتاب را ندیده ایم چون گویم بعد از دیدن گویم فصوص را پیش ایشان برده اند بعد از مطالعه

فرموده اند آنچه ما فهم کرده ایم جهة سوختن نیست و آنچه ندانستیم چون گویم بد است باین سخن ایشان أمر سوختن موقوف شده میفرموده اند در نقل این سخن از شیخ يك واسطه بیش نیست.

میفرمودند: شیخ کمال خجندی^[۱] در سرای بوده و مردم آن ولایت ایشانرا بسیار معتقد بوده اند مردی در مقام شیخی و تعصب آنجا پیدا شده میگفت کرامات من آنست که در آتش می درایم و نمی سوزم و مردم آن ولایت را باین سخن رجوع تمام شده ازین سبب که آن مرد از سمت و سیمای ارباب کمال عاری بوده است و او را استحقاق مرجعیت بی. شیخ کمال متفکر و متألم می بوده اند خدمت سید قاسم رسیده اند شیخ کمال این قصه را بایشان گفته اند سید فرموده اند این مرد از حيله و تصنعی خالی است ما با او وقتی دعوی میکنیم که با ما سه چهار روز در حمام گرم نشیند بعد از عرق بسیار و آب ریختن اگر تواند در آتش در آید شیخی و کرامات او را مسلم داریم و فرموده اند حمامی را که حمام را بسیار گرم ساخته اند و بعد از آن در آمده اتفاق داروها مالیده بوده است که مانع تأثیر آتش بوده همه داروها بعرق بسیار و آب ریختن از اندام او دور شده بعد از حمام بیرون آمدن آتش عظیم افروخته اند و مریدان شیخ جمع شده و شیخ را گفته که می باید در آتش در آمدن چون داروها و حيله نمانده در آتش در نمی آمده و گریزان می بوده مریدان گفته اند تو مدتی این دعوی کردی و ما تشهیر این دعوی و کرامات تو کردیم حالا مارا دروغ گوی می سازی او را نگذاشته اند و برداشته و در آتش انداخته حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز بر سبیل مطایبه میفرمودند مارا قوت اشتغال بامور مردم و کارهای ایشان بر وجه سابق بسبب ضعف و پیری نمانده حالا میخواستیم که ترك کنیم مردم میگویند مدتی این کارها

(۱) کمال الدین مسعود خجندی توفی سنة ۷۹۲ هـ. [۱۳۹۰ م.] فی تبریز

بسبب شما سر انجام می شد حالا نیز باید که ترك نکنید وعذر ما از ضعف وپیری مسموع نیست حال ما مانند حال آن شیخ است.

میفرمودند: شیخ بهاء الدین عمر مرید وخواهرزاده شیخ شاه بودند وداماد ایشان نیز بودند شیخ شاه وحافظ عمر دردهی از مریدان شیخ علي قتلشاه بوده اند که مرید بواسطه شیخ علاء الدولة است مولانا کلان زیارتگاهی مرید شیخ شاه بوده اند بسبب کمال استعداد وظهور احوال که شیخ بهاء الدین عمر را بوده است شیخ شاه بایشان التفات وعنايت بسیار داشته اند روزی شیخ بهاء الدین عمر در خواب بوده است بسبب کمال طهارت وپاکی استعداد رفیع ایشان مولانا کلان بخاطر آورده که روی ومحاسن خود بر کف پای شیخ بهاء الدین عمر مالند شیخ شاه برین حال مطلع شده اند خاطر ایشان بسیار مشغول شده بسبب آنکه مولانا کلان بسال کلان بوده اند وشیخ بهاء الدین عمر جوان خرد سال درین وقت که مولانا کلان نزدیک رسیده اند فی الحال شیخ بهاء الدین عمر بر خاسته اند وبر پای ایشان افتاده اند وروی خود بر پای ایشان مالیده خدمت شیخ شاه بسیار خوش وقت شده اند وازانجا فریاد کرده که مردست عمر.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی گفت از شیراز قصد مزار کازرون کردم چون آنجا رسیدم بخاطر آمد که بدیدن سید نعمة الله روم گفتم بهمین احرام آنجا رفتن ترك ادب با شد باز بشیراز آمدم وازانجا بدیدن سید رفتم در راه که بر رفتم مرا بعضی خبرهای دنیا پیدا شد که مردم برسم نیازمندی آورده بودند در همان شب مرا تب شد دران وقت حال من تجرید بود بخاطر آمد که این تب بسبب آنست که چیزها نگاه داشته ام شب بیگاه بود وکسی که چیزها را گیرد نبود آتش ساختم همه چیزها را سوختم فی الحال تب مفارقت کرد درویش احمد گفت میان من وسید نعمة الله در سخنی مباحثه شد آنچه ایشان میگفتند پیش من مستحسن نمود وباتمام رسید گفتم من درین باب چیزی نویسم وپیش شما فرستم

وبعد از چند روز رساله^۱ نوشته فرستادند مرا با آن چندان التفات نبود پیر تاج گیلانی از من طلبید گفت شما را بآن رساله احتیاج نیست رساله را بمن دهید و دادم از سید نعمة الله ضبط اموال و امساك بسیار منقولست آنچه عمال دیوان از رعایا میگرفته اند ایشان نیز از اسبابی که تعلق بایشان بوده بهمان ده ستور میگرفته اند در آیه کریمه (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ * الرحمن: ۶۰) میفرمودند معنی آیت پیش من آنست که مراد از احسان آن معنی است که حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است چنانچه مفسران گفته اند استفهام برای انکارست یعنی هیچ چیز جزای احسان نیست مگر احسان یعنی در مرتبه و شرف و نفاست بدرجه ایست که هیچ چیز دران مرتبه نیست که جزای او تواند بود مگر احسان. میفرمودند: مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم فرموده اند وقتی که شیخ خواهد که مرید را تلقین فرماید در خلوت در آید و خود را مناسب حوصله^۲ مرید جمع سازد بعد ازان مرید را تلقین فرماید و در حین تلقین نیز اول چنانچه خود را مقتضای آن ذکر است متأثر سازد تا بآنچه حال اوست فرموده باشد نه چیزی که خود متصف بآن نیست.

میفرمودند: حال ما درین زمانه بر نهجی است که همه اوقات فکر یاد پادشاهان و اضطرار خلق است ما کسی را چه تلقین کنیم لیکن باید که هر که بکسی همنشینی میکند باید که ملاحظه^۳ احوال خود بود اگر تفاوت و ترقی در حال خود بیند آن مصاحبت او را خیر و مبارکست منتظر تلقین بودن حاجت نیست مقصود از همه عبادات و اذکار تفرید خاطرست.

میفرمودند: بعضی اکابر فرمودند اشتغال بدنیا و شدت حساب دوستتر میداریم از ذل طمع ما نیز بدنیا مشغولیم نه برای سخاوت و کرم بلکه بجهت آنکه مردم از طمع ما خلاص باشند.

میفرمودند: مشایخ قدس الله ارواحهم منع فرمودند و گفته اند روا نیست که

مرید شیخی با مرید شیخی دیگر نشیند و سرّ و حکمت این منع حفظ وصیانت اوست از فتور و نقصان ارادت چون شیخ را مخالفت هوای مرید بموجب طریقت واجبست پس هر يك مأمور میشوند بآنچه خلاف هوای اوست و می شاید که آنچه مخالفت هوای این مرید باشد موافق هوای آن دیگر باشد وقتی که او دانست که شیخ او بامری فرمود که موافق هوای اوست بپخواست او را تسلّی بآن شیخ میشود و او درین صورت ناقض العهد است (وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ * الرعد: ۲۵) شامل او. حضرت ایشان چنین تمثیل فرمودند شیخی از مرید خود عجب و تکبر معلوم او را فرمود از بازار نان و گوشت و بعضی جزئیات دیگر بیارد و مرید دیگر را میل بود برفتن بازار و امثال این. اعمال و هوای او این صورت بود چون شیخ او را نیز مخالفت هوای او واجب بود از رفتن بازار منع کرده بود وقتی دانست که آن شیخ مریدانرا باین اعمال فرموده چون این امر را موافق هوای خود می یابد او را میل شود بملازمت او و ازین دقیقه غافلست که آنچه شیخ او را فرموده خلاف هوای او کرده و خلاف هوای او نیز بر شیخ او واجب و آنچه هر يك بآن مأمور شده اند موجب طریق به نسبت ایشان آنست بعضی اوقات همین سخن را بدین عبارت بیان فرموده اند که مشایخ متفق اند که باید که مریدان دو شیخ با یکدیگر نشینند چنین بخاطر می آید که قابلیت و استعدادات متفاوتست و هر يك را هوای دیگر مشایخ مریدان و اصحاب را چیزی میفرمایند که خلاف هوای ایشانست مثلاً یکی مرید خود را فرمود بازار رو و در بازار نشین چونکه دانسته بود که طبیعت او از بازار نفور دارد و گریزانست و شیخ دیگر مریدانرا از رفتن بازار منع کرده بسبب آنکه دانسته بود که برفتن و باشیدن بازار میلی دارد وقتی که این هردو با یکدیگر می نشیند آنکه میل دارد برفتن بازار میداند که او را شیخ او ببازار رفتن فرموده است و این موافق هوای اوست دل او میل میکند بملازمت آن شیخ و آنکه متنفر است از بازار وقتی که معلوم کرد که او را شیخ او

منع کرده است از رفتن بازار میخواست نیز دل او میل میکند بآن شیخ و این در طریق ارادت سبب فتور عظیم است و یحتمل که منجر بر جوع شود.

میفرمودند: ملا زاده فرکتی از بازار نفور عظیم داشت و ملازاده سیرامی میل عظیم موجب طریقه به نسبت هر يك دیگر بوده شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه گفته است چون مرید از شیخ رجوع نماید و خواهد که پیش شیخ دیگر رود فقد نقض عهد الله میفرمودند خدمت سید عاشق بسیار متقی و حقانی بود. بزهاد و علمای روزگار نمی ماند گاهی که مساهله و مداهنه دینی از دانشمندان سمرقند میدیده اند میگفته الحمد لله که در مخالفت استادان پرسیدم و حضرت ایشان ایشانرا درین قول استحسان میفرمودند.

میفرمودند: سید عاشق بسیار وعظ خوب میگفتند در وعظ ایشان بسیار بر پای می ایستادم آثار ریاضت و مجاهده از ایشان بسیار ظاهر بود منقولست که شبهای بسیار سرد برای آنکه خواب بسیار نروند پایهای خود را نمی پوشیدند وقتی که بسیار سرد می یافته اند بر میخاسته اند.

میفرمودند: عزیزی خواب دیده جمعی انبوه ایستاده اند میگویند که حضرت موسی صلوات الرحمن علیه می آیند آن عزیز گفت که من نیز رفتم و گفتم من هم ایشانرا بینم چون آمدند سید عاشق بود حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند سید بآن مثابه بودند که چنین بینند.

میفرمودند: بعضی اکابر فرموده اند بر اسرار و ضمائر کرام الکاتبین را اطلاع نمی باشد خدمت مولانا نظام الدین میفرمودند شخصی از بزرگی سؤال کرد ایشان طرف یمن التفات فرمودند بعد از آن طرف یسار التفات کردند بعد ازان بطرف دل التفات کردند و جواب فرمودند از ایشان پرسیدند حکمت التفات با اطراف و التفات بسینه چه بود؟ ایشان فرمودند از فرشته دست راست پرسیدم که ترا معلوم هست؟ او گفت معلوم من نیست بعد ازان از فرشته دست چپ

پرسیدم که ترا معلوم هست؟ او نیز گفت بی بعد ازان از دل پرسیدم که حکم این پیش تو هست گفت آری جواب آن بود که گفته شد.

میفرمودند: حضرت امام جعفر^[۱] رضی الله عنه خلیفه عصر به بیعت طلبیده ایشان بیعت نکرده اند وچنین فرموده اند که جعفر جامع بخلاف این حاکم است.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا قدس الله روحه فرموده اند قبول نیمه بدتر از نیمه است زیرا که نیمه بی قبول متمشی نمیشود وضرر او ظاهر ست.

میفرمودند: شیخ عین القضاة^[۲] گفت اولیای حق سبحانه بر اوصاف محبوب خود مجبول اند حق سبحانه فرموده است (فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ * البقرة: ۱۵۲) اگر میخواهی مذکور ما باشی بیاد ما باش.

فرمودند: ابدال جماعتی اند از اولیا که بسبب متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله وسلم ایشانرا این کمال حاصل شده که قوای روحانی خود را به کسوت صورت خود می پوشانند وهرجا که میخواهند ظاهر میشوند.

میفرمودند: مولانا نظام الدین را شخصی استدعا کرده و انواع طعامها حاضر گردانیده بعد از برداشتن سفره ایشان خاطر مصروف گردانیده اند والتفات نموده اورا حضوری وجمعیتی شده بعد از ظهور آثار تأثر وخوشحالی خدمت مولانا نظام الدین فرموده اند آن شما بهتر است یا آن ما؟ حضرت ایشان فرمودند صاحب دعوت را تنبیه کرده اند که لذا ید اطعمه و متلذذات شما به نسبت احوال واذواق بندگان حضرت حق تعالی هیچ است.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند شخصی دعا میکرد که خداوندا برادر مرا پادشاه گردان او را گفتند چرا پادشاه شدن دعا نکردی گفت

(۱) امام جعفر صادق بن محمد باقر توفی سنة ۱۴۸ هـ. [۷۶۵ م.] فی مدینة المنورة

(۲) عین القضاة همدانی توفی سنة ۵۳۳ هـ. [۱۱۳۹ م.]

که پادشاهی مرا نباشد و بسبب پادشاهی برادر مقاصد من حاصل شود.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند پیش از آنکه بملازمت حضرت خواجه علاء الدین مشرف شوم طریق صلاح و ریاضت عظیم داشتم و آثار و نتایج ریاضت بسیار مشاهده می شد چنانچه گاهی بعضی مساجد میرفتم که در آن قفل بود اشارت بقفل میکردم کشاده می شد و چون بمسجد شیخ ابو منصور میرفتم و توجه می کردم روحانیت حضرت شیخ ظاهر می شد و چنین می دیدم که بهمراهی ایشان بمزار امام محمد بن علی حکیم ترمذی^[۱] میرسیم ایشان ظاهر میشوند و بهمراهی ایشان بروضه حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلم میرویم و آن حضرت ظاهر می شدند بعد از آنکه شنیده شد که حضرت خواجه علاء الدین عطار بسمرقند تشریف آورده اند داعیه شد که بملازمت ایشان رسیم چون بمترل ایشان رفتم اول بخدمت مولانا ابو سعید ملاقات کردم ایشان گفتند مولانا نظام الدین بسیار پاك می نماید هیچ توانید که ازین پاکها گذرید مرا ازین سخن کراهتی و ثقلی شد چون پیش حضرت خواجه در آمدم ایشان نیز فرمودند مولانا نظام الدین بسیار پاك می نماید هیچ توانید ازین پاکها گذرید مرا ازین سخن حضرت ایشان ثقلی و کراهتی نشد که مقصود ایشان چیست و بتوفیق حق سبحانه بملازمت ایشان پیوستم.

میفرمودند: در تاشکند درویشی قلندر روشی بود و پانزده بیست درویش مناسب خود همراه میداشت گاهی بشهر تاشکند میرفتم در میان بازار و کوچه هرجا که پیش آمد نزدیک می آمد و آهسته میگفت خدا شمارا ازین مسلمانها خلاصی.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا بخدمت شیخ زین الدین خوافی این بیت نوشته بوده اند:

خاص را در آستین جا کرده اند * عام را در آستان یاد آوردند

(۱) حکیم ترمذی استشهد سنة ۳۲۰ هـ. [۹۳۲ م.]

حضرت ایشان فرمودند از ایشان تواضعی بوده باشد تعرض نخواهد بود.

میفرمودند: حضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله وسلم میخواستند که همه اشخاص متأثر شده قبول ایمان و انوار هدایت کنند بعد از سعی و اهتمام بسیار چون این صورت بر وجه اتم ظاهر نمیشد آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم در وظایف عبادات و انواع ریاضات می افزودند و میخواستند که بعد از وصول بعالم اطلاق بتسلیط همت قاصر آنچه دل خواست بی توقف حاصل شود و شدت مجاهده و کثرت ریاضت بمرتبه رسید بود که قدمهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم ورم کرده بود حق سبحانه وحی فرستاده که (طه) مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنَشَقِّكَ * (طه: ۲) یعنی ای پاک و مقدس و مژره از تلوث و نقصان نفرستادم بر تو قرآنرا که در تو تعب و مشقت شوی و ریاضت و محن بسیار ارتکاب کنی یعنی آنچه از عدم تأثر و عدم امتثال واقع است بسبب آن نیست که در همت علیای تو قصور است یا باید ترا بر ریاضات شاقه کمال و رفعت همت پیدا ساخت بلکه همت علیای ترا اکمل تأثیر است عدم تأثر کفار قریش و عدم قبول ایمان بسبب قصور استعداد و نقصان خلقت ایشانست تو همت شریف ازین معنی فارغ دار و تعب و مشقت بی اندازه و ارتکاب منمای.

میفرمودند: اگر صد کس یکجهت در امری مجتمع نشینند و یک کس باشد که باطن او مشغول نقوش کونیه باشد تفرقه او بر همه غالبست اجتناب از غیر جنس از اهم مهماتست در باب تأثیر همت و ظهور آثار آن بسیار حکایات از اکابر نقل میفرمودند و بسیار عقیده داشتند.

میفرمودند: وقتی که خاطر متوجه امریست چیزها که سبب فتور میشود نمی باید شنید و همیشه منتظر می باید بود که آن مهم بر آید انتظار دایمی و حزن بدوام را در حصول مطلوب دخل عظیم است.

میفرمودند: از سن خردسالگی طریقه چنین است که هیچکس با ستیزه

وعناد بر من غالب نیامده هر که بر من ستیزه کرد کار او نشد.

میفرمودند: مولانا جلال قاینی روز عید وعظ گفت میرزا شاهرخ حاضر بود حدیثی از خدمت شیخ زین الدین نقل کرد و ایشان از عزیز دیگر آخر السند مضمون آنکه وقتی که خلائق مشرف باشند بوجود پادشاهی که او را استقامتی باشد و شکر این نعمت عظمی نگویند زود باشد که مبتلا شوند بوجود پادشاهی ظالم حضرت ایشان فرمودند پادشاه ما به نسبت بسیار استقامت دارد محل شکرست اکابر صوفیه قدس الله ارواحهم سعی و اشتغال را باعملی که بسبب آن مقبول دها گردند ترجیح کرده اند بر نوافل عبادات. قبول دهارا برکات عظیم است بعضی اکابر درین حدیث که (اذا احب الله عبدا يقول لجبرائیل انی احببت فلانا فاحبه فیحبه جبرائیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبه فیحبه اهل السماء ثم یوضع له المحبة فی الارض) میفرمودند ازین کلام نبوی صلی الله علیه وعلی آله وسلم معلوم میگردد که محبت اهل ارض کالتبیحه است مر محبت اهل حق را سبحانه و محبت جبرائیل و محبت اهل سموات را و شرف محبت دها زیاده از حیطة تقریر است و حدیث (ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن) مشعر این معنی است و ازینجا معلوم میشود شامت رد دها نعوذ بالله و اکابر طریقت قدس الله ارواحهم فرموده اند اگر کسی از آسمان بزمین افتد باکی نیست بد آنست که از دلی افتد و بعضی اوقات چنین میفرمودند کسی از آسمان افتد چنان نیست که از دلی افتد حضرت ایشان پیش از انتقال بدو سال بیکی از فرزندان برسم نصیحت فرمودند فرزندان خود را گوئید با مردم بادب زندگانی کنند و چنین اعتقاد کنند که هر کسی را از دل راهیست بحق سبحانه و سری که اگر او به سبب ترك ادب شخصی را رد کند آن شخص مردود دنیا و آخرت شود نعوذ بالله این ابیات مثنوی بر زبان مبارک ایشان بسیار میگذشت:

از ادب پرنور گشتست این فلک * واز ادب معصوم وپاک آمد ملک

بی ادب تنه‌انه خود را داشت بد * بلکه آتش در همه آفاق زد
 که گهی زین قوم شوم و بی ادب * اندرین عالم بیفتادی لهب
میفرمودند: یکی از پادشاهان ماضی نوح نام داشته و یکی از ملازمان او
 خروج کرده و مخالفت نموده. از آن پادشاه مخالف را تهدید و وعید بسیار رسانیده اند او
 در مقابله این سخنان آیت بر سبیل اقتباس نوشته (يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُثِرَتْ
 جِدَالُنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ * هود: ۳۲) و پیش پادشاه فرستاد چون
 مضمون خط معلوم شده پادشاه در جواب الطاف و عنایات و وعده بسیار فرموده
 و تعداد احسان و خدمت‌های شایسته او کرده و گفته نیکی او بنسبت من بسیار
 است باین مقدار جرم من ازو نمی رنجم بلکه يك نیکویی و احسان او ستر صد
 چندین گناه است چون این خبر پیش او رسیده در مقام انقیاد و متابعت شده
 و طریق ملازمت و خدمتکاری بر وجه احسن اختیار کرده.

بهمین تقریب میفرمودند: صوفیه فرموده اند اگر کسی بطریق نفس
 و خشونت پیش آید و قواعد ادب ترك کند طریق آنست که دل در مقابله او دارند
 و باوصاف دل پیش آیند زیرا که نورانیت دل ماحی ظلمت نفس است و رافع آن.

میفرمودند: از عم خود خواجه محمد شنیدم که شیخ محمد خلوتی ملازم
 شیخ خاوند طهوری بوده طریقه او پیش خدمت شیخ پسندیده نبود بسیار در
 مقام رفع او بوده اند از ملازمت ایشان نمیرفته شیخ فرموده اند که مارا عزیمت
 ترکستانست بملاحظه آنکه شاید او که بجانب دیگر رود و گفته من نیز گفته در
 ملازمت شما بروم بجانب ترکستان روان شده اند در راه مرو عزیزی بوده او را
 تنکوز شیخ میگفته اند بمثل ایشان نزول کرده اند او را ضعیفه بوده است بسیار
 مسلط خدمت‌هایی که تعلق بزنان دارد از آش پختن و نان ساختن او نمیکرده. تنکوز
 شیخ خود در مقام آش پختن شده. هیزم تر بوده و آتش نمیگرفته شیخ سر خود
 نزدیک آن خاکستر آورده بوده اند اهتمام مینموده اند که آتش روشن شود

ضعیفهٔ شیخ آمده و لگد بر سر شیخ زده بر وجهی که روی و محاسن او بخاکسترها رسیده شیخ بر جفای آن ضعیفه صبر کرده هیچ نگفته بعد از طبع و فراغت از خوردن طعام سایر واقعات و مشکلات شیخ خاوند طهور را بخلوت بیان فرموده و جواب مشکلات ایشان گفته در آخر گفته این مرد مناسب صحبت شما نیست و اشارت بشیخ محمد خلوتی کرده من او را فردا هدیه خواهم داد ازان هدیهٔ شما مرتبهٔ او معلوم خواهید کرد چون در مقام رفتن شده اند شیخ تبراکی بشیخ محمد خلوتی داده اند در قبول تردد میکرده شیخ خاوند طهور فرموده اند تبراکی شیخ بی حکمتی نخواهد بود قبول کنید بعد ازان فرمودهٔ ایشان قبول کرده است و بجانب بخارا متوجه شده بجایی رسیده اند که دو راه بوده است یکی بجانب خوارزم و یکی بجانب بخارا شیخ خاوند طهور گفته مارا بتو بیش ازین صحبت نیست تو می باید که بجانب خوارزم روی و او را بآن جانب روان ساخته اند و خود بجانب بخارا روان شده اند او را گفته اند عطیهٔ شیخ اشارتست بآنکه پیش تو اصحاب عقول ناقصه جمع خواهند شد همچنانکه با آواز به تبرک اطفال و کنیزکان و بی عقلان جمع میشوند و این سخن را بآن تقریب میفرمودند که اولیا و ارباب کمال بجفا و سوء خلق از ازواج بسیار تحمل و صبر میکرده اند.

میفرمودند: اگر کسی اضطرار و احتیاج خود بزنان یاد آورد باید که بهیچ وجه از جفای ایشان ملول و غمگین نشود و بر جفائی ایشان صبر نماید.

میفرمودند: شیخ بهاء الدین عمر میگفتند که اختلاط با زنان موجب کدورت است میل طبیعی نمی ماند حضرت ایشان فرمودند خصوصا وقتی که بحسب خلقت بی تکلف تر باشد بمصاحبت و اختلاط میل طبیعی هیچ نمی ماند دیگر معاشرت و مصاحبت بموجب مروت و کرم است ضعیفهٔ بود بشرف اختصاص بملازمت مشرف شده بود روزی حضرت ایشان ازو اظهار ملالت کردند و فرمودند بسیار بد خلق است همه کس را میرنجاند هیچکس از خواری

ودشنام او خارج نیست و بحسب صورت از معنی لیکن ایها زوجها هیچ نصیبی ندارد. در وقت انبساط الطاف فرمودند یکی از ملازمانرا پرسیدند وقتی که کدخدا شوی چه نوع زنی خواهی خواست او گفت سبزی شیرینی حضرت ایشان تبسم فرمودند و گفت غلط کرده و ندانسته که بعد از چند گاه شیرینها می‌رود و سبزی میماند هم در محل مطایبه.

میفرمودند: شیخ ابو اسحاق گلابادی قدس الله روحه پیغامبر را صلی الله علیه وعلی آله وسلم بخواب دیده اند که ایشانرا دسته گلی یا دسته ریحانی داده اند و فرموده اند که مادام که تازه باشد و خشک نه شده احادیث مرا گفته و شرح نویس چون از خواب بیدار شده اند دسته گلی حاضر بوده ایشان بموجب فرموده آنحضرت معانی الاخبار نوشته اند فرمودند از احادیث معانی الاخبار است (من القی جلاب الحیاء فلا غیبة له) و حضرت شیخ قدس الله روحه در این لفظ فلا غیبة له دو معنی فرموده اند یعنی هر که رفع جلاب حیا کرد و مظهر فسق خود شد او را غیبت رواست چون غیبت کسریست و شاید که بسبب کسر مترجر شود و ترک معصیت کند اما در صورتی که اخفا و ستر فسق خود کند و راضی نیست باظهار غیبت و کسر او را روا نیست حاصل آنکه در غیبت که محرم است اخفا و عدم رضا باظهار شرط داشته اند وقتی که رفع جلاب کرد و مظهر فسق شد روا باشد معنی دیگر آنکه وقتی که اظهار فسق کرد و حیا و شرم از پیش برداشت درین اظهار فسق رضا و اذنت بدکر مساوی و قیایح او فلا غیبة له یعنی حقیقت غیبت که مشروط بود باخفا و ستر و عدم رضا باظهار نماند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین گفتند در وقتی که بعضی مردم بر سبیل خوض بحضرت خواجه علاء الدین عطار رسیده بوده اند که او را داعیه شیخی شده است و خدمت سید شریف را می‌خواهد مرید خود سازد در حین آمدن از سمرقند بجانب چغانیان اشتر سید را سوار شده و خدمت سید مرکب او را

سوار شده اند بسبب استماع این نوع سخنان حضرت ایشان متغیر شده اند و میخواستند که بموجب غیرت و غضب باین فقیر معامله کنند چنین دیده شد که روح شیخ منصور ماتریدی حاضر شدند و این فقیر را پیش امام محمد علی حکیم ترمذی بردند و بهم پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلم رفتیم و باین سبب هیچ نوع تصرف از خدمت خواجه ظاهر نشده ایشانرا بسبب این حالت غیرت عظیم و چند روز بیمار شدند.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا قدس الله روحه در وقت سفر حجاز بچغانیان رفته بودند در حین توجه و عزیمت بجانب هری خدمت خواجه حسن عطار بیعضی امرای میرزا شاهرخ و میرزا بایسنغر حضرت ایشانرا سپارش نوشته اند حضرت خواجه ازین صورت بسیار متغیر شده اند و فرموده اند باکی نیست بابای ایشان نیز گاهی چنینها میکردند.

میفرمودند: شخصی پیش یکی از بزرگان رفت و گفت میخواهم که وعظ گویم بچه نیت گویم آن بزرگ فرمودند در معصیت نیت سود نمیدارد حضرت ایشان فرمودند ازینجا معلوم میشود که مرتبه سخن بسیار بلند ست.

میفرمودند: خدمت سید قاسم در بلخ بوده اند حافظ عرب از ماوراء النهر ببلخ رفته خدمت سید (المعانی) طلبیده اند حافظ عرب گفته: المعانی اینست که بوزه فروشی کنی به که شیخی کنی.

میفرمودند: حافظ عرب مجذوب بوده از مصر آمده بوده است در اصل مالکی مذهب بوده وقتی کلمه بر زبان او جاری شده که دران مذهب کفر بوده است پدر او گفته قل استغفر الله مادر او دست بدهان او مانده که مگوی. بسبب آنکه بعد از توبه و رجوع در مذهب امام مالک می گشته اند و مادر او فرموده که اختیار مذهب امام شافعی کرده حافظ عرب شیخ بایزید عشقی را دیده بوده است و در ملازمت حضرت خواجه بهاء الدین نیز بوده فرمودند سرای ملک آغا

که در مدرسه خانیم عمارت اوست بحافظ عرب عقیده و نیاز بسیار داشته. در پیش امیر تیمور حافظ را طلبیده و امیر تیمور و حافظ در يك طبق طعام خورده و از حافظ قرآن شنیده اند از آن مجلس که بیرون آمده در راه قریب بازار کرنج کوبان از آب مستعمل حمام که در راهست چنانچه خردان در کنار جوی دهن بر آب می مانده و میخورند، آب خورده است مردم اضطراب کرده اند و گفته اند که این آب مستعمل حمام است نمی شاید حافظ گفته من حالا طعام امیر تیمور و خانیم خورده ام آن نوع طعام را این نوع آب لایق است بتقریب ظلم حکام و بی احتیاطی ایشان در طعام شرب دایمی این سخن میفرمودند.

میفرمودند: شیخ ابو عثمان حیری از شیخ خود ابو حفص استجازه کرده که خلق را وعظ و نصیحت گوید شیخ فرمودند باعث چیست شیخ ابو عثمان گفت باعث شفقت. اجازت فرمودند بعد از اشتغال بوعظ فقری در آن مجلس جامه طلبید شیخ ابو عثمان فی الحال جامه خود را دادند حضرت شیخ ابو حفص فرمودند آنچه گفته بودی دروغ گفته اگر شفقت به نسبت برادر مؤمن بودی بایستی که صبر میکردی تا فضیلت احسان ایشانرا بودی اگر میسر نشدی بعد از آن اقدام مینمودی.

میفرمودند: از احادیث معانی الاخبارست (ان المیت يؤذیه فی قبره ما يؤذیه فی بینه) این حدیث را دو نوع تفسیر فرمودند یکی آنکه انسان در دار دنیا بسبب اعمال و اقوال ناشایست ملائکه را ایذا میکرد و برنجانید بعد از فوت ملائکه او را ایذا میکنند معنی دیگر آنکه آدمی از هر چه متأذی میشود و میرنجد در دار دنیا از آن نیز در قبر متأذی خواهد شد حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند پس باید که علاقه و انس بما سوی کلی قطع کند و چنان باشد که اینجا هیچ چیز سبب ایذا و تشویش او نشود تا آنجا در راحت باشد در فوت خدمت مولانا خواجه علی رحمه الله حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند پس باید که علاقه و انس بما سوی

کلی قطع کند و چنان باشد که اینجا هیچ چیز سبب ایذا و تشویش او نشود تا آنجا در راحت باشد در فوت مولانا خواجه علی رحمه الله حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند او در مهمات بسیار مدد بود زمانه بر نهجی است که اگر مثل او چهل و پنجاه کس مرا مددکار باشد هنوز کم است **مثنوی:**

هر نبی اندرین راه درست * معجزه بنمود همراهان بجست

زانکه انبوهی جمع کاروان * ره زنانرا بشکند تیغ و سنان

حاصل آن آمد که یار جمع باش * همچو بتگر از حجر یاری تراش

خدمت مولانا علاء الدین سنکفینی رحمه الله از دانشمندان بود و قریب بصد سال عمر یافته بود در مصیبت خدمت مولانا خواجه علی در مجلس و انبوهی مردم پیش حضرت ایشان آمد و گفت ابن عباس رضی الله عنهما گفته در فوت پدر من عباس اعرابی مرا سخنی گفت که بآن خوبی از هیچکس سخنی نه شنیدم گفت عباس رفت و یافت بهتر از تو یعنی حضرت حق سبحانه و تعالی و تو نیز سعی و اهتمام نمایی که بهتر از عباس بیابی حالا نیز مولانا خواجه علی حق را سبحانه که بهتر از همه است یافت الحمد لله شما نیز بهتر از مولانا خواجه علی یافته اید امید چنانست که اولاد مولانا خواجه علی بنظر عنایت و عاطفت شما با همه مرادات برسند حضرت ایشان قدس الله روحه از مولانا محمد تابادکانی که از خلفای شیخ زین الدین خوافی بوده بسمرقند آمده بودند در سنه ست و ستین و ثمانمائه در محله کفشیر بشرف ملازمت مشرف شده پرسیدند از اکابر طریقت منقولست که فرموده اند منتهی را اصلاح ذات البین بهترست از ضبط ما بین النفسین وقتی که منتهی محتاج باشد بضبط منتهی نباشد بلکه هنوز در سلوک باشد خدمت مولانا محمد فرمودند غالبا مراد از ضبط گر نه مضبوطا خواهد بود و معنی مصدری.

میفرمودند: روزی که بسبب احتساب بخدمت سید عاشق مکروهی و محنتی

رسیده بوده است یکی از موالی سمرقند بخدمت سید گفته است حضرت حق

سبحانه فرموده است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ * المائدة: ۱۰۵) وقتی که شما را اهتدای هست از ضلالت غیر متضرر نیستید خدمت سید با او هیچ نگفته اند و گذشته بمردمی که همراه ایشان بوده گفته اند معنی آیت نمیدانند و نصیحت میکنند امر معروف و نهی منکر در اهتدا داخل است یعنی بعد از اهتدا و اتباع جمیع احکام بضلالت غیر متضرر نیستند.

میفرمودند: وعظ دو کس مرا در سمرقند خوش آمده بود یکی وعظ خدمت سید عاشق و یکی وعظ مولانا ابو سعید تاشکندی و فرمودند دایم اثر گرسنگی و خشکی لب از خدمت سید ظاهر بود این دو بیت بر زبان شریف ایشان میگذشت:

هر که که دل بعشق دهی خوش دمی بُود * در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
فرصت ثمر طریقه رندی که این نشان * چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست
در وقت ترغیب اصحاب بدوام مواظبت و تشویش ایشان میخواندند:

اگر چه دولت وصلش بچون فنا نرسید * در این امید بمیرم که خوش تمناست
میفرمودند: سید قاسم گفتند بحضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه دو بار ملاقات کردیم از ایشان پرسیدم که از اهل حالید یا از اهل مقام گفتند از اهل حال سید استحسان میکردند و میگفتند مرا منصف بود نگفت از اهل مقام. حضرت ایشان قدس الله روحه میفرمودند که بسبب اخلاص و نیاز و عقیده تمام بحضرت خواجه قدس الله روحه العزیز مرا ازین سخن سید کراهتی و تشویشی شد چون بسی عالیجناب بودند سکوت بایست کرد.

میفرمودند: اول بار که ببری رفتم بزیارتگاه رفته بودم دو سه روز باشیم بعد از مراجعت بده مولانا شمس الدین محمد صنوکردی رسیدم ایشان وعظ میفرمودند در وعظ بسیار میگرستند گوش داشتم که سبب گریه ایشان چیست فرمودند میرزا شاهرخ را پادشاه مسلمان میگویند شنیدم که دیوان گوهرشاه را

بکنیز کی متهّم کرده بوده اند فرموده اند که از مناره انداخته اند حال خالی ازان نیست که بموجب شریعت اگر ثابت شده دُرّه باید یا رجم و اگر ثابت نشده چرا مسلمانی را میکشند بعد از اثبات از مناره انداختن در شریعت نیست بسبب آنکه این حکم بموجب شریعت واقع نشده بود بسیار متألم شده بودند و میگریستند بتقریب آنکه سلاطین و حکام با وجود دعوی اسلام چرا مخالف فرمان میکند بامرا این سخن میگفتند. از خال خود خواجه ابراهیم نقل میفرمودند که در مدرسه میرایکو تیمور می بودم حضرت سید شریف نیز آنجا می بودند در زمیستان سرد سحرگاه پای بکفشی بملازمت حضرت خواجه علاء الدین عطار بمدرسه اولاد صاحب هدایه می آمدند مرا نیز همراه می آوردند بسیار می نشستم تا فرصت اجازت در آمدن می شد حضرت ایشان فرمودند در سحرها ملازمان خواجه طبخهای بتکلف میکرده اند مثل کرنج و مرغ و بعضی تکلفات دیگر. مولانا بهاء الدین آنجای گاهی حاضر می بوده اند در سحری که این طعامها آورده اند در خاطر آورده که در سحر مردم درویش را این چه تکلف است و چرا باید که تکلف کنند حضرت خواجه را اشرافی شده فرموده اند مولانا بهاء الدین طعام خوریده اگر چنانچه حلال باشد ضرر نخواهد داشت گاهی بنسبت بعضی مهمان تواضع و الطاف مینمودند و میگفتند مخادیم اینجائی ما می آیند بسبب بعضی مهمات موانع خدمت لایق نمیشود و قصه سلطان محمود غزنوی و فقیر کلخن تاب را بیان فرمودند بتقریب بی رعایتی امرا و ارکان دولت میفرمودند بسیار خاطر ما مشغول بود که کارخانه سلطنت معمور و مضبوط باشد هر چند سعی نمودیم و همت داشتیم یکروز بر موجب همت ما نرفتند بایستی که بر وجهی زندگانی مینمودند که دلهارا بایشان میل تمام می شد هیچ در غم مسلمانان نمی شدند بی حمیت و عصبیت دین و ملت کار دنیا و آخرت مضبوط نمیشود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه برای رعایت دین پسر خود را چنان حد زدند در اثنای حد مرد بعد از

مفارقت روح چند دره دیگر که باقی بود زدند سلطنت و امارت بحقیقت اینست که بر وفق فرمان خدای و رسول باشد.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه بعضی را به نسبت محبت تربیت میفرموده اند جمعی که میدانسته اند که او درین نسبت بروحسد میبرده اند و آن جماعت را غیرت عظیم میشده دانشمندی را درین نسبت تربیت میفرمودند او را گفته بوده اند وقتی که پیش اصحاب می نشیند باین طریق مشغول باشید که غیرت اصحاب سبب فقدان نسبت جمعیت است و کاری تعین فرموده اند که در میان اصحاب باین طریق باشد و در وقت خدمت و تنهایی بطریقه که سابق مقرر شده مشغول باشد.

میفرمودند: از میرزا سلطان ابوسعید التماس نمودم که فقری را از خراجات معاف دارید در جواب گفت مارا مال و جریب بخشیدن آسانترست از بخشیدن خراجات. پرسیدم چرا گفت بسبب آنکه در بخشیدن خراجات به نسبت باقی رعایا ظلم میشود و یار و محبت او بمردم میآفتد گفتم این یار بفرموده خدا و رسولست یا یاریست شما پیدا کرده اید بخلاف شریعت ساخته اید تحمیل کنید تا بنسبت هیچکس ظلم واقع نشود فرمودند حضرت خواجه پارسا التماس نموده بودند که خراجات ایشان معاف دارند حکام آن وقت این نوع جواب گفته بوده اند ایشان فرموده اند که این یاری نیست که از صاحب شریعت واقع شده باشد ظلمی است که از شما واقع شده ما از خود دفع میکنیم اگر رعایا از خود دفع نتوانند کرد مارا ملالتی بحسب شریعت و گناهی نیست حکام بظلم صریح کسی را گشته بودند حضرت ایشان از وقوع این امر بسیار بسیار متغیر و متألم شدند و فرمودند بسبب آنچه ازین جماعت صادر شد باید که همه کائنات انتقام گویند بتقریب آیه (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى * الْأَنْفَالُ: ۱۷) میفرمودند وقتی که آثار افعال عباد بر وجهی است که از طریق بشر بیرون است مثل اثر رمی

آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم آن فعل مستند بحق است سبحانه.
میفرمودند: بعضی گفته اند بیت الحرام دل بنده مؤمن است و بعضی گفته
اند دل عارفست که غیر حق سبحانه حرام است که بر وی گذرد.

میفرمودند: شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله روحه فرموده اند از سخنان
خواجه عبد الله انصاری است قدس الله روحه از صغر سن یاد دارم نیکی را نیکی
خرخاریست بدی را بدی سگساریست بدی را نیکی ستاریست درویشی خاککی
است بیخته را آبکی برو ریخته نه کف پارا ازو دردی نه پشت پارا ازو گردی.

میفرمودند: شیخ حسن خلوتی تعبیر و تفسیر نیکو داشت پیش خدمت
مولانا نظام الدین آمده دأب ایشان آن بود که در مخاطبات مردم را تو میگفتند
شیخ حسن را ازین صورت بخاطر آمده گفت شما چرا مرا تحقیر میکنید ایشان
فرمودند درین لفظ تعظیم است نه تحقیر بجهة آنکه تو خود را درویش میداری
درویش اهل توحیدند شما مشعر بکثرت است و این لفظ دال بر وحدت. باید که
ترا ازان لفظ تشویش شود نه ازین لفظی که دال بر وحدت است این سخن سابق
نوشته شده بود سبب آنکه بعضی عبادات در تعبیر اول نبود ثانیاً نوشته شد
حضرت ایشان این سخن را بسیار یاد میکردند آنچه شنیده بخصوصیت نوشته شد
کسی فعل شنیع کرده بود و پیش من بر وجهی آمده بود که ازان هیچ شرم
نمیداشت با او نتوانستم نشست بخانه رفتم کتاب مثنوی حاضر بود گشادم این
بیت بر آمد:

در جهان افتاده گانرا حضور نیست

بعد حضور ازین ولایت رفت و هیچ دولت نیافت و حضوری ندارد بتقریب قیاً
لشکر و سر انجام حبیبه وزره میفرمودند معلوم است حمایت حبیبه چه مقدار
خواهد بود حصن حصین عصمت و عنایت حق سبحانه است.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله ارواحهم کسی را که متخلق است

باخلاق نبوی صلی الله علیه وعلی آله و سلم آنرا عالم میگویند اگر چه از علوم ظاهری هیچ نداند و آن کسی را که متخلق نیست باخلاق آنحضرت آنرا عامی میگویند اگر چه جمیع علوم ظاهر را بر وجه کمال حاصل کرده باشد.

میفرمودند: از ملای روم پرسیدند عقل چیست و حق چیست گفتند عقل آنست که هیچ وجه از وجوه آرام نگیرد تا او را اطلاع نشود بر حق سبحانه و تعالی و حق آنست که هیچ وجه مدرك عقل نشود یعنی بالکنه.

میفرمودند: حقیقت استفاده حسن رجوع است بحق سبحانه والتجا باو در جمیع احوال در معنی میفرمودند شکر بر رؤیت وجود منعم باید نه وجود نعمت شکر نعمت. ازین جهة که سبب وصول بمنعم است و مذکر و منبه ازین نعمت آگاه بمنعم میشود درین حال شکر او بر رؤیت منعم است نه وجود نعمت امام غزالی قدس الله روحه چنین تمثیل فرموده اند که کسی را محبوبی است در بغداد و محب در دیار مغرب است و او را قوت رفتن وزاد راه و اسباب وصول نیست کسی او را اسباب وصول فرستاد حمد و شکر محب بدین کس بسبب وجود اسب و مصالح راه نیست بلکه تمامی همت او مصروف محبوبست و حمد و شکر او مر محبوب راست.

میفرمودند: علماء حقانی بذل جهد و سعی مینمایند که بقول و فعل ایشان مردم آگاه شوند و بآنچه خلاصه و مقصود است اشتغال نمایند جایی که ازین نوع مردم را دلالت میکنند بوقوف علمای ظاهر نیز اگر این نوع عمل نمایند بسیار خوبست لیکن همت ایشان مصروف وظایف امرا و حکام است هر جا وظیفه بیشتر برسد آنجا میباشند طیبیان نیز این نوعند سالها تکمیل علمی میکنند بعد ازان ملازم عوانی و هنری میشوند اگر شفقت اسلام داشتندی بایستی که جایی بودندی که اضطراب و احتیاج مردم بیشتر است پیش از انتقال بمدت بیست روز این سخن فرمودند بتقریب آنکه در این شهر طیب نیست و هیچکس را شفقت اسلام سبب

آمدن این ولایت نشد.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی بسیار مرد دلیر بود در وعظ میگفتند: دانشمند و عالم بتعجیل نماز میگزارد و تحمل ندارد که امام سلام بیارد با اضطراب از مسجد بیرون می آید جامه های صوف می پوشد خانه علیکه و فیروز شاه میرود مانند سگ و باز گفت استغفر الله استغفر الله اگر فردای قیامت آمنا به و صدقنا حق سبحانه پرسد که سگی که هرگز نا فرمانی و عصیان ازو نیامده چرا اطلاق نام او برین جماعت نافرمان کردی چگویم بلکه مگس سگ چند باشد مثل شاهرخ وعلیکه و فیروز شاه که قوت سبعیت و درنده گی دارند این جماعت را آن قوت نیست که آنچه ایشان سبعیت پیدا ساخته اند و مرداری که جمع کرده اند ایشان برای آن جمع آمده اند.

میفرمودند: فرقت میان عبادت و عبودت عبادت عبارتست از ادای وظایف بندگی و آن مشروط است بوجود اوقات و عبودت عبارت از دوام آگاهی است بحق سبحانه و این عبودت در هیچ وقت ساقط نیست بتقریب سخن اکابر که اصحابوا مع الله.

میفرمودند: در میان ترکان مثل است که نماز را قضااست صحبت را قضا نیست در میان اصحاب حضرت خواجه قدس الله روحه محافظت بین النفسین مهم بوده است جمعی مردم عزیز از اصحاب ایشان در بخارا بودند و جمعی دیگر که اصحاب ایشان را دیده بود بر وجهی بودند که معلوم نمی شد که باین مشغول باشند مقصود حضرت ایشان آن بود که بی عمل و تکلف این معنی ایشانرا حاصل بود.

میفرمودند: خواجه احمد مظفر قدس الله روحه فرمود آنچه حق سبحانه دوستان خود را بر ریاضت و مجاهده کثیره عنایت فرموده مرا در چار بالش ریاست کرم کرده صاحب کشف المحجوب فرموده بعضی گمان برده اند که سخن خواجه احمد از قبیل دعوی و مفاخرتست لیکن نه چنانست از قبیل تحدیث نعم

است و از شیخ ابو سعید ابو الخیر منقولست که فرموده اند آنچه دوستان حق سبحانه مجاهدات کثیره یافتند احمد مظفر در چار بالش ریاست یافت. این گواهی بود بر صدق حال ایشان.

میفرمودند: خدمت سید قاسم گفتند در باورد بخدمت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه العزیز ملاقات کردم ایشان فرمودند هر کس بولایتی وجایی میرود باید که خود را در مرتبه دارد که ازان پست تر نباشد اگر مردم او را در مرتبه بلند تر دارند به نسبت او ترقی باشد و اگر ندارند و خواهند که در مرتبه پست برند نیابند و تزل نکرده باشد حضرت ایشان فرمودند بنابراین دهقانی اختیار کرده ایم رعیتی را محنت لازمست.

میفرمودند: سید قاسم گفتند خط خوب هم فضیلت هم هنر است.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند دو شخص بودند توأمان پشتهای ایشان بر همه چسپیده بود و ایشان علی الدوام شکر میگفتند کسی ایشان را گفت اضطرار و حال باین صورت شمارا چه محل شکرست گفتند ابتلا بر محنت زیاده ازین ممکن است شاید ازین بلا بدتر پیش آید درین سخن بودند که یکی ازین دو مرد گفت این بلا بدتر ازان حال بریدن و جدا ساختن ممکن بی و مرده کشیدن نیست آن وقت معلوم شد که حالت سابق بسیار بسیار محل شکر بوده است.

میفرمودند: خدمت مولانا رکن الدین خوافی میفرمودند بدایت شیخ بهاء الدین عمر از نهایت شیخ رکن الدین علاء الدولة ارفع است حضرت ایشان فرمودند این سخن را پیش خدمت خواجه فضل الله نقل کردم بسیار در قهر شدند و استبعاد کردند لیکن هیچ دلیل بر استحاله این واقع نیست بلکه حدیث (مثل امتی مثل المطر) دلیل جواز است و از حضرت خواجه نیز منقولست که فرمودند بدایت بهاء الدین نهایت سلطان بایزید. میفرمودند سخن حضرت خواجه نیز بی جهة نخواهد بود لیکن حسن عقیده بسلف بعضی را سبب شده که دور میدارند اما بر

حدیث مذکور و وقوع کمالات اکابر متأخرین مستبعد نیست همه سلف بر همه متأخرین مفضل نبودند.

میفرمودند: مقصود از درویشی و توجه و مراقبه آنست که مستعد اتصاف باوصاف و اخلاق الهی شود چون کسی بحسب جبلت و خلقت نیکو خلق است بی کلفت عمل درویش است بتقریب شیخ عطا که ساکن خانقاه شیخ ابو اللیث بود این سخن فرمودند و استحسان طور او میکردند که از اخلاق بهره تمام داشت دران خانقاه بعضی به درویش مشهور بودند لیکن در خلُق هیچ نوع مانند او نبودند.

میفرمودند: زمان تأثر از عوارض زمان جدایی است از حق سبحانه باید که سعی و اهتمام چنان کنند که از عوارض متأثر نشوند در بعضی روزها چنین میفرمودند که زمان تأثر از اعراض نفسانی زمان انقطاع و جدایی است از حق سبحانه اهتمام باید کرد که نسبت حضور غایب نشود. نسبت حضور و آگاهی نوریست در دل آدمی هر سخن و بهر سبب و بملاحظه عداوت و خصومت باید که دور نشود تبدیل انوار بسرگین گاو و وظیفه عاقل نیست.

میفرمودند: خدمت امیر قاسم ملازمت مجانین میداشته اند و میگفتند در روم شنیدم که مرد مجنون است بسیار خوشحال نام او ملا جانی بدیدن او رفتم چون او را دیدم شناختم پیشتر با او مصاحب بودیم و آشنایی و خصوصیت داشتیم پیش او نشستم و پرسیدم که مرا می شناسی بزبان ترکی روم گفت میدانم پرسیدم که ترا چه حال و قصه شد گفت یکی چیز آمد و مرا از همه خلاص ساخت و بیاسودم حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند چندین کثرت این سخن را از سید شنیدم هر وقت که آن لفظ ترکی روم را که معنی بیاسودم است میگفتند آب از چشم سید بریخت و آن لفظ ترکی نیک ملازم بوده است و میکریستند بسیار متألم و متأثر شده بودند هر وقت که یاد میکردند همان حالت می شد.

میفرمودند: سید قاسم میگفتند در سبزوار دیوانه بود بدیدن او رفتم در

خاطر آمد که بابا محمود طوسی بهتر باشد یا این مرد ومن پیشتر بابا محمود را دیده بودم فی الحال گفت چندین هیزم چندان هیزم که بابا محمود ترا آب برد شخصی در مجلس شریف خواب میرفت اورا ملامت و عتاب کردند و گفتند این حال تو یکی از چهار نوع خالی نیست یا فی الواقع خوابست بسبب آنکه شب خواب نرفته یا آنست که طبیعت را ازین مجلس ملالی است آمدنی بمجلس ندارد وبضرورت ملالت خواب می آورد یا آنکه چنین مینمایی میخواهی که طریقه خود را با این نوع پوشی یا آنکه حقیقت ترا استغراقی است در بحر جمعیت واز تدبیر بدن وضبط احوال ظاهری عاجز است اگر بسبب بیداری بسیار خواب می آید نشستن باین طریق مهم نیست میباید جایی خواب رفت اگر طبیعت را آمدنی نیست واز اهل مجلس منسلخ است هم سهل اگر احوال خود را باین نوع می پوشی تو مبتدی بر تو اینست که بتکلف سعی واهتمام نمایی که ملکه حاصل شود ومحل آن نیست که در مقام ستر باشی اگر میگوئی مرا استغراق است وضبط خواهم نمیتوانم غلط کرده همچنین نیست قسم اخیر را دو کرت اعاده فرمودند قدس الله روحه العزیز.

میفرمودند: صاحب مرصاد گفته است^[۱] هر که قدمی بر میدارد یکی از سه راه پیدا میشود یا سوی بهشت یا بجانب دوزخ یا نزد حق تعالی دو راه اول باعتبار موافقت شریعت ومخالفت وراه اخیر باعتبار اخلاص وقتی که باعث عمل اراده وجه باقی باشد نه حصول لذات بهشتی میفرمودند تحصیل مقاصد را مباشرت اسباب می باید (اطلبوا الاشیاء من اسبابها وادخلوا الابیات من ابوابها).

میفرمودند: پیش ملای روم گفته اند که بیت:

گر در یمنی که با منی پیش منی * ور پیش شما که بی منی در یمنی

(۱) صاحب مرصاد العباد فارسی نجم الدین ابوبکر رازی توفی سنة ۶۵۴ هـ. [۱۲۶۵ م.]

ملا فرموده اند: کلاً، بل دست بدست وزانو بزانو.

حضرت ایشان میفرمودند سید عاشق میگفته هر که عقیده داشتیم که بد است بد بود وهر که عقیده نیکی داشتیم او نیز بد بود بعد از تحقیق وتفحص.

میفرمودند: شیخ سفیان ثوری^[۱] با شیخ فضیل عیاض^[۲] ملاقات کرده اند ساعتی صحبت داشته اند شیخ سفیان فرمود *أَرَجَا* صحبتها این صحبت است وشیخ فضیل گفت *أَرَدَا* صحبتها این صحبت است از جهة آنکه شما درین صحبت خواستید که باحسن وجوه باشید و تکلف بسیار گردید که اعمال و اقوال شما پسندیده و مناسب من باشد من نیز بهمین وجه زندگانی کردم زمان تکلف و گرفتاری بخود و بغير بدترین ازمه است شیخ سفیان را پسندیده و دانست که مقصود شیخ فضیل چیست بتقریب سخنان مولانا محمد تبادگانی به نسبت شیخ محی الدین عربی و حضرت خواجه پارسا قدس الله روحهما فرمودند خدمت شیخ زین الدین خوافی در رساله خود نوشته اند منتهی در کلمه ذکر باید که لا موجود الا هو ملاحظه کند هر نوع توجیهی که سخن شیخ او دارد سخنان اکابر همان نوع توجیه دارد اگر این سخن توجیه ندارد باید که در سخن شیخ خود نیز طعن بکند.

میفرمودند: حافظ کینکی اینجای ما آمده بود میگفت خدمت سید عاشق میگفتند شیخی را هفتاد شرط است من گفتم خدمت سید بسیار گفته اند شیخی را *یک شرط* است او را بسبب کمال عقیده بسیار دشوار آمد که خلاف سخن شیخ او چگونه گوید آخر الامر من گفتم شما شنوید که کدامست این شرط اعراض از خدا و رسول خداست هر چه خواهند خوردند و هر چه خواهند گیرند بهیچ وجه تابع احکام نباشند مشایخ روزگار این نوع عمل مینمایند گویا این را شرط داشته اند فقیری بطریق رابطه مشغول بود سبب کمال تأثر و قلت حوصله

(۱) سفیان ثوری توفی سنة ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] در بصره

(۲) فضیل بن عیاض توفی سنة ۱۸۷ هـ. [۸۰۳ م.] فی مكة المكرمة زادها الله شرفا وكرما

افعال واقوالی که موجب آن نسبت بود ازو صادر می شد حضرت ایشان قدس الله روحه قصه شبانی که در وقت موسی با حق تعالی راز میگفت و مناجات میکرد و عتاب حضرت موسی با او بیان فرمودند و بجانب آن فقیر التفات نموده فرمودند مقتضای بعضی احوال ظاهر کردنی نیست شخصی را در تاشکند قاضی ساخته بودند کسی بقاضی نوشته بود رضا بقضا اگر چه واجبست لیکن رضا بقضاء شاش که بحقیقت مقتضی است یخشی علیه الکفر.

میفرمودند: در ولایتی که سادات باشند بخواهیم که نباشیم رعایت و احترام ایشان از ما بطریق مناسب گاهی واقع نمیشود حضرت امام اعظم در مجلس مرارا میخواستند و می نشستند سبب ظاهر نبود پرسیدند که جهة خاستن چیست گفت در میان اطفال فرزند علوی هست هر وقت که او را می بینم برای تعظیم و احترام او میخیزم.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین به نسبت خواجه پارسا و خواجه عصام الدین التفات بسیار داشته اند و طریقه تعظیم و احترام مرعی میفرموده اند کرتی در مجلس حضرت خواجه این دو عزیز را خنده غلبه کرده و بهیچ وجه نتوانسته اند که خود را از خنده نگاه دارند حضرت خواجه دران واقعه مدارا و مسامحه نموده اند حضرت ایشان فرمودند خواجه مولانا از خدمت خواجه عصام الدین نقل کرده اند که حضرت خواجه خاطر مصروف گردانیدند و التماس نمودند که طریقه قبول کنم من قبول نکردم و میگفته اند عجب از خواجه که از ما این توقع کردند حضرت ایشان درین نقل ترا می فرمودند حضرت خواجه عصام الدین بسیار متواضع و نیازمند بوده اند ترفع و تکبر ایشان درین مرتبه چون بوده باشد یکی از ملازمان گفت آنچه از خدمت خواجه عصام الدین واقع شده دور نیست که بسبب تواضع و کسر نفس واقع شده باشد یعنی ما خود را قابل و مستعد التفات حضرت خواجه نداشتم.

میفرمودند: منقولست که مردم در نوروز بیرون آمده بوده و طعامها ساخته از آن طعام پیش حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرستادند ایشان تناول فرمودند و آن فعل ایشانرا آن قدر ننهادند که اجتناب نمایند از طعام ایشان حضرت ایشان فرمودند اجتناب از طعام نوعی از اعتبارست.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه فرموده اند هر نوع اذا والم وزجر که بنسبت فقیر واقع میشود میباید که صبر کند و مرجع الیه او حضرت حق سبحانه باشد و در آن حضرت گریزد هر خواری و قهمت و فعل شنیع که به نسبت او واقع شود و باو نسبت کنند بملاحظه فی (فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ * النجم: ۳۲) در مقام عذر و تزکیه نفس خود نشود مگر آنکه بحسب شریعت قتل او واجب آید در آن وقت بعدر و توجیه آن مشغول گردد چون ابقای حیات فرض است.

میفرمودند: در ترجمه عوارف آورده است متشبه محق است و متشبه مبطل متشبه محق آنست که بحسن عقیده و خلوص نیت طریقه اتباع اکابر صوفیه اختیار کرده و جمیع اعمال ظاهری و سیرتهای پسندیده ایشانرا مرعی دارد و مقصود او کمال حقیقی است و متشبه مبطل آنست که جاه و عزت آن طائفه بزرگوار دیده خودرا در مقام متابعت و مشابعت میدارد و جمیع اعمال ظاهری و اخلاق پسندیده بجای می آرد مقصود او عزت و ترتب جاهست.

میفرمودند: در رفتن بخارا مرا شیخ سراج الدین ملاقات شد و شبی در منزل ایشان باشیم بعد از اجازت و رفتن بجانب بخارا شیخ بمظنه آنکه مارا از صحبت ایشان پستی حاصل شده برای حفظ نسبت چنین تعلیم فرمودند ازینجا که بروید تا فرسخی رعایت و محافظه نسبت کنید تا غایب نشود و از اینجا نیز همین اهتمام نمایند در محافظت نسبت تا درخت تودی که بر سر راه فلان موضع است از اینجا نیز اهتمام نمایند تا بخارا همین دستور تمام اوقات و ازمان بمحافظت و رعایت مصروف گردانید.

میفرمودند: صوفیه مشرقی بران برده اند که اظهار شکوی مطلقا قادح صبر است فاما اظهار شکوی بغیر قادح صبر است نه اظهار شکوی است بحق تعالی وقصه حضرت ایوب ومناجات رب (إِنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * الانبیاء: ۸۳) و کریمه (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا * ص: ۴۴) دلیل واضح است بر قول ثانی و بعضی گفته اند در حین ابتلا صبر وعدم شکوی بحق تعالی مذموم است و مقاومست بقهر الهی و تضرع و زاری که موجب عجز و بندگیست پسندیده و محمود است.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین گفتند کتابی مطالعه میکردم از بعضی سخنان مرا گریه آمد گفتم نظام الدین باز مبتدی شدی.

میفرمودند: خدمت مولانا رکن الدین خوافی میفرمودند بدایت شیخ بهاء الدین عمر از نهایت شیخ رکن الدین علاء الدولة ارفع است من ازیشان نشنیدم لیکن چنین نقل میکردند این بیت بزبان شریف ایشان بسیار میگذشت بیت:

آب کم جو تشنگی آور بدست * تا بجوشد آب از بالا و پست

این مصراع گاهی خوانده می شد ع:

میکشم بار تو بر جان و چرا من نکشم

میفرمودند: شیخی بود در سیرام نام او غریب شاه دو پسر داشت پسر کلان او بسیار کَرخُ بود پسر دیگر سونج خواجه نام داشت بسیار مرد نیک بود مرا سرفه بود بسیار ضعف شده بودم شبی بعد از نماز خفتن آمده و تُربُزکی آورد و بسیار مبالغه کرد که شما رغبت فرمایند که عقیده من آنست که شمارا نفع خواهند کرد من ازان تر بزرگ خوردم سرفه من دفع شد.

میفرمودند: دیوانه بود بابا شیخ احمد نام نزدیک دروازه گازرستان منزل داشت روزی حضرت ایشان میخواستند که بمحله ماترید روند نزدیک بمترل او رسیده بودند فرمودند هیچ خوش نمی آید مرا از پیش این دیوانه گذشتن و بجانب دیگر میل فرمودند و ازان راه نرفتند و گفتند دیوانگی او بسبب غلبه نوراست یا

غلبهٔ ظلمت اگر از قسم اول است اورا مجذوب گویند و اگر از قسم ثانی است اورا مجنون گویند بمر تقیر ایشانرا حجابی نیست همه چیزها مکشوف ایشانست قسم ثانی اگر چه ملحق بمجنونانند لیکن چون ایشانرا زبان هست از پیش ایشان گذشتن هیچ مصلحت نیست.

میفرمودند: من از تاشکند پیش خدمت مولانا نظام الدین بسمرقند آمده بودم پدر من کسی پیش ایشان فرستاد که من دختر برادر خود چندین سالست که برای او نگاه داشته ام و اگر حالا نمی آید و این نسبت قبول نمیکند برادر من میرنجد و درین باب الحاح بسیار کرده بودند خدمت مولانا نظام الدین نصیحت بسیار فرمودند در آخر گفتند ما نمیدانیم اگر کسی را در ماندگی واضطرار بمرتبهٔ باشد که نتواند خودرا هیچ جا قرار دادن و هیچ جا آرام نداشته باشد آنزمان معذور است بتقریب ترك تحصیل موالی این سخن را بکرات بیان فرمودند.

میفرمودند: که مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم مریدانرا از سه سفر منع فرموده اند از سفر یمن و از سفر خراسان و از حج عن الغیر از سفر یمن بسبب آنکه آنجا حسن و جمال بسیار است شاید که حفظ بصر و حفظ دل نتواند و منجر بتفرقه شود و منع از سفر خراسان بسبب آنکه آنجا رباط و خانقاهی برای فقرا نساخته اند و وظیفهٔ مناسب نمی بوده است اگر آنجا روند بضرورت محتاج بکسب و طلب شوند و این نیز سبب تفرقه شود و منع از قسم اخیر بسبب آنکه عمده ورکن طریقت نفی ماسواست و تخلص اعمال لوجه سبحانه و آن صورت منافی و ضد این معنی است این سخن سابقا نوشته شده بود بجهت آنکه بسیار یاد میکردند فی الجمله تفاوتی در تقریر ثانی بود نوشته شد بهمین تقریب حضرت ایشان فرمودند خدمت مولانا یعقوب گفتند من چندگاه در هری بودم از خانقاه خواجه عبد الله انصاری طعام میخوردم بسبب آنکه در شروط وقف آن توسعه هست و در اصل وقف نیز احتیاط نموده بوده اند و حضرت ایشان فرمودند از اوقاف مدرسه غیاثیه نیز می

شاید خورد بسبب آنکه در اوقاف او نیز احتیاط مرعی داشته اند و مردم صالح و با ورع در مدرسه غیاثیه می بوده اند و از اوقاف آن اجتناب ننموده اند.

میفرمودند: بشر حافی^[۱] قدس الله روحه بسبب کمال ورع و زهد از لذایذ اطعمه اجتناب تمام داشته اند و حضرت شیخ معروف کرخی^[۲] قدس الله روحه تناول میفرموده اند کسی پیش ایشان گفت حکمت چیست بشر حافی اجتناب کلی دارد و شما ارتکاب مینمائید ایشان فرمودند اما اخی بشر فقبضة الورع و اما انا فبسطنی المعرفة امام حجة الاسلام قدس الله روحه فرموده اند اگر سخن شقی شنود گوید معروف کرخی با وجود کمالات اجتناب نمود من خود چرا اجتناب نمایم و اگر سعید شنود گوید بشر حافی با وجود انواع کمالات طاعات و ریاضات و اتصاف بانواع کمالات ترك لذایذ کرد و ارتکاب ننمود من با وجود نقصان اعمال و احوال چون ترك نکنم.

میفرمودند: اگر کسی از اصحاب سلوک بر موجب حال و طریقت عمل نکند و اتباع مقتضای طبیعت کند آنکس را شقی حال گویند و کسی که بر موجب حال و طریقت باشد این طائفه او را سعید حال میگویند و میتواند بود که شقی حال سعید گردد و سعید حال شقی چون احوال متبدلست شنیده اند که بعضی از اصحاب بجماعت حاضر نمی شوند و نماز تنها میگذارند فرمودند سهل میکنند باید که بجماعت حاضر شوند منقولست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بموضعی رسیدند که نماز جمعه میگذارند و حال آنکه شرائط جمعه آنجا موجود نبود ایشان نیز موافقت کردند و نماز گزاردند کسی پرسید که آنجا شرائط جمعه نبود شما چرا موافقت کردید ایشان فرمودند (ایاک وما یسبق الی الفهم انکاره و ان کان عندک اعتذاره فلیس کل سامع نکرا یطیق ان یسمعه عذرا) و بعد از گزاردن نماز

(۱) بشر حافی توفی سنة ۲۲۷ هـ. [م ۸۴۲] فی بغداد

(۲) معروف کرخی توفی سنة ۲۰۰ هـ. [م ۸۱۶] فی بغداد

جمعه شرائط بیان فرمودند.

میفرمودند: فرزندان ارباب سلوک و ریاضت بسبب آن ضعیف و نحیف اند که خاطر ایشان توجه تمام بقضای شهوت ندارد اگر چه بقضای جبلت مباشر نکاح میشوند لیکن چون در مقام ضبط خاطر نسبت اند نفس را کمال شغل بشهوت نیست وقتی که انهماکی می باشد شهوت بسیار وقوی می باشد درین صورت فرزندی نیز قوی می باشد.

میفرمودند: نوشیروان عادل^[۱] روزی بقصد شکار بیرون آمده بود از لشکر خود جدا افتاد و تشنگی برو غالب شد بدیهی رسید از خانه آب طلبید دختر بیرون آمد و شربتی آورد بی شکر فشرده و چند برگ بر روی قده شربت مانده نوشیروان گرفت و خورد پرسید که این شربت از چند نیشکر حاصل شده گفت از يك نیشکر چرا برگ بی بر روی شربت مانده گفت دیدم که بسیار تشنه ترسیدم که بیکبار این شربت سرد خوری ترا مرضی شود برگ ماندم تا مانع خوردن شود و بتأنی آشامی نوشیروان پرسید خرج این ده چند است گفت فلان مقدار نوشیروانرا بخاطر آمد که خرج این ده کم است زیاده باید ساخت بعد از چندگاه باز نوشیروان بهمان طریق بهمین ده رسید باز از همان خانه آب طلبید بعد از مدت مدید همان دختر بیرون آمد نوشیروان گفت دیر بیرون آمدی گفت دران کرت که آب طلبیده بودی يك بی فشرده بودم و آورده درین کرت سه چهار بی آب ساختم باین سبب است نوشیروان گفت که چون بود که دران وقت يك بی یکقدح شربت شد درین کرت سه چهار بی يك قده شربت میشود آن دختر گفت ظاهرا پادشاه را ظلمی و باری به نسبت رعیت در خاطر آمده که برکت نمانده وقتی که پادشاه در مقام ترحم و عنایت است در همه چیزها برکه بسیار میشود

(۱) نوشیروان عادل ملك بیستم ساسانیان توفی سنة ۵۹۵ م.

ووقتی که در مقام ظلم و طمع و بی رحمست در هیچ چیز برکت نماند بتقریب آنکه سایر محصولات مثل سابق حاصل نمیشود اگر چه در وقت سبزی خوب می نماید بحضور اُمرا و ارکان دولت این سخن را میفرمودند قدس الله روحه العزیز.

میفرمودند: در میان مردم هری ادب و حیا بسیار است جماعتی ایتم در هری دیدیم هرگز بلندتر از شتالنگ برهنه نمیدارند طریقههای ایتم سمرقند سهل است فرمودند در بیرون دروازه فیروز آباد آبی است بر کنار آب درختان بیدگاهی در آن سایها می نشستم خردان اطفال که در سن شش سالگی بودند هرگز برهنه در آب نمی آمدند به ازار در می آمدند درین شهر این طور ادب و این رعایت نیست ازینجهه مردم هری سمرقندیانرا منکرند و بعدم حیا و مروت نسبت میکنند در میان ایتم هری رسمست که وقتی که طعام پیش دارند می باید که هر کس که میگذرد بی آنکه طلبند و مردمی کنند رود و ازان طعام خورد و اگر احیاناً کسی نرود و شرکت نکند برنجند و خواری میکنند فرمودند روزی در بیرون فیروزآباد برفتیم جمعی ازان مردم در سر راه نشسته بودند و طعام در پیش داشتند مولانا سعید الدین و جمعی که برفتیم هیچکس غیر من شرکت نکرد من ازان طعام اندکی گرفتم و گذشتم این طریقههای ایشان مستحسن است بتقریب آنکه در امثال اُمرا اکابر و اجتناب از آنچه مکروه ایشانست سعی و اهتمام نمی باید نمود.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین را قدس الله روحه مریدی بوده مولانا شمس الدین نام خواهر زاده مولانا سیف الدین مناری حضرت خواجه مولانا شمس الدین را فرموده اند روید و آب را در جوی بندید مولانا شمس الدین مرد ضعیف و طالب علم بوده و قوت آب بستن نداشته رفته و بعد از مدتی آمده و گفت آب نتوانستم آورد حضرت ایشانرا بسیار غضب شده فرموده اند مولانا شمس الدین اگر گلوی خودرا می بریدی و خون خود بریختی بهتر می بود ازین خبر که آورده ایشانرا ازو ثقلی و کراهتی شده بهمین سبب مولانا شمس الدین را عارضه و بیماری

پیدا شده و نتوانسته که در بخارا باشد بضرورت بولایت فرکت آمده خدمت مولانا سیف الدین که خال ایشان باشند او را فرموده اند که پیش خواجه علاء الدین عطار روید تا شمارا شفاعت کند شاید که ببركة التفات ایشان آن غبار مرتفع گردد مولانا شمس الدین آنجا نرفته اند پیش خدمت خواجه پارسا رفته اند و عرض حال خود کرده اند ایشان فرموده اند پیش خال خود روید این مهم از ایشان کفایت میشود مراجعت نموده پیش ایشان آمده اند ایشان فرموده اند ما شمارا گفته بودیم که پیش خدمت خواجه علاء الدین عطار روید شما چرا نرفتید حالا شمارا انجامی باید رفت باز مولانا شمس الدین را روان ساخته اند کرت ثانی تیز رفته اند ببخارا پیش خدمت خواجه پارسا خدمت خواجه همان جواب اوّل فرموده اند این کرت که بفرکت آمده اند و خال خود را ندیده اند او را بسیار بمرتبه غالب شده که جمیع معلومات از خاطر او محو شده تا غایتی که نام فرزندان و خویشاوندان خود را فراموش کرده و میان او و میان خدمت خواجه عماد الملک بسیار خصوصیت و مودت بوده نام ایشان را نیز فراموش کرده بوده است ایشان را تا می گفته حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرموده اند حفظ خواطر مشایخ و امتثال امر و ترجیح اشارت ایشان بر جمیع مرادات لازم و واجبست.

میفرمودند: حضرت خواجه را سیف الدین مناری و مولانا سیف الدین بالاخانه و مولانا سیف الدین خوارزمی مرید بوده اند مولانا سیف الدین خوارزمی را فی الجمله شایبه تجلی بوده است کرتی خواجه را استدعا کرده ملازمان حضرت مقرر داشته بوده اند که در آخر دعوت حلوایی یا پالوده یا شیرینی یا از میوها چیز حاضر کرده اند و حضرت ایشانرا آن دم دعوت میگفته اند القصه حضرت خواجه بدعوت او رفته اند مولانا سیف الدین در آخر دعوت از اینها هیچ نیاورده حضرت خواجه فرموده اند مولانا سیف الدین دعوت شما بی دم [مزه] شد او را ازین سخن کراهتی شده ایشان فرموده اند شمارا دوازده هزار دینار شود و او را دایم

در خاطر می آمده که اگر مرا دوازده هزار دینار شود بسیار خوبست اورا باندک مدتی دوازده هزار دینار شده و بسبب ثقل و کراهت خاطر حضرت خواجه از ملازمت و شرف صحبت دور افتاده و بتجارت مشغول می بوده کرتی در راه مرو در خان در زمین می غلطیده و میگفته خوش عالمیست بی شیخی حضرت ایشان فرموده اند بسیار آدمی بی لطف بوده که از مفارقت و دوری متألم و متأثر نبوده از فقری پرسیدند در روزی که بخدمت مولانا علی مدرس آنچه در باب همت منقولست گفته می شد حاضر بودی آن فقیر گفت آری بودم فرمودند که برای ترغیب گفتم چونکه میدیدم که تمام اصحاب در باب امداد سلطنت شعاری بسیار سست بودند ترغیب کردیم. فرمودند اکابر مقرر داشته اند همچنانچه تحدی و معارضه باقران ممکن نیست معارضه با همت ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته مغلوب گردد تا غایتی که فرموده اند اگر کافری علی الدوام خاطر خود مرتبط امری دارد بنابر تأثیر همت مطلوب او میسر گردد ایمان و عمل صالح در تأثیر همت شرط نداشته اند آیه (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ * النمل: ۶۲) عمومی دارد این سخن در وقت آمدن میر زن سلطان محمود و هجوم باغیان میفرمودند چون سلطان محمود غزنوی ایاز را بکمال عنایت و الطاف مخصوص گردانیده و حشمت و مرتبه او بلند شد ایاز عمارتی رفیع بنا فرموده انواع تکلف و زینت دران عمارت رعایت کرد و هر روز که از پیش سلطان محمود غزنوی مراجعت مینمود دران عمارت تنها می در آمد از خدم و حشم او هیچکس را مجال نبود که دران عمارت در آید دوازده کس از امرای سلطان اتفاق کردند و بموجب حسد و عداوت پیش سلطان نمودند که ایاز بسیار عمارت عالی فرموده و زر و جواهر بسیار جمع آورده و دران عمارت گذاشته هر روز که پیش سلطان میروود آنجا تنها می در آید سلطان کس فرستاد تا رفته و آن موضع را دیدند و تفحص نمودند عمارت بسیار عالی و رفیع دیدند دران محکم قفل در آن گشادند در آمدند غیر از

پوستین و چاروق ایاز هیچ چیز نبود ایاز را طلبیدند و ازین حال پرسیدند گفت چون بعنایت والطف سلطان حال من دران مرتبه شد که امرا و اهل علم بر من حسد می برند و به سبب التفات سلطان مرا همه چیز بسیار و بحد کمال میسر شد رسیدم که ناگاه بخاطر آید و گمان نبرم که همه ازان منست و مرا استحقاق همه هست و خود را فراموش کنم و آنچه فی الحقیقه ازان منست همان چارق و پوستین است من باین شهر آمدم با خود این آورده بودم پس دیگر همه الطاف و عنایت سلطانست هر طرف که نظر کنم سلطان و عنایت سلطان بینم.

میفرمودند: همچنانکه حکما بی گفت زبان امور سماویه و غیر آن از همدیگر معلوم میکرده اند جماعتی از امرای متقدمین که بی واسطهٔ زبان امور حقیقت از یکدیگر بمجالست معلوم میکرده اند ایشان را برخیان میگفتند و جمعی بعد از ظهور دین محمدی صلی الله علیه و علی آله وسلم برین وصف اند ایشانرا اویسیان میگویند.

میفرمودند: از عزیزی پرسیدند پیر پرورد بهتر یا خدا پرورد گفت پیر پرورد. **میفرمودند:** در مدرسهٔ مولانا قطب الدین می بودیم خادم آن مدرسه از کوهستان بود مرد بسیار نیک بود شبها بسی پگاه میخواست شمع روشن می ساخت و بر در همه حجره ها می رسید و صاحب حجره را بیدار می ساخت میگفت از راه دور آمده و محنت غربت اختیار کرده سهل باشد که شب دراز بخواب گذرد اگر نخاستند بعد از ساعتی باز می آمد و همین نوع نصیحت میکرد اگر نمیخواستند قبل از صبح می آمد و اهتمام بسیار می نمود و همه را بیدار می ساخت حضرت ایشان فرمودند که مرا داعیهٔ سفر هری بود مولانا سعد الدین کاشغری بسیار مبالغه نمودند که مروید من میگفتم که بروم روزی بر خادم آمد و گفت شما بهری نمی توانید رفت و شمارا درین حجره می باید بود و دران حجره که اشارت کرد دانشمندی می بود من پرسیدم تو این کرامات از کجا میگویی گفت من در

خواب دیدم که شیخ خاوند ظهور آمدند و شمارا درین حجره ساکن گردانیدند بعد از چند روز آن دانشمند رفت و دران حجره بضرورت بایست ساکن شد بجهت آنکه غیر آن حجره خالی نبود بعضی اوقات این بیت مولانا ناصر بخاری میخواندند بیت:

عزت نگاه دار که یکرنگ وحدتیم * در کثرتست این همه تلوین خوب داشت
میفرمودند: جماعت مردم که بصالح نامان این شهر مصاحب بوده اند نمک از همه رفته است و اگر تفحص نمایند ظاهرا سبب آن خواهد بود که ملازمت باخلاص نکرده اند.

میفرمودند: همت جمع خاطر است بر امر واحد.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی میگفتند در حیات حضرت خواجه جمعی ملازمانرا خاطر مصروف بود که حضرت ایشان باید که اجازت ارشاد فرمایند حضرت ایشانرا بر خواطر این جماعت اشرافی شده و بسیار در غضب شده اند و گفته اند درین وقت مرا تشویش مدهید که این امر بدست من نیست هر وقت که حق سبحانه شمارا بآن حالت مشرف کرده اند آن حالت حاکم است شمارا خواهد فرموده اگر آن مرتبه عنایت نفرماید اجازت من نفع نمیکند.

میفرمودند: گاهی با وجود آنکه اسباب حصول شیء معدوم است انشراح صدری هست و دل گواهی میدهد بر حصول آن چیز و آن علامت خوبست بر حصول مقصود بعضی ایام اصحاب موالی را نصیحت فرمودند و میگفتند موجب طریقه همه را معلوم شده اگر عدم رعایت بسبب بی اعتقادیت اختیار این طریقه جدا بود مشهورست ع:

در کفر اگر صادق نه زنار را رسوا مکن

و اگر غرض نمانیدن مردم است آن نیز بسیار سهل و این مقصود حاصل خواهد شد در وقتی که میرزا سلطان محمود بنواحی سمرقند آمده بود برسم مخالفت

بدوسه روز پیشتر از محاصره و جنگ حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز این مکتوب عنایت نموده فرستادند بعد از رفع نیاز عرضه داشت این فقیر بملازمان مخدوم زاده خود آنکه بلده سمرقند را بلده محفوظ اکابر گفته و نوشته قصد سمرقند از شما نامناسب مینماید حق سبحانه باین نفر فرموده است شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم چنین نیست تیغ بر روی برادر خود کشیدن چه مناسب از ملازمان حضرت شما است این فقیر از عنایت هواخواهی نسبت بخدمت شما وظیفه خدمتکاری پیش برده در خواست بسیار کردم در حد قبول نیفتاد و بسخن مردم قصد این ولایت کردن خدمت این فقیر را قبول ناکردن عجب مینماید حال آنکه من خدمت شما میکنم مردم هوای خود پیش می برند در سمرقند مردم عزیز بسیارند صلحا بسیارند فقرا و مساکین بسیارند ایشانرا پیش ازین بتنگ آوردن مناسب نیست مبدا که وی درد کند تا دل دردمند چکند صلحا و مؤمنان که تنکدل نتواند باید ترسید ملتمس این فقیر را که خدمت بی غرض است خالصا لوجه سبحانه قبول کنید که حق سبحانه راضی باشد همه یکدل و یک همت شده کارها را که در مقام نقص است تمام گرداند حق سبحانه را بندگان هستند که حق سبحانه از کمال عنایت که بایشان دارد قصد محاربه را با ایشان و ایذا و محنت رسانیدن بایشان قصد محاربه و جفا با خود گفته است در صحاح احادیث این سخن مقرر شده است بیت:

به پیش جسم چو خاکستم مباگستاخ* که هست درنگ او آتشی و دریایی
احمد سنان حاکم بلخ بود در وقتی که نزاع و خصومت بود میان پادشاه
سمرقند و بلخ از بلخ لشکر فرستاده بودند و شتران فقرا و رعایا از ولایت ماوراء
النهر برسم نهب و غارت برده خاوندان مالک مکتوب شریف حضرت ایشان برای
تحصیل اموال خود التماس نمودند از جمله آنچه نوشته شده بود این بود که معلوم
ضمیر منیر خواهد بود که کمال و جمال اخروی را برای اندک متاعی ازین عالم از

دست دادن وظیفه از کیا و ارباب همت نیست دیگر آنکه امثال این نوع مردم را گناهی نیست برای گناه دیگران تعرض باین مردم کردن عجب مینماید معلوم است که آهی که از دردمندان بر آید آنرا آثار عجیب هست که دفع آن در قوت هیچ پادشاهی نیست والسلام فقیری گفت بمقتضای طریقت و موجب نسبت و رابطه بسیار متألم و مضطرب بودم روزی حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز ایستاده بودند و جمع مردم دادخواه عرض مهم و بیان اضطرار خود میکردند خصوصیت آن مکان بر وجهی بود که جای ایستادن غیر جای داد خواهان نبود من نیز رفتم و در میان جماعت دادخواه ایستادم آنچه جواب قصه آنجماعت بود بایشان گفتند بعد ازان پیش این فقیر آمدند و گفتند در واقعه وابتلای حسین منصور^[۱] بعد از اتفاق مردم و هجوم ایشان همه سنگ می انداختند و او را سنگ میکردند شبلی^[۲] رسید و برگ گلی بسوی او انداخت او آهی بسیار دردناک کشید شبلی در مقام اعتذار گفت آن برگ گل بود او گفت برگ گل را می بینی موافقت باعدا نمی بینی شما نیز در میان بیگانگان و دادخواهان چرا ایستادید.

میفرمودند: میرزا برای موافقت برادران و مصلحت ملك مبلغها خرج کردند و میکنند مع هذا مغول واوزبك مسلمانانرا می برد اگر چنانچه شریعت را بجد گیرند همه کارهای ایشان بر وجه احسن سر انجام میشود با وجود اهمال شرایع و قوانین عدل گواه باشید که هرگز سر انجام نخواهد شد روز یکشنبه غره محرم سنه ثمانین و ثمانمائه فرمودند در کیفیت ضعف و پیری متألم بودم کتاب تفسیر گشادم این آیه بر آمد (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا * الرعد: ۴۱) چنین تفسیر کرده بودند که (انا ناتی) ای نقصد ارض الجسد فننقصها بضعف قوی الجوارح فرمودند حسب حال بر آمد.

(۱) حسین منصور حلاج استشهد سنة ۳۰۶ هـ. [۹۱۸ م.] در بغداد

(۲) ابوبکر جعفر شبلی مالکی توفی سنة ۳۳۴ هـ. [۹۴۶ م.] در بغداد

میفرمودند: بعضی نسبتها قابل وشایسته آنست که در تحت نفی داخل باشد.
میفرمودند: از تعلق مشیت بامری که مستحسن شریعت نیست ترسان می باید بود که علامت خذلانست.

میفرمودند: مردی بود مراقب. گاه گاه ملازمت شیخ بهاء الدین عمر میداشت دستار بی فش می بست روزی حضرت شیخ برسم نصیحت فرمودند اگر چه بستن دستار بآن طریق نیز مرویست لیکن در این قطار بودن بهترست.
میفرمودند: هر کس که محافظت نسبت میکند نسبت من باو باقی است کمال اهتمام به نسبت همه مرعی داشته ام حفظ و نگاه است بر ایشانست در فیض بسته نیست حرمان و بی بهره گی سبب عدم نگاهداشتست در آیه (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ * البقرة: ۲۸۶) میفرمودند در جانب خیر کسب گفته ودر جانب شر اکتساب سبب آنکه نفس در خیرات بر سبیل میل وشفقت اقدام ندارد بخلاف شرور که میل نفس آنجا بر سبیل افراط وشره است برای این نکته اختیار کرده است ودر جانب خیر لفظ کسب را ودر جانب شر صیغه اکتساب را چون بنای اعمال بحسب لغت دال است هر علمی که بمیل وشره باشد وبعضی گفته اند نفس بحقیقه مایل بشرور نیست وآنچه واقع وصادر است بنابر عوارض است پس در جانب شر بنابر اکتساب که دال بتکلف وتعلم است مناسب باشد نه لفظ کسب.

میفرمودند: اتم انوار نوریست که بآن فرق کنند میان صور مرتبه ووقایع روزی خدمت مولانا قاسم رحمه الله برای مهمی پیش حضرت سلطان ابوسعید رحمه الله تعالی رفته بودند بعد از آمدن ایشان پرسیدند که میرزا چه گفتند ایشان بعضی سخنان که آنجا مذکور شده بوده است بعرض رسانیدند ازانجمله گفتند میرزا خوابی دیده بوده اند آن خواب را گفتند و تعبیر پرسیدند چنین خواب دیده اند که ضعیفه ایست بسیار بجمال او را حمایلی است بر وی طومارها و تعویذها

میرزا اورا کنار گرفته اند این تمیمه و تعویذ او در وقت کنار گرفتن سینه میرزا درد کرده است حضرت ایشان قدس الله روحه پرسیدند که شما جواب چه گفتید خدمت مولانا قاسم گفت تعبیر ندانستم این مقدار گفته که زنانرا دنیا میگویند خوب خواهد بود حضرت ایشان فرمودند بایستی که چنین تعبیر میکردید که ضعیفه جمیله ملک و پادشاهیست تعویذ و تمیمه او عدلست زیرا که تعویذ و تمیمه چیزیست که سبب حفظ و صیانت صاحب اوست و همچنین است عدل به نسبت ملک. چنانچه گفته اند الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم فرمودند میرزا ملک و پادشاهی را بمیل تمام اختیار کرده اند لیکن قواعد و قوانین عدل که بمثابه تعویذ و تمیمه است ایشانرا درد میکند و حال آنکه بسبب زینت و بقای جمال ملک پادشاهی عدلست همچنانکه تعویذ و تمیمه سبب صحت و عافیت است و حرز صاحب اوست فقیری گفت در مجلس بی آنکه زبان و قول در میان باشد مهتد شده بودم بنسبت خوبی و حضرت ایشان بی قولی و بی زبان تقویت و تأیید آن نسبت میکردند بسبب دوام مواظبت روز بروز طریقه اخلاص و نیاز در ازدیاد بود بعد از دو سه سال که موجب و مقتضای او بیشتر ظاهر شد حضرت ایشان ترك تأیید و تقویت کردند و بیرون از حد و اندازه در مقام خطاب و عتاب شدند آن فقیر را آلام و محنت بسیار شد و از تدبیر کار خود عاجز شد بخاطر آمد که آنچه از مجلس شریف حاصل شده بود بیقین و تحقیق معلوم حضرت ایشان بود در تأیید و ازدیاد آن نیز مدت مدیده عنایت و الطاف ارزانی فرمودند اگر آن نسبت مهم بود چرا بر موجب آن نمیروند در طریق روش دخل نداشت چرا از حفظ و مداومت بران منع نفرمودند بلکه چرا تقویت و تأیید کردند و بسبب قهر و غضب و اعراض آنحضرت و بسبب کثرت الم و محنت خود آن خاطر بمرتبه غلبه کرد که بخاطر آمد که فردای قیامت آما به و صدقنا در محشر اکبر و مجمع انبیا از حضرت ایشان می پرسیم که من تفویض اختیار کرده بودم و مدت مدیده اوقات مصروف آن نسبت

میشد اگر حفظ و نگاه داشت او مهم بود چرا بر موجب آن نرفتند و اگر عبث بود چرا منع نفرمودند بلکه چرا تقویت و تأیید کردند و این خاطر متمکن شد چون اضطراب از حد گذشت روزی بحجره حضرت ایشان رفتم تا اَلْم ودر ماندگی خود بعرض رسانم در ملازمت آنحضرت يك كس بود اورا برای مهمی فرستادند بعد ازان فرمودند در محشر اكبر و مجمع انبیا و رسل چرا محاصمه میکنی منت دار كه آنجا من محاصمه نمیکنم نسبتی و کاری كه سبب اَلْم و تشویش تو شده است من ترا کی فرمودم كه تو خود اختیار کرده تدبیر آن خود میدانی بعد ازان برسم عنایت و نصیحت فرموده اند در امور صبر می باید كرد عقیده مرید چنان باید كه احوال اطوار او پیش مقتدا معلوم است همه چیز قابل عرض و استفسار نمی باشد بلکه چنان باید كه بی قول و زبان جواب مشکلات و حالات خود در مجلس معلوم كند فرموده اند سهل باشد كه شیخ در دیار مشرق باشد و مرید در مغرب یا عكس او و احوال مرید خود بداند بعضی اوقات این مصراع میخواندند ع:

بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم

بتقریب حدیث (المرء مع من احب) این بیت بر زبان شریف ایشان میگذاشت:

برادر و پدر و اصل و فرع من عشقست * كه خویش عشق بماند نه خویش نسبی

میفرمودند: درویشی بود از مریدان شیخ اسحاق ختلائی در عقب خیابان

نزدیک جوی نو در راهی كه بمزار حضرت خواجه عبد الله انصاری میروند زین العابدین نام داشت سید بود پیش او رفتم در بالا خانه می باشید بیرون آمد و بر کنار جوی رفت و طهارت ساخت بسیار منقبض بود وقتی كه بخانه رفت و نشست استخاره كردم كه پیش شما می توان آمد اجازت داد پیش او رفتم و برسم نیاز و معامله بر روی طاقیه خود ماندم و بردم قبول كرد هوا بغایت گرم بوده من از شهر آمده بودم و بسیار گرم یافته و عرق کرده و دران وقت مرا بسیار زود زود زیراندگی می شد گفتم من تركستانی ام و رسم ولایت ما چنین می باشد كه

معامله که پیش عزیزی می برند برسم نیاز روی طاقیه می مانند و می برند طاقیه ازان نیازمند می باشد و معامله را آن عزیز قبول میکند من نیز رسم ولایت خود رعایت کردم مضایقه در طاقیه نیست اما سبب آنکه بسیار عرق کرده ام می ترسم که هوا در نیاید و بیمار شوم اگر طاقیه را عنایت فرمایند خوب باشد ازین سخن من بسیار منبسط شد و در مقام سخن و حکایات در آمد از هر نوع سخن میگفت از احوال سید محمد قاینی پرسیدم که او مهدی هست یا نه او گفت متعین نیست در میان جماعت شیخ اسحاق دائرست گفت بعد از رفتن سید محمد قاینی از هری و رسیدن بولایت ری آنجا دهی فتح کرده پیش من فتح نامه فرستاده است و آن خط را ظاهر کرد بر صدر نامه نوشته بود من الهادی الی الله محمد بن عبد الله حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند سید قاینی را در عصر میرزا شاهرخ سه چار کرت بذکر زید بسبب ادعا و اظهار این معنی میفرمودند بسیار متعجب می بودم که چرا خدمت شیخ بهاء الدین عمر برای رفع منکرات بمیرزا شاهرخ ملاقات نمیکند در ملاقات ایشان بسیار منکرات مرفوع می شد سر این بر من ظاهر نبود و حالا نیز معلوم نیست بر سبیل اعتراض نمیگویم ولیکن مشتبّه است بالفرض اگر نی از انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام دانستی که سعی او منکری دور میشود برای رفع منکر نمیرفت هر آینه با وجود تربیت نبوت و شرف آن خوارست رفت.

میفرمودند: خال من به نسبت مردی بخیلی گفته بود بیت:

نوشته اند بر اطراف کرده و خوانش * حدیث لا تتعرض کلام لا تنظر خدمت مولانا حسام الدین بخاری قدس الله سره نبیره دختر داشتند بسیار بسیار از اسباب قبول دور و پیش ارباب قلوب موجبات رد او نا محصور روزی بمجلس شریف آمده بوده بعد از آنکه از مجلس بیرون آمد حضرت ایشان فرمودند پدر او بسیار بی فهم بود با وجود خدمت مولانا حسام الدین ملازمت کسانی

میکرد که عشر عشیر ایشان نبودند آنچنان کس را ناچار فرزند اینچنین باشد حضرت ایشان قدس الله روحه نسبت خویشان بمقدار عفاف و کفاف ما یحتاج تعیین فرموده بودند ورعایت و عنایت بسیار تجویز نمیفرموده اند و خاطر شریف آنحضرت میخواست که اموال و املاک اسباب استغنا و طغیانست آنجماعت را میسر و محصل نگردد روزی بفقیر گفت خویشانرا بمقدار ضرورت رعایت میباید کرد رعایت خویشان زیاده ازان هنری نیست بعد از اندکی استغنا تشویش و ایدای بسیار برسانند خصوصا بنی اعمام که در همه اعصار عداوت و خصومت ایشان مقرر و محقق بوده است و این صورت که حضرت ایشان فرمودند بتجربه مرارا معلوم شده و حسد و عداوت اقارب هزار مقدار با عداست بلکه بیشتر و این صورت در همه ازمان معلوم اولوا الالباب بود بنابراین (الاقارب کالعقارب) گفته اند بل کالضب و الافاعی حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل و عنایت خود از ملاقات و رؤیة ایشان محفوظ و مصون دارد آمین رب العالمین (اللهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم یا قادر یا قهار).

میفرمودند: شارح هدایة بتفسیری آورده فرموده است که عقل را سه جزء است یکی تدبیرات موافق و ثلثاه التغابی.

میفرمودند: در وقت تعرض و تعریض لئایم و سفها تجاهل و تغافل اولی است و بموجب صبر و حلم عمل نمودن و صمت و سکوت پیش آوردن و خواندند بیت:

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر * بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

میفرمودند: خدمت خواجه عماد الملك بدیدن پدر من خواجه داود آمده بودند من خرد بودم از دور نشسته بودم چنین گفتند که از شیخ ابو الحسن عشقی شنیدم که میگفتند درویشی کار آسانست آئینه است روی او طرف ملك و پشت او جانب ملكوت می باید روی او را جانب ملكوت ساخت و پشت او جانب ملك. **میفرمودند:** منقولست که شیخ رکن الدین علاء الدولة قدس الله سره

باصحاب فرموده بودند ایشانرا واردی در یافت از برای حفظ وصیانت آن بخلوت در آمدند و آن حال عود نمود دانستند که آن موهبت از برکات جمعیت واصحاب بوده است والا بایستی که در خلوت زائل نشدی و در مجلس اصحاب عود ننمودی مشوی:

هر نبی اندرین راه درست * معجزه بنمود همراهان بجست
زانکه انبوهی جمع کاروان * دشمنانرا به شکند تیغ و سنان
حاصل آن آمد که یار جمع باش * همچو بتگر از حجر یاری تراش
میفرمودند: از بعضی اکابر منقولست که فرموده اند اذا ارتفعت الغفلة
فانت ذاكر وان سكنتَ وبهمین تقریب این ابیات شیخ فرید الدین عطار^[۱] قدس
الله روحه که در مصیبت نامه مذکورست بر زبان شریف ایشان بسیار میگوید
بیت:

ها بیکفن واورا آزاد کن * دم مزن بی او وواوش یاد کن
گر بهای هو اشارت میکنی * ور زواو او عبادت میکنی
بنده حرفی نباید از تو کار * جهد کن تا از رخت خیزد غبار
در شهر سینه سبع و سبعین و ثمانمائة حضرت ایشان در ولایت کش تشریف
داشتند بموضعی که آنرا ایدر میگویند واز جمله مزارع و املاک حضرت ایشان بود
دران صحرایی کلکی افتاده بود بر داشتند و بکار خود قلم تراشیدند و دوات
طلبیدند و برسم امتحان قلم این بیت نوشتند بیت:
غلام آنچنان عشقم که چون در دل کند منزل * ز لوح سینه در ساعت نقوش ماسوی سوزد
در رجب سینه اربع و تسعین و ثمانمائة در ولایت شاش در موضع فرکت
تشریف داشتند ضعیفه بسیار سال یافته در غایت پیری و کرامت منظر نزدیک
مجلس شریف ایشان آمد و نشست و حضرت ایشان فرمودند مهم چیست و چرا

(۱) محمد فرید الدین عطار استشهد سنة ۶۲۸ هـ. [۱۲۳۰ م.] فی نیشاپور

آمدی گفت آمدم تا جمال شما به بینم حضرت ایشان بجانب یکی از اصحاب التفات نمودند و بر سبیل مطایبه و مزاح آهسته چنانچه او شنید فرمودند ما چه بینیم هم درین منزل فرکت با اصحاب نشسته بودند شخصی از مردم بازار که همت وسیعی او مصروف تحصیل دنیا بودی و برای حصول این مقصود علی الدوام از وطن و از اهل و اولاد دور در مقابل حضرت ایشان از دور استاده بود بفقیری که نزدیک ایشان نشسته بود التفات فرمودند و اشارت بآن شخص کرده گفتند (اللهم هذا منکر وانا له منکر). فرمودند کسی که همت او مقصور است بر جمع حطام دنیا منکر و مبغوض است در معنی حدیث (لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك) میفرمودند بر طبق آیه (وما رميت اذ رميت) است یعنی در مقام بقا بالله هیچ چیز مستند بایشان نیست اگر چه ظاهرا از ایشان صادر است.

میفرمودند: در اموال ما برکت هست وقتی که در تاشکند می بودیم سی من گندم بسنک تاشکندی مدت شش ماه داشت ماه رمضان در فصل ثور بود استاد حسن درودگر مرد بقوت بود سفره نان بر داشته از جوی که در مقابل ایوان شرقی است و تنگ ترست بتشویش میگذشت برکت عظیم بود حالا نیز برکه هست گندمی را که هزار من تخمین کنند هزار و چهار صد هزار و پانصد می آید.

میفرمودند: خدمت شیخ بهاء الدین عمر دو سه ملازم داشتند که برای مهمات مردم و دفع بعض شرور پیش امرای میرزا شاهرخ میفرستادند هیچ کدام موزونیت نداشتند در آخر معلوم شد که مردم نیکو نبوده اند بسبب آشنایی امرا و حکام بسیار امور سهل ازیشان صادر می شده در بازارها و راهها اسب بتعجیل میرانند ایشانرا ایلچی شیخ میگفتند بتقریب آنکه در خراسان رسم مهمانی و خدمت قلیل است میفرمودند به مولانا سعد الدین کاشغری روزی بدیدن شیخ بهاء الدین عمر رفتیم دران روز هوا بغایت صافی بود خدمت ایشان خواستند که بلخی کنند مارا گفتند پیش مولانا محمد جلال روید که برای شما طعامی میسازد

واین مولانا جلال برادر طریقه^۱ ایشان بود و شیخ مزار سرمه بود و حال آنکه من هیچ وقت طعام متولی نخورده ام بنابر فرموده^۲ شیخ رفتم مولانا محمد جلال دران جوی بزرگ که در پیش مزار واقع شده ماهی گرفته بود مقدار بیست مثقال بوده باشد آنرا کباب ساخت و پیش مولانا سعد الدین ومن آورد و بعد ازان زمان مدید بمراقبه مشغول شد بمولانا سعد الدین اشارت کردیم که برون آییم بر خاستیم و بیرون آمدم.

میفرمودند: دولت و سعادت بحقیقة آنست که بموافقت فرمان خدا و رسول حاصل شود بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه دارنده^۳ رقعۀ نیاز الم فرزند اسیر خود پیش ملازمان خواهد گفت التماس آنکه اگر آزادی پیش کسی بی جهة شرعیہ گرفتار باشد التفات خاطر شریف خلاص شود و بعد از دفع نیاز مرفوع آنکه دارنده^۴ رقعۀ نیاز احوال این فقیر میداند بعرض خواهد رسانید التماس آنکه خاطر شریف ملتفت احوال این فقیر دارند که در وقت مردن از نسبت عزیزان علیهم الرحمة والرضوان جدایی نشود والسلام. به نسبت بعضی ظلمه واصحاب ترفع و تکبر میگفتند در هر يك ده فرعون می توان دید در حدیث (طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة). میفرمودند: علم مذکور مفسر است بعلم توحید و پیش بعضی بمبانی اسلام و بعضی بعلم حال و مقال و وقت وسعة نیز تفسیر کرده اند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین بعضی ایام که از مسجد می آمد و میگفتند آه بار مسلمانی و عبادت مرا بیمار ساخت و مرا کُشت مقصود ایشان آن بوده است که مردم را انقیاد احکام شرعی بموجب میل و محبت نیست بشغل و تکلف و کراهت نفسی است این نسبت و حالت ایشان مرا بیمار ساخت اگر بموجب میل بودی سبب رَوَح و راحت می شد چنانچه از بیان معنی کلام بعضی اکابر که پیشتر نوشته شده معلوم میشود و آن سخن آنست که اذا صفت المودة سقطت التكاليف روزی برسم نصیحت با اصحاب میگفتند شما طریقه^۵ قبول کرده

اید عمل بموجب طریقه وسعی واهتمام فرض وقت شما ایست استقامت وثبات قدم پسندیده و محمود است (مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ) وصف منافقانست مشهور است که: در کفر اگر صادق نه زَنَار را رسوا مکن بعد از قبول طریق همه مرادات خود را بطرف می باید کرد هنر آنست که خود را فدای طریق کنند منقولست که شیخ شبلی قدس الله روحه العزیز میگذشت دید که دزدی را بر دار کشیده اند رفت وروی خود بر قدم او مالید وگفت در برکاری که می ورزید رفت.

میفرمودند: خدمت مولانا قطب الدین از احوال وعوارض مردم زود متأثر می شدند روزی ایشانرا درد شکم شد وبسیار اظهار الم ومحت کردند در آخر تفحص نمودند پیر ایشان آش آرد وسییچہ خام بسیار خورده بوده است واورا درد شکم بوده است ایشان ازان کیفیت او متأثر شده اند بعضی ایام برسم عتاب ونصیحت فرموده اند مرا ملای مکتبدار مسازید مادم که در حضور من باشید رعایت طریق نمائید ودر غیبت من هر چه خواهید گوید وکنید آنچه از مجلس حاصل کرده باشید غایب مسازید مرغ لاهوتی که بر سر شماست مپرانید اگر بالفرض مرغیکه بر سر کسی نشسته باشد صد نوع اهتمام واحتیاط مینماید که نه پرد با وجود قلت قدر وقیمت آن وشما در صیانت ومحافظت نسبت که اعز من الکبریت الاحمر است هیچ نوع اهتمام ندارید وطریقه اکابر پیش شما عزیز نیست شمارا نسبتهای خوب بآسانی بدست آمده است محنت سرگردانی ورنج طلب نکشیده اید باین سبب قدر آن نمیدانید در بعضی روزها برسم عتاب میفرمودند اگر باشیدن اینجا برای رمایندن مردم است این مقصود حاصل خواهد شد واگر برای مقصود حقیقی باشیده اید اعمال واطوار خودرا مناسب طریقه سازید حیف باشد که عمر عزیز بیهود وعبث مصروف شود اگر شما را قابلیت آن بود که دانشمند شوید ومردم از برکات علم شما منتفع شود وآنچنان امر عظیم ترك کردید برای امر بهتر حالا اطوار خود را باید که ملائم مقصود سازید وظیفه من

گفتن و تنبیه است باقی حاکمید ع:

بانگ دو کردم اگر در ده کس است

میفرمودند: در طفولیت که بمکتب میرفتم ومی آمدم دل من همه وقت بحق سبحانه حاضر و آگاه می بود و دران وقت مرا عقیده چنان بود که همه مردم خُرد و بزرگ برین وجه اند بعد ازان معلوم شد که آن عنایتی بوده است مختص به بعضی و بریاضت و اجتهاد بسیار بعضی را این مرتبه عنایت میفرموده است.

میفرمودند: خدمت مولانا سعد الدین کاشغری همه وقت سخن قطب میگفتند و تمنای دیدن و استفاده و استفاضه میکردند وقتی که در هری بودم شبی مرا اطلاعی و اشرافی شد که مولانا سعد الدین با خود فکر دیدن قطب داشت در آخر با خود گفت مرا طریقه^۱ معلوم شده است بهمین طریق بمقصود می توان رسید بعد از دوسه روز در بازار ملك همراه برفتم بدوکان آشپزی رسیدیم و گفتیم در آیم و آش خوریم در اثنای آش خوردن باز آغاز کرد که خوش باشد که قطب را ببینیم و مستفید شویم من گفتم دوسه شب پیشتر شما با خود مقرر ساخته بودید که طریقه^۲ معلوم شده و اشتغال بآن سبب تأثر و جمعیت است و احتیاج بقطب و ملاقات قطب نداریم حالا چرا باز تمنا میکنید چون این سخن گفتم خاموش و ساکت شد بعد ازان دیگر ازین باب هیچ نگفت بعضی اوقات برسم مسامحه و انبساط سخنان که اشعار و مطایبه و مزاح میداشت میفرمودند از جمله گفتند که کاکای شیرازی بحضور میر دیوانه یاره بوصف مراقبه نشسته بوده است میر نیز بهمین صورت نشسته بعد ازان مجلس میر میگفت باما خیره چشمی کرد ما نیز خیره چشمی کردیم یکی از اصحاب عارضه^۳ اسهال و زحمه^۴ شکم داشت فرمودند اول تخم اسپغول صاف می باید داد تا بقیه^۵ مواد زودتر دفع شود بعد ازان چهار تخم خورد اگر چنانچه قبض مطلوبست تخم فرفه را بریان مییاید ساخت و بسه تخم دیگر آمیخته داد زرده تخم مرغ نیم برشت غذای مناسب است یکی از ملازمان

پادشاه شکایت میکرد که قاضی گواهان مرا تعدیل میکند فرمودند قضات اسلام برای حفظ شریعت وصیانت اموال مسلمین در هیچ وقت تعدیل وموجبات شریعت را ترك نکرده اند منقولست که خواجه عبده در قضیه گواهی داده بوده اند قاضی خواسته که سرّ ایشانرا تعدیل کند پیر ایشان خواجه محمد ابن عبده فرستاده وپرسیده که گواهی ایشان شایسته قبول هست یعنی ایشان فرموده اند من پیشتر ایشان چیزی دیده بودم که بآن سبب عدالت ایشان در آن وقت مرفوع بود حالا نمیدانم آنچه من دیدم آنست که من طفل بودم وایشانرا باغی بود که بیابغانان داده بودند بعد از رسیدن انگور مرا همراه خود بباغ بردند وبی اذن واجازت باغبان انگور میخوردند مرا نیز انگور میدادند.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا در حین توجه ومراقبه غیبت می شده است وحضرت خواجه علاء الدین عطار را وقوف وآگاهی تمام می بوده است وطریق ثانی را اتم واکمل گفته اند خدمت مولانا نظام الدین را اکثر اوقات قبض می بوده است ایشانرا نیز غیبت می شده خدمت خواجه علاء الدین فرموده اند که گوسفندی کشته اند وآش بغرا فرموده اند در وقت بغرا انداختن مولانا نظام الدین را پهلوی خود نشانده اند وتافته بدست ایشان داده وخاطر شریف مصروف ساخته اند که آن غیبت وزهول ازیشان دور شود در اول شروع غیبت شده وتافته از دست ایشان افتاده بعد از التفات تمام وصرف خاطر مولانا نظام الدین را بسط وآگاهی تمام شده وانواع سخنان فرموده اند باین تقریب حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند درویشی فنا وکرمی وبیخودی نیست بلکه کمال وقوف وآگاهی است.

میفرمودند: در اوایل مسافرت يك زمستان بمولانا مسافر در شاهرخیه بودیم خانه داشتیم که دران خانه در کوچه بود وزمین خانه از کوچه بسیار پست بود در باران آب ولای میدر آمد سحرها بمسجد میرفتم وآنجا نماز میگزاردم اکثر شبها

مردمی میبودند که با زنان جنک کرده بودند و بمسجد احوال با همدیگر میگفتند من میشنیدم دران زمستان جامهای من بسیار تنگ بود نصف اسفل بدن من هیچ گرم نمی شد.

میفرمودند: تا پنج سال در هری باشیدم هیچ ندانستیم که چرا باشیدم یکی از صوفیان هری میگفت شخصی میخواهم که گویم فص حکمت صد جنج از نهادش بر آید یکی صوفی نمای بی معنی از ولایت خراسان آمده بود این سخن را بتقریب او نقل فرموده اند تجرید ارباب سلوک یعنی سیر الی الله از برای حصول تفرید و توحید است.

میفرمودند: خدمت سید قاسم می گفتند بابو توت سمرقند بسیار خوب است لیکن به نسبت چشم مضر ست.

میفرمودند: بزرگان نوشته اند که ابتلا بشداید و محن مظهر حقیقت انسانیت. **میفرمودند:** که جمعی مردم که بصالح نامان این شهر مصاحب بوده اند نمک از همه رفته است اگر تفحص نمایند همه را برین نوع می یابند ظاهرا بسبب آن خواهد بود که ملازمت باخلاص نکرده اند به بعضی اصحاب بر سبیل نصیحت فرمودند معلوم است که شما را از من چیزی طلبیدن چه مقدار دشوار خواهد بود ازین سبب که مرا طاقت آن نیست که ذل احتیاج و سؤال شما را بینم نمیخواهم از شما واقع شود بیعضی از فرزندان فرمودند مضایقه دنیا و منع از شما بسبب آن نیست که دنیا از شما دریغ داریم بلکه بسبب حفظ وصیانت شماست از دنیا و دریغ است که اوقات شما بآن مصروف شود.

میفرمودند: آنچه ما اصحاب را میفرمائیم امتثال نمیکنند میگویم که در حجره های خود باشید و سوار مشوید نمیتوانند کرد مثل ایشان مثل آن کسی است پیش استاد مصور رفت که بر دست من صورت شیر تصویر کن استاد سوزن برداشت و آغاز تصویر کرد طاقت زخم و الم نیاورد از استاد پرسید که این کدام جای شیرست

گفت این سر شیرست گفت این شیر را بی سر ساز باز آغاز کرد باز طاقت الم و محنت سوزن نیاورد پرسید که این کدام جایست گفت گردن شیرست گفت این شیر را بی گردن ساز باز آغاز کرد باز طاقت نیاورد پرسید کدام جای شیرست گفت پشت شیر گفت این شیر را پشت مساز باز استاد آغاز کرد دست او استاد گرفت گفت کدام جای شیر است گفت دست و پای شیر گفت این شیر را دست و پای مباحش استاد در قهر شد و سوزن را شکست و گفت هیچ شیر بی سر و بی گردن و بی پشت و بی سینه و بی دست و پای ندیده است شما نیز دعوائی دارید که ما از طور خود گذشته و هر چه میفرمائید امثال میفرمایم و در وقت امثال میگوید که غیر این صورت هر چه فرمایید امثال نمایم حال شما مانند حال اوست.

میفرمودند: بعضی مردم تمنای مرگ من میکنند و آنرا بسیار آسان داشته اند بعد از وقوع معلوم شود و این بیت خوانند بیت:

گفت یکی خواجه سنایی بمرد * مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد
میفرمودند: روزی در مسجدی که نزدیک بازار مسکرانست نماز گزاردم چون خواستم که بیرون آمم کفش من برده بودند ببازار کهنه فروشان رفته و کفشی به پنج عدلی خریدیم و قریب بدو ماه پوشیدم این سخن را بتقریب آن فرمودند که در سال سته و سبعین و ثمانمائه یکی از فقرا کفش کیمخت خریده بود اورا پرسیدند این کفش بچندی خریدی او گفت به بیست و سه دینار حضرت ایشان فرمودند باین مبلغ فقرارا بسیار آش ماش کرنج میتوان داد پسر ملا زاده فرکتی خواجه منلا نام گفت بعرض حضرت ایشان رسانید هر که در ایامی که ملازم مولانا مسافر بودم و مرا در بازار سراجان به بیع و شرا مشغول کرده بودند بعضی ایام به ملازمت خواجه عبد الرحمن ابن خواجه عبد العزیز خوارزمی رحمهم الله میرفتم خدمت ایشانرا اشراف تمام بود از افعال و اقوال آنچه در بازار و غیره از من صادر شده بود که پسندیده نبود تنبیه میفرمودند من از بعضی مردم شنیده

بودم که این اطلاع و اشراف بر امور مرتبه^۱ نیست و اعتباری ندارد بهمین سبب من دیگر ملازمت ایشان نکردم حضرت ایشان قدس الله روحه متغیر شده اند فرمودند مرتبه^۲ نیست پیش ابلهان و نادانان پیش مردم دانا از مراتب رفیعہ است و ازین سخن بسیار متعجب شدند.

میفرمودند: که در اوایل که بھری رفتم مولانا محمود حصاری که از خلفای خدمت شیخ زین الدین خوافی بود با بعضی اصحاب پیش خدمت شیخ رسالہ^۳ ایشانرا میخواندند روزی آمدند که سبق خوانند در وقتی که پیش خدمت شیخ میرفتند من نیز همراه رفتم خدمت شیخ در بالا خانه متوجه نشسته بودند از در آمدن این جماعت واقف نشدند بعد از ساعتی خدمت مولانا محمود شریکان ایشان خواستند که بسر فیدن و بلند سخن گفتن خدمت شیخ متنبہ شوند باین صورت خدمت شیخ واقف نشدند بعد ازین در خانه را بعنف و خشونہ گشادند و پوشیدند باین صورت نیز متنبہ نشدند مولانا محمود گفت باین صور تھا نشد می باید باطنا متوجه شد اندك لحظه^۴ متوجه شدند خدمت شیخ متنبہ شدند و چشم گشادند و فرمودند برای سبق آمده اید بخوانید حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند مرا این معاملہ^۵ مولانا محمود حصاری و اصحاب ایشان بسیار بسیار ناخوش آمد که برای خواندن آن سبق عزیز را چرا مشوش سازید و فرمودند که توجه باطنی و تشویش او بیشتر مؤثر است از تشویش ظاہری.

میفرمودند: که روزی خدمت شیخ زین الدین مولانا عبد الرحیم رومی و مولانا محمود حصاری را اجازت فرمودند و هر يك را بولایت ایشان فرستادند برسم ارشاد رحمہما الله سبحانہ از خدمت مولانا نظام الدین شنیده اند کہ میرزا الغ بیگ از خواجه ابو الفضل پرسیده اند کہ درین شهر کسی بوده است بدرویشی منسوب مولانا نظام الدین نام شما میدانید چه نوع است خواجه ابو الفضل گفته است جوگی است خدمت ایشان مردم را بنام میگفته اند فرموده اند

ابو الفضل را خیلی عقلی که بجوگی تعبیر کرده نگفته که گول گبرست از صورت تقریر چنین معلوم می شد که مقصود خواجه ابو الفضل ازین تعبیر سرّ و حفظ ایشان فرموده است از تعرض میرزا الغ بیگ بلکه مقصود تحقیر و اظهار عدم عقیده خود بوده است.

میفرمودند: که شیخ رکن الدین علاء الدولة فرموده اند آنچه از منافع چیزی خوردن در آخر معلوم شد اگر در اول معلوم شد می در ترك طعام مبالغه نمیکردیم حضرت ایشان فرموده اند این سخن را اهل بطالت دلیل نسازند مقصود آنست که اهل استقامت و اعتدال در تقلیل طعام بر وجه مبالغه نمایند که سبب ضعف و بی قوتی شود شخصی از جمله خویشان اهتمام داشت که بیکی از خویشان نزدیک ایشان نسبتی کند حضرت ایشان باین نسبت راضی نبودند بعرض رسیده بوده است که اکثر مردم بآن نسبت راضی اند در منزل شادمان یکی از فرزندانرا یا فقیری از جمله ملازمان طلبیدند بخلوت روز آخر وقت نماز دیگر بود و آفتاب نزدیک بغروب اشارت بآفتاب و فرمودند که عمر من بآنجا رسیده است و شما را معلوم خواهد شد که او این نسبت را برای خویشی من و بعضی فواید دنیوی میکنند و بعد از من هیچ نوع رعایت نخواهد کردی باید که باین نسبت راضی نشوید و جمعی که در این باب سعی و اهتمام دارند نصیحت فرمائید والا پشیمان شوید و پشیمانی سود ندارد.

میفرمودند: ابو هریره رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و سلم استجازه نکاح کرد و گفت من شخصی ام که مرا شهوت غالب است و میترسم که از امری که مستحسن شریعت نباشد صادر شود مرا دستوری دهید که نکاح کنم آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم سر مبارك در پیش افکندند و هیچ نگفته باز بوقت فرصت همین نوع استجازه کرد ایشان باز همین نوع سر مبارك در پیش افکندند و هیچ نگفته همچنین تا چهار بار پرسید بعد از چهارم

فرمودند جف القلم بما انت لاق یعنی اگر نکاح مقدر باشد البته خواهد شد حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند دأب اهل طریقت آنست که در امثال این نوع قضایا صبر کنند و نپرسند اگر مضطر شوند پرسند صمت و سکوت اکابر را اجازت و رضا داند و اعاده سؤال و تکرار استفسار را جرأت و ترک ادب شمرده اند لیکن حسن ظن بکبار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین موجب آنست که گفته شود که مقصود ابو هریره رضی الله عنه از اعاده و تکرار تعلیم امت بوده باشد که از برای صیانت و حفظ دین و ملت سعی و اهتمام در تحقیق امور مهم است.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله ارواحهم فرموده اند اگر از مرید قولی و یا فعلی صادر شود که نه احتمال صواب داشته باشد و یک احتمال خطا می باید با احتمال خطا حمل کردن و بموجب آن عتاب و مؤاخذه می باید نمود از برای تهذیب او و اگر از بیگانه امری صادر شود که نه احتمال خطا داشته باشد و یک احتمال صواب باید بر صواب حمل کرد بنابر حسن عقیده به برادر مؤمن و بجهت آن نیز که تهذیب و تکمیل او مهم نیست و اجنبیت او مانع است و سبب رنجش و عداوت میشود اشتغال است بما لا یعنی.

میفرمودند: طفل صغیر را اگر در مجلس شاهی یا دانشمندی حاضر می سازند با وجود حشمت و عظمت پادشاهی و صواب داشته باشد کمال ترفع و تکریم دانایی میل میکند و میخواهد که با او سخن میگویند و باو مشغول میشوند بنابر آنکه قریب العهد است به پروردگار جلّ و علا و قریب مسخر است هیچ کس را اجازه نیست از تذلل و خضوع و انکسار بنسبت اهل قرب کرم و الطاف حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز حد و نهایت نداشت همه وقت محنت و زحمت خود اختیار میکردند و فراغت و راحت را ایثار و تخصیص خدام و اصحاب مینمودند کرتی در اوایل بهار جمعی از ملازمان و خادمان در ملازمت حضرت ایشان بولایت کش میرفتند روز پگاه شد و بضرورت شب در میان کوه توقف نمودند خیمه برای

حضرت ایشان ملازمان همراه برده بودند خیمه را نشانند بعد از نماز شام باران ریختن گرفت حضرت ایشان فرمودند در طهارت این خیمه ترددست من آنجا نمی باشم اصحاب آنجا باشند ودرین باب الطاف نمودن مبالغه فرمودند برای این امر فقرا دران خیمه باشیدند وآن شب بتمام باران میریخت و سیلها روان شد چون صبح شد و نماز بامداد گزاردند ببعضی عنایت نموده چنین فرمودند شرم داشتیم که ما در خیمه باشیم واصحاب در باران باشند وآنچه در باب خیمه فرمودند سرّی بوده است تا اصحاب تردد باشند جزاهم الله عن سائر المسلمین خیرا.

خواجه عبید الله احرار قدس الله سره العزیز

خواجه عبید الله بن محمود بن شهاب الدین از اکابر صوفیه علیه است در سلسله نقشبندیه خلیفه خدمت یعقوب چرخى و مرشد مولانا قاضی محمد زاهد بدخشانست خدمت خواجه احرار از آبای کرام فاروقی اند ووالده ماجده ایشان از سادات حسینی است از احفاد شیخ خاوند طهور اند وبشیخ عمر باغستانی هم نسبت دارند ایشان بعد از اتمام تحصیل علوم وریاضات شاقه وحصول بعضی کمالات اخذ طریقه علیه از خدمت مولانا یعقوب کرده اند کما اشار بدو باعلی مرتبه کمال واکمال رسیده اند وترویج وتکمیل طریقه علیه بسیار فرموده اند وارشاد ایشان اتم واکمل آمد وعالم عالم تشنه لبان بودی ناکامی از بحر موج فیوض وبرکات ایشان کامیاب وسیراب شدند وخدمت ایشان در اول عمر فقر صوری بکمال داشتند وازان حظ وافر بر داشته اواسط واواخر مظهر اسم الغنی شدند ومثل ایشان کم کسی درین طریقه بغنائی ظاهری رسیده باشد وجود شریف ایشان سر چشمه فیوض ظاهری وباطنی ربانی بوده چنانکه برکات باطنی ایشان عالمی را منور ساخته احسانهای ظاهری ایشان نیز اهل عالم را ممنون گردانیده جویهای آب که از انهار بر آورده اند در اکثر بلاد ماوراء النهر وخراسان امید است که تا مادام قیامت کشت ظاهری اهل عالم را سیراب دارد وفیوض باطنی ایشان كذلك الی یوم القیام ارباب باطن را شاداب ومنور گردانیده از زوال وخلل محفوظ باشد بیان فیاضی ظاهری وباطنی ایشان از قید تقریر واحاطه تحریر بیرون است.

ولادت با سعادت ایشان سنه هشتصد وششم در تاشکند شد وصال ایشان در سمرقند بیست ونهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد ونود وچهار بود.

مکتوب دوصد وهشتاد وششم

از مکتوباتِ امام ربّانی مجدد اُلف ثانی

شیخ احمد فاروقی سرهندی رحمه الله تعالى رحمة واسعة

بمولانا امان الله فقيه صدور يافت در بيان اعتقاد صحيح كه مأخوذ از كتاب وسنت است بر وفق آراي صائبه اهل سنت وجماعة ورد جماعه كه از كتاب وسنت خلاف معتقدات اهل سنت وجماعه فهميده اند ويا كشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان ارشادك الله تعالى وألهمك سواء الصراط كه از جمله ضروريات طريق سالك اعتقاد صحيح است كه علماء اهل سنت آنرا از كتاب وسنت وآثار سلف استنباط فرموده اند وكتاب^[۱] وسنت را محمول داشتن بر معاني كه جمهور علماء اهل حق يعنى علماء اهل سنت وجماعت آن معاني را ازان كتاب وسنت فهميده اند نيز ضروريست واگر بالفرض خلاف آن معاني مفهومه بكشف والهام امرى ظاهر شود آن را اعتبار نبايد كرد وازان استعاضه بايد نمود مثلا آيات واحاديث كه از ظواهر آنها توحيد وجود مفهوم ميشود وهمچنين احاطه سرّيان وقرب ومعيت ذاتيه معلوم ميگردد چون علماء اهل حق ازان آيات واحاديث اين معاني نه فهميده

(۱) ويحمل على ظواهرها ما لم يصرف عنها دليل قطعي كما في الآيات التي تشعر بظواهرها بالجهة والجسمية ونحو ذلك من المشابهات الأخر والعدول عن الظواهر الى معان يدعيها أهل الباطن وهم الملاحة يدعون بان النصوص ليست على ظواهرها بل لها معان لا يعرفها إلا المعلم وقصدهم بذلك نفى الشريعة بالكلية الحادى ميل وعدول عن الإسلام واتصال بالكفر لكونه تكذيباً للنبي صلى الله عليه وسلم فيما علم بحقيقته بالضرورة وأما ما ذهب إليه بعض المحققين من ان النصوص محمولة على ظواهرها ومعد لك فيها اشارات خفية الى حقائق تنكشف على ارباب السلوك يمكن التطبيق بيها وبين الظواهر المرادة فهو من كمال الايمان ومحض العرفان ورد النصوص بأن ينكر الأحكام التي دلت عليها النصوص القطعية من الكتاب والسنة كحشر الاجساد مثلا كفر لكونه تكذيباً صريحاً لله تعالى ورسوله عليه الصلاة والسلام فمن قذف عائشة فقد كفر. شرح العقائد النسفية

اند اگر در اثنای راه بر سالک این معانی منکشف شود و موجود جز یکی نیابد یا
 اورا بالذات مُحیط داند و قریب ذاتا یابد هر چند او درین وقت بواسطه غلبه حال
 و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع
 باشد که اورا ازین ورطه برآورده اموری که مطابق آرای صائبه علمای اهل حق
 است بر وی منکشف گرداند و سر موی از خلاف معتقدات حقه ایشان ظاهر نسازد
 بالجمله معانی مفهومه علماء اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک^[۱]
 الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومه ایشانست از
 حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مُبتدع و ضال مقتدای معتقدات خود را کتاب
 و سنت میدانند و باندازه افهام رکیکه خود از آن معانی غیر مطابقه میفهمد یُضِلّ به
 کثیرا و یهدی به کثیرا و آنکه گفتم که معانی مفهومه علماء اهل حق معتبر است
 و خلاف آن معتبر نیست بنابر آن است که آن معانی را ز تتبع آثار صحابه و سلف
 صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان
 اقتباس فرموده اند لهذا نجات ابدی مخصوص ایشان گشت و فلاح سرمدی نصیب
 ایشان آمد اولئك حزب الله ألا ان حزب الله هم المفلحون^[۲] و اگر بعضی از علماء
 با وجود حقیقت اعتقاد در فرعیات مدهانت نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در
 عملیات انکار از مطلق علماء نمودن و همه را مطعون ساختن بی اتصافی محض است
 و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات
 ایشانند و ناقدان جیده آنرا از ردیئه آن ایشان اند لولا^[۳] نور هدایتهم لما هتدینا

(۱) قوله محک بفتحین و بکسر اول و فتح حای مهمله نیز بمعنی سنگ زرکش که سیاه باشد و بران آرایش زر کنند
 (۲) ایشانند لشکر خدا آگاه شوید هر آینه لشکر خدا ایشانند رستگاران اشاره است بکریه که واقع است در
 آخر سورة مجادله

(۳) یعنی اگر نمی بودی نور هدایت در اهتمامی علماء هرگز راه نیافتیم ما و اگر نمی بودی جدا کردن علماء
 صواب را از خطا البته گمراه شدیم ما و ایشانند که صرف کرده اند طاقت خود را در اعلاء دین راست و استوار
 و روان ساخته اند گردهای کثیره را بر راه راست پس کسی که پیروی نمود ایشان را نجات یافت و رستگار گردید
 و کسیکه مخالفت ایشان ورزید گمراه شد و گمراه نمود.

ولولا تمييزهم الصّواب عن الخطأ لغوينا وهم الذين بذلوا جهدهم في إعلاء كلمة الدّين القويم واسلكوا طوائف كثيرة من النّاس على الصّراط المستقيم فمن تابعهم نجى وافلح ومن خالفهم ضلّ واضلّ. باید دانست که معتقّدات صوفیه بالآخره یعنی بعد از تمامی منازل سلوک ووصول باقصی درجات الولاية همین معتقّدات علماء اهل حق است. غایه ما فی الباب علماء را بنقل یا باستدلال است و صوفیه را بکشف ویا بالهام اگر چه بعضی صوفیه را در اثناء راه بواسطه سکر وقت و غلبه حال امور مخالفه آن معتقّدات ظاهر میشوند لیکن اگر اوزان مقامات گذرانیده بنهایت کار رسانند آن مُخالفات هباء منثور میگردند^[۱] و الاّ بر همان مخالفت میماند اما امید است که اوزان بخالفت اخذ نمیکند حکم او حکم مجتهد مخطی است مجتهد در استنباط خطا نموده و او در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوحّد وجود است واحاطه و قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعة یا ثمانية^[۲] در خارج بوجود زائد بر ذات عزّ سلطانه زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند در خارج بوجود زائد بر وجود ذات تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که درین وقت مشهود ایشان ذاتست تعالی و تقدّس در مرآت این صفات و معلوم است که مرآت از نظر رأی مختفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجود می بودند مشهود می گشتند فحیث لا شهود لا وجود و بر علماء بواسطه حکم ایشان بوجود صفات طعنها کرده اند بلکه بکفر و ثنویّه حکم نموده^[۳] أعاذنا الله سبحانه عن الجرأة في الطعن واگر ایشان را ازین

(۱) یعنی و اگر اوزان مقامات سکر چه نگذارند و بنهایت کار نرسانند.

(۲) یعنی علم، قدره، حیاة، سمع، بصر، اراده، کلام، تکوین، و تکوین اختلاف نموده اند که صفت مستقر است یا از افراد صفت اراده ازینجا فرموده است قدس سرّه سبعة یا ثمانية. لمصححه سلّمه الله تعالی

(۳) اگر چه کفر و ثنویّه حقیقی اراده نه کرده باشند اما این لفظ در اعتقاد درست اطلاق کردن بسی منکر و مستفحیح است. معارف لدنیه

مقام ترقی واقع می شد و شهود ایشان ازین پرده می برآمد و حکم مرآتیه زائل میگشت صفات را جدا میدیدند و حکم بانکار آنها نمیکردند و کار ایشان تا بطعن اکابر علما نمکشید و از جمله مخالفات آن بعض حکم ببعضی امور است که مستلزم ایجاب واجب اند تعالی و تقدس اگر چه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمی کنند و اثبات اراده می نمایند اما فی الحقیقه نافی اراده اند. و درین حکم جمیع اهل ملل را مخالفند یکی ازان جمله امور حکم ایشانست بآنکه حق سبحانه قادر است بقدرت بمعنی *إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَإِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ*. اما شرطیه اولی را واجب الصدق میدانند^[۱] و ثانیه را ممتنع الصدق^[۲] و این قول بایجاب است بلکه انکار قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است^[۳] و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هذا مِنْ ذَلِكَ مذهب ایشان درین مسئله بعینه مذهب حکما ست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه اراده^[۴] تخصیص أحد المتساویین است فحیث لا تَسَاوَى لا إرادة و ههنا التّساوي معدوم للوجوب والإمتناع فافهم. و از جمله آن امور بیان ایشان است در تحقیق مسئله قضاء و قدر بر نهجی که ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان دران مبحث اینست که الحاكمُ محكوم والمحكوم حاکم قطع نظر^[۵] از ایجاب حق

(۱) و میگویند لابد و ضرور است که بخواهد و بکند و محال نیست که نخواهد و نه کند.

(۲) یعنی قدرت را این معنی گفتن قائل بودن بایجاب است.

(۳) یعنی ایجاد عالم و عدم ایجاد آن هر دو جائز اند و امتناع یکی ازینها لازم و واجب ست.

(۴) قول چه اراده علت است مر قوله اورا قدسره نافع نیست یعنی زیرا که صفت اراده کارش تخصیص یکی است از دو چیز (وجود و عدم) برابر اند در معلومیت و مقدوریت حق جلّ و علا بمحصل و وقوع در وقت مخصوص پس آنجا که تساوی مفقود است اراده هم مفقود است و در ما نحن فیه تساوی متحقق نیست بسبب وجوب یکی از دو طرف و امتناع طرف دیگر علی ما زعموا فافهم.

(۵) یعنی عبارت ایشان مستلزم دو شاعت است یکی بجانب واضطرار حق جلّ و علا در ایجاد عالم و دیگری محكوم بوزن او عز اسمه و جلّت قدرته تبارك و تعالی عن ذلك علواً کبیرا. لمصححه سلمه الله

سبحانه را محکوم احدى ساختن و حاکمی را بر وی گماشتن بسیار مستقبح است
 إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِثْمًا اینها از مخالفات بسیار است کقولهم
 بعدم امکان رؤیة الحق سبحانه إِلَّا بِتَجَلِّي صُورِي^[۱] واین قول مستلزم انکار رؤیت
 حق است سبحانه. ورؤیتی که بتجلی صورتی تجویز نموده اند فی الحقیقت رؤیة حق
 نیست سبحانه ضربی است از شبه و مثال^[۲] بیت:

یراه المؤمنون بغير كيف * وإدراك وضرب من مثال^[۳]

و کقولهم بقدم ارواح الکمل وازلیتها^[۴] وهذا القول ایضا مخالف لأهل
 الإسلام فَإِنَّ عِنْدَهُم الْعَالَمُ بِجَمِيعِ أَجْزَائِهِ مُحَدَّثٌ وَالْأَرْوَاحُ مِنْ جَمَلَةِ الْعَالَمِ لِأَنَّ الْعَالَمَ
 اسْمٌ لْجَمِيعٍ مَا سِوَى اللَّهِ تَعَالَى فَافْهَم. پس^[۵] سالك را باید که پیش از وصول
 بحقیقت کار با وجود مخالف ت کشف وإلهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند
 وعلماراً مُحِقٍّ وَخُودراً مُخْطِئاً انگار وجه مستند علماء تقلید انبیاء است علیهم

(۱) چنانچه قائل گشتن ایشان بنفی امکان دیدن حق تعالی در آخرت مگر بتجلی صورتی

(۲) بدانکه مثل دیگر است و مثال دیگر مثل عبارت است از آنکه دو چیز از يك جنس باشند این در باری
 تعالی و صفات او محال است و مثال عبارت است از آنچه بیان مراد کند باین ثنا بهی چنانکه گفته شود که
 بادشاه مثل آفتاب است که عالم از وی روشن میشود پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن با
 وی مجرد هر يك متمثل می شود رسول کریم حتی مدینه را بصورت زنی سیاه روی دیده بود که از مدینه
 بجمعه رفته و رمضان را بصورت مردی خوش رو دیده و شخصی در عهد یوسف علیه السلام سالهای خشکی
 و سالهای بارش را بصورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده بوده علی هذا القیاس. منتخب از
 مکتوبات قاضی صاحب قدس سره.

(۳) این بیت از قصیدهء بدء الأمالی است از تألیفات شیخ علامه ابوالحسن سراج الدین علی بن عثمان اوشی فرغانی
 حنفی یعنی به بیند حق را تعالی و تقدس مؤمنان بی کیفیت و بی احاطه و بی نوعی از مثال و صورت و شکل و هیئت.
 (۴) یعنی چنانچه قول بعضی از صوفیه که ارواح انبیاء بعضی از کمل اولیا قدیم اند و ازلی و این قول نیز مخالف
 اهل اسلام است زیرا که نزد اهل اسلام عالم تمام اجزاء خود نو پیدا است و ارواح نیز از اجزاء عالم اند که
 عالم اسم است مر جمیع ما سواى حق را تعالی و تقدس به هیچیکه هیچ چیزی غیر حق تعالی ازان بیرون نماند.
 (۵) قوله پس سالك را الخ متصل است بقول او قدس سره باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره الخ
 و متفرع است بران.

الصلوات والتسليمات که بوحی قطعی مؤید اند واز خطا وغلط معصوم وکشف وإلهام او بر تقدیر مخالفت باحکام ثابتۀ بوحی خطا وغلط است. پس کشفِ خود را بر قولِ علماء مقدّم داشتن فی الحقیقت مقدّم داشتن است بر احکام قطعیّه متزلّه وهو عين الضلالة ومحض الخسارة. وأیضا همچنانکه اعتقاد بموجب کتاب وسنت ضروریست عمل بمقتضای آنها بر نهجیکه ائمه مجتهدین از کتاب وسنت استنباط فرموده اند وإستخراج احکام از آنها نموده از حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومستحب ومکروه ومشتبه. وعلم باین احکام نیز ضروری است ومقلّدا نمیرسد که خلاف رأی مجتهد از کتاب وسنت احکام اخذ کند وبران عامل باشد ودر عمل قول مختار را از مذهب مجتهدی که خود را تابع او ساخته است اختیار کند. واز رخصت اجتناب نموده بعزیمت عمل نماید ومهما امکن در جمع کردن اقوال مجتهدین سعی بلیغ نماید^[۱] تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی رحمه الله در وضوء نیت را فرض میگوید بی نیت وضوء نکند وهمچنین ترتیب در غسل اعضا وولارا نیز لازم میداند رعایت ترتیب وولا باید کرد. امام مالک رحمه الله ذلك را در غسل اعضا فرض میگوید البته ذلك بکند وهم چنین لمس نساء ومس ذکررا ناقض وضوء گفته اند بر تقدیر وقوع لمس نساء ومس ذکر تجدید وضوء بکند علی هذا القیاس. بعد از حصول این دو جناح اعتقادی وعملی متوجه عروج مدارج قرب ایزدی گردد جلّ شأنه وطالب قطع منازل ظلماتی ومسالك نورانی باشد. لیکن بداند که این قطع منازل وعروج مدارج

(۱) یعنی وضوء وغسل ونماز و دیگر اعمال را بر نهجی ادا مینماید باتفاق مجتهدین روا گردد مثلاً نیت نزد امام شافعی واحمد ومالك فرض است باید که وضوء بی نیت نکند وترتیب وشستن اعضاء وضوء یعنی امرار وی پستر دست پستر مسح سر پستر پا نیز نزد این حضرات فرض است پس مراعات آنها لازم گیرد ونزد امام مالك بی به بی شستن یعنی وقت اعتدال هوا هنگام شستن عضو ثانی عضو اول خشك نشود هم فرض است این را مرعی دارد ونیز دست رسانیدن مرد بزنی پرده ودست رسانیدن بشر مگاه خود بدون پرده نزد ایشان وضوء بشکند باید که اندرین صورت وضوء جدید بکند تا از اختلاف بیرون آید. لمصححه سلمه الله تعالی.

وابسته بتوجه و تصرفِ شیخِ کاملِ مکملِ راه دان راه مبین راه نما است که نظرِ او شافی امراضِ قلبیه است و توجهِ او دافعِ اخلاقِ ردیئه نامرضیه. پس اوّل طلبِ شیخ نماید اگر بمحضِ فضلِ خداوندی جلّ شأنه شیخ را باو دانانند معرفتِ شیخ را نعمتِ عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام منقاد تصرفات او گردد. و شیخِ الاسلام هر وی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیارِ شیخ گم کند و خود را از جمیع مُرادات تهی ساخته کمرِ همت را در خدمتِ او بندد و هر چه شیخ او را امر فرماید سرمایه سعادَتِ خود را در آن دانسته در امتثال آن بجان سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسبِ استعدادِ او ذکر خواهد دید بآن امر خواهد نمود و اگر توجه و مراقبه مناسب است بآن اشارت خواهد کرد و اگر در مجرّد صحبتِ کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود. بالجمله با وجود دریافتِ صحبتِ شیخ احتیاج ذکرِ هیچ شرطی از شرائطِ راه نیست هر چه مناسبِ حالِ طالب خواهد دید خواهد فرمود و اگر در بعضی امور از شرائطِ راه تقصیری واقع خواهد شد صحبتِ شیخ آن را تلافی خواهد کرد و توجه او جبرِ نقصانِ آن خواهد نمود و اگر بشرفِ صحبتِ اینچنین شیخ مقتدا مشرّف نشد اگر از مرادانست جذبش خواهند کرد و بمحضِ عنایتِ بیغایتِ کارِ او را کفایت خواهند نمود و هر شرطی و ادبیکه در کار شود اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر را و سائل راه او خواهند ساخت چه بطریقِ جریِ عادتِ الله سبحانه در قطعِ راهِ سلوکِ توسط از روحانیاتِ مشایخ در کار است و اگر از مُریدانست کار او بی توسطِ شیخ مقتدا در خطر است تا زمانِ وُصولِ بشیخ می باید که همیشه بحق سبحانه ملتجی و متضرّع باشد که او را بشیخ مقتدا رساند. و نیز می باید که رعایتِ شرائطِ راه را لازم داند شرائط در کتبِ مشایخ به تفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نموده مرعی دارد.

معظم شرائط راه مخالفت با نفس است و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از انتها از محارم است و انتها از محارم صورت نه بندد تا از فضول مباحت اجتناب نکند چه ارجای عنان در ارتکاب مباحت باشیاء مشتبهات میرساند و مشتبّه بمحرّم نزدیک است و احتمال وقوع دران قوی تر و من حام حول الحمی یوشک أن یقع فیه^[۱] پس اجتناب از محرّمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مباحت. پس در ورع اجتناب از فضول مباحت نیز مرعی شد و ترقی و عروج وابسته بورع است بیانش آنست که اعمال را دو جزو است امثال اوامر و انتها از مناهی. در امثال اوامر قدسیان نیز شریک اند اگر در امثال ترقی واقع میشد قدسیان را نیز واقع^[۲] میشد و انتها از مناهی در قدسیان نیست چه ایشان بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا ازان نمی کرده شود^[۳]. پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزو است و این اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است زیرا که مقتضای طبیعت نفس یا ارتکاب محرّم است یا فضولی که بانجام بمحرّم رساند پس اجتناب از محرّم و فضول عین مخالفت نفس است اگر سؤال کنند که در امثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمیخواهد که بعبادات اشتغال نماید پس امثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملائکه در امثال مخالفت مفقود است

(۱) یعنی کسیکه بگردد گرد چراگاه نزدیک است که درآید درون او. عن نعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم (الحلال بین و الحرام بین بینهما مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه و عرضه و من وقع فی المشتبهات وقع فی الحرام کالرّاعي یرعی حول الحمی یوشک أن یوقع فیه إلا أن لكلّ ملک حمی ألا و أنّ حمی الله محارمه ألا و إنّ فی الجسد مضغة إن صلحت صلح الجسد کلّه و إذا فسدت فسد الجسد کلّه ألا و هی القلب). متفق علیه

(۲) و چون در قدسیان ترقی از جهت امثال واقع نیست در انسیان هم نبود چه رفع تالی منتج رفع مقدم است

(۳) زیرا که مبنای نمی بر امکان وقوع منتهی عنه است و الاّ یکون نفیا

سبب ترقی نشده فالقیاس مع الفارق^[۱] جوابش آنست که عدم رضاء نفس در ادای عبادات بواسطه آنست که او خواهان فراغت خود است نمیخواهد که خود را بچیزی مقید گرداند و این فراغت وعدم تقید نیز داخل محرم است یا فضول پس در امثال اوامر مخالفت با نفس امّاره از راه اجتناب ازین محرم یا فضول آمدند از راه ادای اوامر^[۲] فقط که ملائکه نیز دارند فالقیاس صحیح^[۳]. پس هر طریقی که مخالفت نفس دران بیشتر است اقرب طرق است و شك نیست که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق در طریقه علیه نقشبندیه بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هردو جزو اجتناب محرم و فضول مرعی است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سائر طرق نیز عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع ورقص است که بعد از تمحل^[۴] بسیار کار بر رخصت میرسد عزیمت را دران چه مجال و همچنین ذکر جهز که بیش از رخصت دران متصور نیست و ایضا مشایخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دران حکم بر رخصت است بخلاف اکابر این سلسله علیه که سر موی مخالفت سنت تجویز نه کرده اند و ابداع و احداث روا نداشته. پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس

(۱) یعنی قیاس انسیان بر قدسیان صحیح نیست زیرا که سبب ترقی در حقیقت مخالفت نفس است و آن در قدسیان مفقود و در انسیان موجود فافترقا فکیف یقاس احدهما علی الآخر. حاصل جواب آنکه ترقی در امثال اوامر بالذات و من حیث الامتثال اصلا واقع نیست بلکه از جهت آنکه امثال اوامر مستلزم انتها از مناهی است پس ثابت شد که ترقی وابسته به همین جزو است. لمصححه سلمه الله تعالی

(۲) یعنی امثال اوامر حق جلّ و علا قدسیان هم دارند

(۳) یعنی پس قیاس انسیان بر قدسیان در عدم ترقی بسبب امثال اوامر صحیح آید نه مع الفارق کما زعمه السائل

(۴) اشارتست بتأویلات آیات واحادیث که بر نفی سماع ورقص دلالت دارند

قرب طرق باشد. پس طالب را اختیار این طریق اولی و آنسب باشد^[۱] چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعه از متأخرین خلفای ایشان ترك اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع ورقص و جهر اختیار کرده نشأ آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ. خیال کرده اند که باین محدثات و مبتدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضعاف آن می کوشند والله یحق الحق وهو یهدی السبیل.

(۱) یعنی طرق این بزرگواران بغایت نزدیکتر است زیرا که من بزرگواران ابتداء سیر از عالم امر مینمایند و دیگران از عالم خلق و مطلب ایشان در غایت بلندی است که متوجه احدیت صرفه اند و بجز ذات از اسم و صفت مقصدی ندارند

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِأَبَائِي وَأُمَمَائِي وَلِأَبَائِهِمْ وَأُمَمَائِهِمْ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّائِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَلِإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّائِي وَلِأَخَوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأُسْتَاذِي عَبْدُ
الْحَكِيمِ الْآرَوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْإِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

إن ناشر كتب - دار الحقيقة للنشر والطباعة - هو المرحوم حسين
حلمي ايشيق عليه الرحمة والرضوان المتولد عام ١٣٢٩ هـ. [١٩١١ م]
بمنطقة -أيوب سلطان إستانبول- وأعداد الكتب التي نشرها ثلاث وستون
مصنفا من العربية وأربع وعشرون مصنفا من الفارسية وثلاث مصنفات
أوردية وأربع عشرة من التركية ومقدار الكتب التي أمر بترجمتها من هذه
الكتب إلى لغات فرنسية وألمانية وإنجليزية وروسية وإلى لغات أخر بلغت مائة
وتسعة وأربعين كتابا وجميع هذه الكتب طبعت في -دار الحقيقة للنشر
والطباعة- وكان المرحوم عالما طاهرا تقيا صالحا وتابعا لمشئته الله وقد تتلمذ
للعلاّمة الحبر البحر الفهامة الولي الكامل المكمل ذي المعارف والخوارق
والكرامات عالي النسب السيد عبد الحكيم الارواسي عليه رحمة الباري وأخذ
منه وظهر كعالم إسلامي فاضل وكامل مكمل وقد لبى نداء ربه المتعال وتوفي
ليلة ٢٥ على ٢٦/١٠/٢٠٠١ (الثامن على التاسع من شهر شعبان المعظم
سنة إثنين وعشرين وأربعمائة وألف من الهجرة النبوية) ودفن في محل ولادته
بمقبرة أيوب سلطان تغمده الله برحمته الواسعة واسكنه فسيح جناته آمين

اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ١ - جزء عم من القرآن الكريم ٣٢
- ٢ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الاول) ٦٠٤
- ٣ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الثانى) ٤٦٢
- ٤ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الثالث) ٦٢٤
- ٥ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضي البيضاوى (الجزء الرابع) ٦٢٤
- ٦ - الايمان والاسلام ويليهِ السلفيون ١٢٨
- ٧ - نخبة الآلى لشرح بدء الامالى ١٩٢
- ٨ - الحديقة الندية شرح الطريقة المحمدية (الجزء الاول) ٦٠٨
- ٩ - علماء المسلمين وجهلة الوهابيين ويليهِ شواهد الحق ويليهِما العقائد النسفية ويليهِما تحقيق الرابطة ٢٢٤
- ١٠ - فتاوى الحرمين برجف ندوة المين ويليهِ الدرة المضئة ١٢٨
- ١١ - هدية المهدين ويليهِ المتنئى القادىانى ويليهِما الجماعة التبليغية ١٩٢
- ١٢ - المنقذ عن الضلال ويليهِ الجام العوام عن علم الكلام ويليهِما تحفة الارب ٢٥٦
- ١٣ - المنتخبات من المكتوبات للامام الربانى ٤٨٠
- ١٤ - مختصر (التحفة الاثنى عشرية) ٣٥٢
- ١٥ - الناهية عن طعن امير المؤمنين معاوية ويليهِ الذب عن الصحابة ويليهِما الاساليب البديعة ويليهِما الحجج القطعية ورسالة رد روافض ٢٨٨
- ١٦ - خلاصة التحقيق فى بيان حكم التقليد والتلفيق ويليهِ الحديقة الندية ٥١٢
- ١٧ - المنحة الوهبية فى رد الوهابية ويليهِ اشد الجهاد ويليهِما الرد على محمود الآلوسى ويليهِما كشف النور ١٩٢
- ١٨ - البصائر لمنكري التوسل باهل المقابر ويليهِ غوث العباد ٤١٦
- ١٩ - فتنة الوهابية والصواعق الالهية وسيف الجبار والرد على سيد قطب ٢٥٦
- ٢٠ - تطهير الفؤاد ويليهِ شفاء السقام ٢٥٦
- ٢١ - الفجر الصادق فى الرد على منكري التوسل والكرامات والخوارق ويليهِ ضياء الصدور ويليهِما الرد على الوهابية ١٢٨

- ٢٢ - الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين ويليهِ العقود الدرية ويليهِما هداية الموقفين ١٣٦
- ٢٣ - خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام (من الجزء الثاني) ويليهِ ارشاد الحيارى ٢٨٨
- ٢٤ - في تحذير المسلمين من مدارس النصارى ويليهِما نبذة من الفتاوى الحديثية ٣٣٦
- ٢٥ - الدرر السنية في الرد على الوهابية ويليهِ نور اليقين في مبحث التلقين ٢٢٤
- ٢٦ - سبيل النجاة عن بدعة اهل الزيغ والضلالة ويليهِ كف الرعاع عن المحرمات ويليهِما الاعلام بقواطع الاسلام ٢٨٨
- ٢٧ - الانصاف ويليهِ عقد الجيد ويليهِما مقياس القياس والمسائل المنتخبة ٢٤٠
- ٢٨ - المستند المعتمد بناءً نجاه الابد ١٦٠
- ٢٩ - الاستاذ المودودي ويليهِ كشف الشبهة عن الجماعة التبليغية ١٤٤
- ٣٠ - كتاب الايمان (من رد المحتار) ٦٥٦
- ٣١ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول) ٣٥٢
- ٣٢ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٣ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثالث) ٣٨٤
- ٣٤ - الادلة القواطع على الزام العربية في التواضع ويليهِ فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية ويليهِما الحظر والاباحة من الدر المختار ١٢٠
- ٣٥ - البريقة شرح الطريقة (الجزء الاول) ٦٠٨
- ٣٦ - البريقة شرح الطريقة ويليهِ منهل الواردين في مسائل الحيض (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٧ - البهجة السنية في آداب الطريقة ويليهِ ارغام المريد ٢٥٦
- ٣٨ - السعادة الابدية في ما جاء به النقشبندية ويليهِ الحديقة الندية في الطريقة النقشبندية ويليهِما الرد على النصارى والرد على الوهابية ١٧٦
- ٣٩ - مفتاح الفلاح ويليهِ خطبة عيد الفطر ويليهِما لزوم اتباع مذاهب الائمة ١٩٢
- ٤٠ - مفاتيح الجنان شرح شرعة الاسلام ٦٨٨
- ٤١ - الانوار المحمدية من المواهب اللدنية (الجزء الاول) ٤٤٨
- ٤٢ - حجة الله على العالمين في معجزات سيد المرسلين ويليهِ مسألة التوسل ٢٨٨
- ٤٣ - اثبات النبوة ويليهِ الدولة المكية بالمادة الغيبية ١٢٨

- ٤٤ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ويليهِ نبذة من الفتاوى الحديثية ويليهِما كتاب جواهر البحار ٣٢٠
- ٤٥ - تسهيل المنافع وبهامشه الطب النبوي ويليهِ شرح الزرقاني على المواهب اللدنية ويليهِما فوائد عثمانية ويليها خزانة المعارف ٦٢٤
- ٤٦ - الدولة العثمانية من كتاب الفتوحات الاسلامية ويليهِ المسلمون المعاصرون ٢٧٢
- ٤٧ - كتاب الصلاة ويليهِ مواقيت الصلاة ويليهِما اهمية الحجاب الشرعي ١٦٠
- ٤٨ - الصرف والنحو العربي وعوامل والكافية لابن الحاجب ١٧٦
- ٤٩ - الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة ويليهِ تطهير الجنان واللسان ٤٨٠
- ٥٠ - الحقائق الاسلامية في الرد على المزايم الوهابية ١١٢
- ٥١ - نور الاسلام تأليف الشيخ عبد الكريم محمد المدرس البغدادي ١٩٢
- ٥٢ - الصراط المستقيم في رد النصارى ويليهِ السيف الصقيل ويليهِما القول الثابت ويليها خلاصة الكلام للنبهاني ١٢٨
- ٥٣ - الرد الجميل في رد النصارى ويليهِ ايها الولد للغزالي ٢٢٤
- ٥٤ - طريق النجاة ويليهِ المكتوبات المنتخبة لمحمد معصوم الفاروقي ١٧٦
- ٥٥ - القول الفصل شرح الفقه الاكبر للامام الاعظم ابي حنيفة ٤٤٨
- ٥٦ - جالية الاكدار والسيف البتار (مولانا خالد البغدادي) ٩٦
- ٥٧ - اعترافات الجاسوس الانكليزي ١٩٢
- ٥٨ - غاية التحقيق ونهاية التدقيق للشيخ السندي ١١٢
- ٥٩ - المعلومات النافعة لأحمد جودت باشا ٥٢٨
- ٦٠ - مصباح الانام وجلاء الظلام في رد شبه البدعي النجدي ويليهِ رسالة فيما يتعلق بادلة جواز التوسل بالنبي وزيارته صلى الله عليه وسلم ٢٢٤
- ٦١ - ابتغاء الوصول لحب الله بمدح الرسول ويليهِ البنيان المرصوص ٢٢٤
- ٦٢ - الإسلام وسائر الأديان ٣٣٦
- ٦٣ - مختصر تذكرة القرطبي للأستاذ عبد الوهاب الشعراني ويليهِ قرّة العيون للسمرقندي ٣٥٢

اسماء الكتب الفارسية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ۱ - مکتوبات امام رباني (دفتر اول)..... ۶۷۲
- ۲ - مکتوبات امام رباني (دفتر دوم وسوم)..... ۶۰۸
- ۳ - منتخبات از مکتوبات امام رباني..... ۴۱۶
- ۴ - منتخبات از مکتوبات معصومية ويليہ مسلك مجدد الف ثاني (با ترجمه اردو)..... ۴۳۲
- ۵ - مبدأ ومعاد ويليہ تأييد اهل سنت (امام رباني)..... ۱۵۶
- ۶ - كيميائي سعادت (امام غزالي)..... ۶۸۸
- ۷ - رياض الناصحين..... ۳۸۴
- ۸ - مكاتيب شريفه (حضرت عبدالله دهلوی) ويليہ المجد التالذ ويليہما نامهای خالد بغدادی..... ۲۸۸
- ۹ - در المعارف (ملفوظات حضرت عبد الله دهلوي)..... ۱۶۰
- ۱۰ - رد وهابي ويليہ سيف الابرار المسلول على الفجار..... ۱۴۴
- ۱۱ - الاصول الاربعة في ترديد الوهابية..... ۱۲۸
- ۱۲ - زبدة المقامات (بركات احمدية)..... ۴۲۴
- ۱۳ - مفتاح النجاة لاحمد نامقي جامي ويليہ نصايح عبد الله انصاري..... ۱۲۸
- ۱۴ - ميزان الموازين في امر الدين (در رد نصاری)..... ۳۰۴
- ۱۵ - مقامات مظهرية ويليہ هو الغني..... ۲۰۸
- ۱۶ - مناهج العباد الى المعاد ويليہ عمدة الاسلام..... ۳۲۰
- ۱۷ - تحفه اثني عشرية (عبد العزيز دهلوي)..... ۸۱۶
- ۱۸ - المعتمد في المعتقد (رساله توربشتي)..... ۲۸۸
- ۱۹ - حقوق الاسلام ويليہ مالا بد منه ويليہما تذكرة الموتى والقبور..... ۲۷۲
- ۲۰ - مسموعات قاضي محمد زاهد از حضرت عبيد الله احرار..... ۱۹۲
- ۲۱ - ترغيب الصلاة..... ۲۸۸
- ۲۲ - أنيس الطالبين وعدة السالكين..... ۲۰۸
- ۲۳ - شواهد النبوة..... ۳۰۴
- ۲۴ - عمدة المقامات..... ۴۸۰
- ۲۵ - اعترافات جاسوس انگليسي به لغة فارسي ودشنی انگليسيها به اسلام..... ۱۶۰

الكتب العربية مع الارودية والفارسية مع الارودية والاردية

- ۱ - المدارج السنية في الرد على الوهابية ويليہ العقائد الصحيحة في ترديد الوهابية النجدية..... ۱۹۲
- ۲ - عقائد نظاميه (فارسي مع اردو) مع شرح قصيدة بدء الامالي ويليہ احكام سماع از كيميائي سعادت ويليہما ذكر ائمه از تذكرة الاولياء ويليہما مناقب ائمه اربعة..... ۱۶۰
- ۳ - الخيرات الحسان (اردو) (احمد ابن حجر مكي)..... ۲۲۴
- ۴ - هر کسی کی لازم ایمان مولانا خاندل بغدادی..... ۱۴۴
- ۵ - اعترافات جاسوس انگليسي به لغة اردو ودشنی انگليسيها به اسلام..... ۱۶۰